

سلسله مقالاتی در باره اقلیت های جنسی در کشور



سلسله مقالاتی در باره اقلیت های جنسی در کشور

امتناع از دانستن عده ای، عده ای دیگر را از زیستن آزاد محروم می کند.

فهرست مقالات:

- فهرست مطالب ۱
- مقدمه ۲
- گریزی تاریخی به مساله همجنسگرایی ۳
- نگاهی اجمالی به دلائل مخالفت با همجنسگرایی و همجنسگرایان ۶
- حقوق بشر و هنجارهای اجتماعی ۱۲
- پاسخ به پرسشهای شما درباره گرایش جنسی
و همجنسگرایی، انجمن روانشناسان آمریکا، ترجمه نسیم ۱۴
- تنگ نظری بیشتر از این نمی شود ۱۷
- حلقه گمشده در مباحث روشنفکران مذهبی مسلمان ۱۹
- سخنرانی و تجربه های مادر یک همجنسگرا:
کابرد منطق برای مقابله با تعصب، مهین شقایب ۲۱
- گرایش جنسی، علل همجنسگرایی، همجنسگرایی در اروپا،
جنبشهای همجنسگرایان، نیلوفر بیضایی ۲۵
- نقش جنسی، رفتار جنسی، گرایش جنسی و هویت جنسی ۳۱
- نامه انجمن روان پزشکی آمریکا به پارلمان فنلاند ۳۴
- پدیده همجنسگرایی در حیوانات نیز دیده می شود
و با قاموس طبیعت همخوانی دارد ۳۷
- چرا من "همجنس باز" نیستم ولی همجنسگرا هستم؟ جهانگیر شیرازی ۴۱
- فاکت‌های علمی در رد بچه بازبودن همجنسگرایان ۴۶
- اخلاق چیست و تفاوت اخلاق فرمایشی
با اخلاق پویا کدام است - ساویر شقایب ۴۹
- رد پای همجنسگرایی در تاریخ ایران ۵۳
- روابط بین جفت های همجنسگرا الگویی برای زوج های دگرنسگرا ۵۷
- نفع عمومی ایجاب می کند که دگرنسگرایان
به آگاهی رسانی در باره همجنسگرایی بپردازند ۵۹
- ایران و چین و حقوق همجنسگرایان دو کشور ۶۲

در کشور ما گروه های انسانی وجود دارند که هر چند در همه جا و در بین ما زندگی می کنند اما در نتیجه هزار انگ و پیش داوری، به انسان هایی نامرئی تبدیل شده اند. سکوت در باره این هموطنان، نادیده گرفتن حقوق انسانی شان و بی توجهی به خصایل، خواسته ها و شناخت دقیق از آنها تنها به ادامه سرکوب فرهنگی بخشی از هموطنانی منجر می شود که پاره تن ما هستند. برای اصلاح فرهنگ جامعه، طرح تابوهای اجتماعی و رو به رو شدن با آنها ضروری است تا درد و رنج و مشقت انسان ها کمتر شود. خانواده های زیادی هستند که در آنها یک یا چند نفر از این گونه انسان ها زندگی می کنند اما از آنجا که خانواده ایرانی از این مسائل اطلاع کافی ندارد، بروز این پدیده در یکی از اعضای آن باعث دلگیری، رنجش و گسست و تنش در خانواده می شود. از این گذشته عدم درک و فهم انسان هایی که به شکلی در چارچوب هنجارهای سنتی نمی گنجند، به سلامتی روحی و روانی آنها ضربه می زند که این امر به سلامت و بهداشت روانی و اجتماعی کل جامعه آسیب می رساند.

هدف از انتشار این جزوه کمک به خانواده ها، اصلاح فرهنگ اجتماعی، زدودن تعصبات بدون پشتوانه علمی و جا انداختن فرهنگ نقد، تفکر و باز اندیشی و همچنین کمک به سلامت روانی جامعه و شهروندان آن می باشد.

جزوه پیش رو شامل مجموعه ای از مقالات و مطالب نسبتاً کوتاه در باره همجنسگرایی است که در آنها از زوایای مختلفی به بررسی این پدیده پرداخته شده، فاکتورهای علمی و همچنین برداشتها و باورهای رایج اجتماعی در باره این پدیده مطرح و به سئوالات بیشماری که ممکن است در ذهن هر کسی باشد، پاسخ داده شده است.

مطالعه این جزوه با دقت و تأمل را به همه هموطنان پیشنهاد می کنیم.

باز چاپ و انتشار و پخش این جزوه توسط دیگران کاملاً آزاد است و از شما خواننده عزیز تقاضا داریم که با پخش وسیع آن در محیط اطراف خود به هر شکلی که مناسب می دانید، به مباحث مربوط به جنسیت در کشور کمک کنید.

گریزی تاریخی به مساله همجنسگرایی

بخشی از روشنفکران و نخبگان جامعه را که به کناری نهیم، اکثر قریب به اتفاق مردم یا کلمه همجنسگرایی را نشنیده اند و یا با آن انس و الفتی ندارند. در عوض، مفاهیمی همچون "شاهد بازی"، "غلام بازی"، "غلام باره گی" و "بچه بازی" و حتی کلمات و اصطلاحات توهین آمیزی همچون "کونی"، "اواخواهر" و یا "ابنی" در ادبیات و فرهنگ و ذهنیت جامعه سابقه ای طولانی دارند. هرچند خود این مفاهیم به طور ضمنی بر سکس دو همجنس اشارت دارند اما اینها از یک طرف عمدتاً سکس دو مذکر همجنس را در اذهان تداعی و در نتیجه همجنسگرایی زنان را از اعیان دور می کند و از طرف دیگر در مفاهیم فوق صرفاً سکس فیزیکی برجسته می شود و عشق، عاطفه، نیاز و احساس متقابل دو همجنس را نادیده می گیرد. همچنین مفاهیم مورد اشاره، بیشتر بر سکس یک فرد بالغ با پسران جوان و گاهی نابالغ را در اذهان تداعی می کنند و به همین دلیل بسیاری از اوقات مردم همجنسگرایی را با بچه بازی که عملی زشت و جنایی است، یکی می دانند. انتشار جزوه اطلاعاتی پیش رو با هدف روشن کردن مسائل و تفکیک سره از ناسره و با هدف آشنا ساختن فرهنگ عمومی با همجنسگرایان و نیازهای آنان است. هدف دیگر آن اصلاح فرهنگ و دیدگاه اجتماعی در باره جنسیت است.

حقوق بشر و حقوق ستم دیدگان و اقلیتهای اجتماعی از جمله همجنسگرایان، پا به پای هم رشد و گسترش یافته اند. دست آوردهای علمی تازه هم به عنوان پشتوانه محکمی برای گسترش حقوق اجتماعی عمل کرده اند. سابقاً بعضی از روانکاوان گرایش به همجنس را انعکاسی از ترس از نزدیکی به جنس مخالف تلقی کرده و آن را با موضوع عقده اودیپوس توضیح می دادند، اما وجه تشابه این تئوری ها مبنی بودن آنها بر اساس تحقیقات و مشاهدات بالینی بود. یعنی این روانکاوان اساس تحقیقات خود را همانا بیماران روانی همجنسگرا قرار داده و تحقیق خود را به حوزه همجنسگرایان عادی در اجتماع گسترش نمی دادند و این اصلی ترین انتقاد به این گونه نظریات است چون تعدادی همجنسگرای بستر شده که همگی دچار اختلالات روانی اند، نمی توانستند و نمی بایست به عنوان نماینده کل جامعه همجنسگرایان در جامعه معرفی شوند، لذا حرکات و رفتار آنها را هم نمی توان به همه تعمیم داد. به همین سبب هم هست که نتایج تحقیقات قدیمی که بر بیمار بودن همجنسگرایان دلالت دارند، جانبدارانه و بدون اعتبار معرفی می شوند. نکته دوم این که سطح آگاهی بسیار نازل اجتماعی در باره پدیده همجنسگرایی و تعصبات عمومی و وجود همجنسگرایی در لیست بیماری ها در آن زمان، در نتیجه گیری های روانکاوان تاثیر گذار بودند. و سومین نکته این که، در آن دوره خود همجنسگرایان هم شناخت امروزی از احساسات خود نداشتند و چون فکر می کردند بیمار هستند، تعداد زیادی از آنها برای "معالجه" از روانشناسان و روانکاوان استمداد می طلبیدند. فروید که یکی از بنیادگذاران روانکاوی است گرایش به همجنس را یکی از انواع تمایلات جنسی انسان معرفی می کند و آن را بیماری نمی داند. (۱ و ۲)

در سال ۱۹۴۸ محقق بنام کینسی (Kinsey) در مورد رفتار و عملکرد جنسی افراد بالغ در جامعه آمریکا دست به تحقیقات گستره و پایه ای زد. بر اساس تحقیقات کینسی معلوم شد که تعداد قابل توجهی از شرکت کنندگان در تحقیقات از سکس با همجنس خود گزارش داده اند. خیلی ها به مطالعات کینسی به عنوان باز کننده چشم ها بر مساله همجنسخواهی در جامعه آمریکا می نگرند. و بعد از آن بود که مشخص شد تعداد و درصد همجنسگرایان جامعه بسیار فراتر از آن چیزی است که قبلاً تصور می شده است.

بعد از آن محققان و دست اندرکاران جامعه شناسی به زدودن تعصبات و نگاههای منفی نسبت به همجنسگرایی کمک زیادی کردند. فورد و بیچ (Ford - Beach) در تحقیقات خود نشان دادند که همجنسگرایی نه تنها در همه جوامع انسانی وجود دارد بلکه حتی در میان بخشی از حیوانات هم رفتارهای همجنسگرایانه مشاهده می شود.

در اواسط دهه پنجاه میلادی اولین هوکر (Evelyn Hooker)، یکی دیگر از پیشگامان تحقیق در باره تمایلات و تعلقات جنسی انسان ها، به تحقیق و مطالعه جالبی برای مقایسه همجنسگرایان و دگر جنسگرایان دست زد. هدف او این بود که ببیند آیا از نظر توان و تطبیق روانی، اختلافی بین این دو گروه هست یا نه. او سوژه های مطالعات خود را نه همجنسگرایان ساکن خوابگاه بیماران روانی بلکه از همجنسگرایان درون جامعه انتخاب کرد و برای جلوگیری از نفوذ و تأثیر هر گونه پیشداوری، گرایش جنسی تمام سوژه ها (چه همجنسگرا و چه دگرجنسگرا) را از همکاران خود مخفی نگه داشت. او در پایان تحقیقات خود به این نتیجه رسید که همجنسگرایی اختلال روانی نیست و هر همجنسگرایی حتماً مختل روانی نمی باشد.

انتشار نتایج تحقیقات گستره که همگی بر بیماری نبودن پدیده همجنسگرایی دلالت داشتند به این فکر دامن زد که اگر قرار باشد نتایج تحقیقات در بین بیماران روانی به کل جامعه و روابط اجتماعی تعمیم داده شود و مبنای حقوق انسان ها قرار بگیرد، آن وقت دگرجنسگرایان بیش از همه دچار مشکل می شوند، چون تعداد دگرجنسگرایان روانی، قاتل، متجاوز، شکنجه گر و دیکتاتور بیش از همه است. همین فکر به امر اعتراف عمومی نسبت به حقوق همجنسگرایان کمک شایانی نمود.

تغییرات مثبت صورت گرفته در دیدگاه عمومی جامعه در باره سکس، جنسیت و همجنسگرایی و فعالیت های شدیداً سیاسی شده گروههای مختلف همجنسگرایان در جامعه و علنی شدن هر چه بیشتر افراد همجنسگرا، همه دست به دست هم دادند و به تغییر دیدگاه و مواضع جامعه روانکاوان، روان پزشکان و روان شناسان آمریکا در باره همجنسگرایی انجامیدند. انجمن روان پزشکان آمریکا که تا ۱۹۷۳ همجنسگرایی را به عنوان یک بیماری در لیست بیماریهای خود کلاسه کرده بود به تجدید نظر پرداخت و همجنسگرایی را رسماً از لیست بیماری ها حذف نمود. به دنبال آن انجمن روان شناسان آمریکا و انجمن کارکنان خدمات اجتماعی هم به تبعیت از انجمن روان پزشکان به دفاع از پدیده همجنسگرایی به عنوان یک پدیده عادی پرداختند.

در اول ژانویه سال ۱۹۹۳ سازمان بهداشت جهانی (WHO) هم همجنسگرایی را از لیست بیماری های خود حذف کرد و آن را به عنوان یک پدیده و گرایش طبیعی به رسمیت شناخت. دلیل تأخیر زیاد سازمان بهداشت جهانی در به رسمیت شناختن همجنسگرایی مخالفت و مقاومت نمایندگان کشورهای دیکتاتورزده عضو این سازمان است که باعث شدند جمله بندیها هم حتی الامکان کم رنگ شوند. اما جمله اصلی در اسناد سازمان بهداشت جهانی می گوید: "نفس گرایش جنسی به عنوان اختلال تلقی نمی شود."

بعد از سال ۱۹۷۳ تعداد هر چه بیشتری از کشورها قوانین خود را بر اساس آخرین دستاوردهای علمی در باره جنسیت و همجنسگرایی تنظیم نموده و در این مسیر حقوق اجتماعی- مدنی همجنسگرایان را در قوانین خود تثبیت کردند تا جایی که امروز در قوانین تمام کشورهای اروپایی، آمریکا، استرالیا، اسرائیل، افریقای جنوبی و کلاً در همه کشورهای دموکراسی هستند، حقوق همجنسگرایان تثبیت شده است. آخرین کشوری که بیمار بودن همجنسگرایان را لغو کرده و حقوق همجنسگرایان را به رسمیت شناخته، کشور چین می باشد.

تلاش برای تثبیت حقوق همجنسگرایان تنها شامل کشورهای غربی نمی باشد. سال هاست که همجنسگرایان کشورهای غیر غربی از تایلند تا ترکیه، از مکزیک تا ایران و از لبنان و مصر تا بولیوی در تلاش برای دستیابی به حقوق خود هستند و دستاوردهای مهمی هم داشته اند.

در کشور ما، چند سالی است که موضوع جنسیت در جامعه حاد شده و هرچند که تضيیقات و فشارهای موجود امکان پرداخت جدی و علنی را از علاقه مندان سلب می کند اما به برکت اینترنت سایتهای زیادی کم و بیش به این مسائل گریزی هر

چند ناقص می‌زند. با این همه، از مسیر همین تلاشهاست که برداشتهای بی پایه و سنتهای بدون پشتوانه عقل و منطق فرسوده و دیدگاه های علمی و امروزی در باره جنسیت در فرهنگ اجتماعی ریشه دوانده و به مرور خود را تثبیت می‌کنند. اما ظاهراً مسیر چنین حرکتی چندان هم ساده نیست. بنابراین شناخت صحیح از موانع و مشکلات پیش رو از یک طرف و جمع آوری بیشترین نیروی ممکن در اردوی خواهان آزادی جنسی و همکاری های نزدیک و دست زدن به ابتکارات تازه، راه دست یابی جامعه به آگاهیهای جنسی و هزینه برقراری آزادی جنسی منطبق با حقوق بشر و شایسته یک جامعه مدرن را کم خواهد کرد.

جامعه پزشکان و روانشناسان ما یکی از مولفه های جدی در اردوی روشنگری و آگاهی رسانی در باره مسائل جنسی می باشد چرا که مساله با سلامتی و بهداشت روانی اجتماعی سر و کار دارد. و به همین دلیل باید با اعلام صریح نظرات علمی به دفاع از شرف حرفه ای خود اقدام کنند.

بخشی از دوستان اما گویا همچنان با مساله همجنس خواهی مشکل دارند. یعنی هر چند که محترمانه برخورد می کنند و از حق حیات همجنسگرایان دفاع می نمایند اما در حال و هوای قبل از نیمه اول قرن جاری سیر کرده و تازه به بررسی این مساله رسیده اند که آیا همجنسگرایی بیماری است یا نه و اگر هست چگونه بیماری ای؟ اختلال روانی؟ هورمونی؟ یا ناشی از تربیت خانوادگی.

صد البته نفس کنجکاو چیز مثبتی است و شکی در این نیست که به زودی این دوستان به همان نقطه ای خواهند رسید که همکاران آنها در کشورهای دیگر دهه ها پیش بدان رسیده اند. و آن این که همجنسگرایی بیماری نیست بلکه گرایش طبیعی و جنسی بخشی از انسان های اجتماع است.

منابع:

1. Ronald Bayer. 1987. Homosexuality and American Psychiatry: The politics of Diagnosis. Princeton University press. Princeton New Jersey.USA
2. Harold I. Kaplan, MD, Benjamin J. Sadock, MD, Jack A. Grebb, MD. 1994. Kaplan and Sadock's Synopsis of Psychiary Behavioral Sciences Clinical Psychiatry. 7 th edition. William and Wilkins. Baltimore, Maryland, USA

نگاهی اجمالی به دلایل مخالفت با همجنسگرایی و همجنسگرایان

افراد مختلف از زوایای گوناگونی با همجنسگرایی مخالفت می کنند، اما اگر به موارد مخالفت ها دقت کنیم خواهیم دید که همه بهانه ای بیش نیستند، یا ریشه در ناآگاهی و عدم شناخت دارند و یا از تعصبات بی جا و یا سطحی نگری افراد ناشی می شوند. به عبارت دیگر انسان ها ذاتاً مخالف همجنسگرایی نیستند بلکه سطح شناخت و آشنایی آنها با این پدیده است که مواضع آنها را تعیین می کند. به همین دلیل در زیر نگاهی اجمالی به انواع دلایل مخالفت با همجنسگرایی انداخته و سعی می کنیم به صورتی کوتاه و فشرده جواب دهیم.

مخالفان همجنسگرایی از جمله می گویند:

من از همجنسگرایی متنفرم. اصلاً از همجنسگراها بدم می آید.

اگر امروز به همجنسگراها آزادی داده شود فردا بچه بازان هم فریاد آزادیخواهی سر می دهند.

همجنسگرایی بیماری است و همجنسگراها همه بیمار روانی هستند.

همجنسگراها همه ایدز دارند و باعث گسترش آن در کشور می شوند.

اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، اخلاق اجتماعی و فرهنگ ما مورد تهدید واقع می شود.

اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، باعث شیوع و گسترش این پدیده در جامعه می شود.

دین و مذهب ما با همجنسگرایی نمی خواند و آن را محکوم کرده است.

همجنسگرایی یک پدیده غربی است و ما نباید آن را قبول کنیم.

اگر همجنسگرایی طبیعی است پس چرا در بین حیوانات دیده نمی شود.

چون در روابط همجنسگراها تولید مثل صورت نمی گیرد پس این رابطه بر خلاف قانون طبیعت است و در نتیجه غیر طبیعی است.

همجنسگرایی یک موضوع انتخابی است و افراد لازم نیستند که این روش زشت را به عنوان شیوه زندگی برای خود انتخاب کنند.

همجنسگراها فقط بدنبال سکس هستند.

افراد به این دلیل همجنسگرا می شوند که از نزدیکی با جنس مخالف ترس دارند، آن را تجربه نکرده اند که بدانند چقدر لذت بخش است و اگر یک بار تجربه کنند از این انحراف خود دست می کشند.

بعضی از این جوانان دچار آشفتگی هستند و قاطی کرده اند، اعتماد به نفس ندارند و توسط دوستان ناباب به انحراف کشیده شده اند. اینها فکر می کنند که همجنسگرا هستند در حالی که نیستند و باید به آنها کمک کنیم تا هدایت شوند.

حال که به انواع دلایل مخالفت با همجنسگرایی و همجنسگراها آشنا شدیم، با هم یکی یکی آنها را مرور خواهیم کرد و به آنها پاسخ می دهیم.

* من از همجنسگرایی متنفرم. اصلاً از همجنسگراها بدم می آید.

اگر از کسانی که گفته بالا را تکرار می کنند پرسیده شود که آیا شما هیچ فرد همجنسگرایی را می شناسید، در ۹۹ درصد موارد می گویند که نه. کسی را نمی شناسیم. یا اگر هم بشناسند یک مورد منفی و کلیشه ای برخورد خود را به همه همجنسگرایان تعمیم می دهند. باز می توان از آنها پرسید آیا شما تا بحال یک کتاب یا مطلبی علمی و بی طرفانه در باره همجنسگرایی خوانده اید؟ باز جوابشان منفی است. باز می توان سؤال کرد که آیا شما کلاً در باره گرایش های جنسی انسان ها، چگونگی شکل گیری آن و تنوعات موجود در عرصه جنسی انسان ها مطالعاتی داشته اید؟ یا در کشور ما که تحقیق و مطالعات بی طرفانه و علمی اجازه داده نشده ولی آیا شما از نتایج تحقیقات علمی که در کشورهای دیگر صورت گرفته با خبر هستید؟ باز جواب منفی خواهد بود. حالا می توان به چنین افرادی گفت که پس تعصب و تنفر شما از همجنسگرایی از عدم شناخت و

مطالعه شما ناشی می شود و در نتیجه فاقد هرگونه پایه عقلی، منطقی، مطالعاتی و معرفتی است. شما به عنوان یک انسان که خود را منطقی می دانید چگونه بخود اجازه می دهید که در قرن بیست و یکم، برای قضاوت و استدلال خود، تنها به شنیده ها و آموزشهای سنتی و اشتباه بسنده کنید؟ آیا درست است که بدون شناخت نسبت به انسانی تنفر داشت؟ آن هم صرفاً به خاطر احساس و گرایش جنسی آنها؟

در ادامه صحبت با چنین افرادی می توان از مطالب متنوعی که در همین جزوه آورده شده اند استفاده کرد تا عمق ساده اندیشی و تعصب آنها را عیان نمود و در زدودن تعصبات به آنها کمک کرد.

*** اگر امروز به همجنسگراها آزادی داده شود فردا بچه بازان هم فریاد آزادیخواهی سر می دهند.**

این شکل برخورد قاطی کردن بحث و بقول معروف گل آلود کردن آب است تا ماهی (نتیجه) دلخواه خود را به دست آورد. همجنسگرایان و کلاً هر انسانی با هر گرایشی باید آزاد باشد که در چارچوب آزادی فردی و حیطة خصوصی خود رفتار و شیوه زندگی مورد دلخواه خود را داشته باشد. اما آزادی فردی به معنای دخالت در حوضه حریم خصوصی دیگران نیست. بر همین اساس دو فرد عاقل و بالغ همجنس که به رابطه با هم رو می آورند، این ارتباط آنها بر خواسته متقابل دو طرف استوار است در حالی که بچه بازان با استفاده از انواع ترفندها به رابطه با کودکان رو می آورند از جمله اجبار، اغوا، تطمیع، تهدید، فریب و غیره و کودک در این گونه روابط از انتخاب و تعیین نوع رابطه ناتوان است. بر همین اساس بچه بازی عملی است غلط و جرم به حساب می آید. پس گفتن این که اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، فردا بچه بازان هم آزادی خواهند خواست در واقع خلط مبحث است. جالب این که افرادی که به قاطی کردن بچه بازی با همجنسگرایی می پردازند و ظاهراً برای حمایت و دفاع از کودکان، تر و خشک را با هم می سوزانند و همجنسگرایان را هم از آزادی محروم می کنند، خود در مورد ازدواج های اجباری در جامعه حرفی نمی زنند و چه بسا آن را تأیید هم می کنند. یا در مورد تجاوز خانگی آنجا که شوهری زن خود را به زور و با اجبار و کتک به انجام سکس وادار کند و از او برده جنسی بسازد، پدیده ای که در جامعه ما به شدت رواج دارد، سکوت می کنند. خلاصه این که بچه بازی ربطی به همجنسگرایی ندارد و این دو مساله کاملاً از هم جدا هستند. همان طور که بچه بازی غیر همجنسگرایان با دختران خرد سال هم ربطی به دگر جنسگرایی ندارد. همجنسگرایان مخالف شدید بچه بازی هستند. در ضمن مطلب "فاکتهای علمی در رد بچه باز بودن همجنسگرایان" در همین جزوه را هم بخوانید.

*** همجنسگرایی بیماری است و همجنسگراها همه بیمار روانی هستند.**

در پاسخ به این استدلال! می توان به همان مورد اول (من از همجنسگرایان متنفرم) رجوع کرد و از طرف پرسید که چگونه به چنین حکمی (بیمار بودن همجنسگرایان) رسیده و نظر و ایده خود را بر اساس کدام مطالعات علمی و بی طرفانه تنظیم کرده است. از سازمان بهداشت جهانی گرفته تا انواع و اقسام سازمان ها و کانون های حقوق بشری، تا دولتها و مراکز بهداشتی و پزشکی و علمی همه بر طبیعی بودن همجنسگرایی تاکید کرده اند و دلیل واضح آن هم همین اصلاح قوانین آنها در سال های اخیر است. ولی این که در کشور ما چنین نیست علت دیگری دارد و آن شرایط سیاسی و اجتماعی از یک طرف و کلاً بسته بودن گره مباحث جنسیت در کشور از طرف دیگر است که تا کنون بحث های جدی و علمی و بی طرفانه اجازه داده نشده است. در مطلب "گریزی تاریخی به مساله همجنسگرایی" که در ابتدای این جزوه آمده بیشتر در این باره توضیح داده شده که به کمک آن بهتر می توان در رابطه با اتهام بیمار بودن همجنسگرایی برخورد علمی و صحیح داشته باشید. تازه امروزه در غرب همجنسگرایان بسیاری از پست های مهم دولتی و اجتماعی را دارا هستند و قابلیت های خود را در خدمت به جامعه و مردم خود ثابت کرده اند.

*** همجنسگراها همه ایدز دارند و باعث گسترش آن در کشور می شوند.**

این اتهام دیگر آنچنان کهنه شده و سکه آن مدتهاست که از رایج بودن افتاده که دیگر خریداری ندارد. کافی است به منابع سازمان ملل و حتی منابع بهداشتی وزارت کشور خودمان مراجعه شود تا معلوم گردد که اتفاقاً اکثر مطلق مبتلایان به

بیماری ایدز دگرجنسگرایان هستند. حتی اگر نسبت ها را هم در نظر بگیریم. ایدز یک بیماری مهلک است و امیدواریم درمانی برای آن از راه برسد، با این همه سهم همجنسگرایان در آگاهی رسانی نسبت به ایدز و ویروس آن خیلی از بیشتر از دیگران است. همجنسگرایان ایرانی می توانند با غرور و افتخار بر خود بیاند که حرف هایی که امروز در مورد اهمیت اطلاع رسانی برای پیشگیری از گسترش ایدز و ضرورت اخلاقی، فرهنگی و انسانی در حمایت از بیماران ایدز زده می شود را پیشگامان مبارزات همجنسگرایان ایرانی ۱۷ سال است که تکرار می کنند هر چند در آن زمان این حرفهای آنها تابو بود و از اطلاع رسانی شان جلوگیری می شد.

*** اگر به همجنسگرایان آزادی داده شود، اخلاق اجتماعی و فرهنگ ما مورد تهدید واقع می شود.**

در پاسخ کسی که چنین مساله ای را مطرح می کند خوب است قبل از هر چیز پرسیده شود که چه تعریفی از اخلاق دارد، فرهنگ چیست و مختصات اخلاق و فرهنگ مورد نظر او کدام ها هستند. آیا فرهنگ و اخلاق حاکم فعلی در جامعه را قبول دارد؟ اگر جواب آری باشد کار همه ساده شده است چون آن وقت می توان هزاران مورد از اخلاق و فرهنگ و رفتار اجتماعی رایج که غلط هستند را برایش مثال آورد. برای نمونه از شکل رانندگی ما ایرانیان گرفته تا پشت سر هم غیبت کردن، تا ازدواج اجباری دختران، تا دخالت در زندگی شخصی دوست و همکار و آشنا و همسایه، تا قربان صدقه رفتن های الکی و بیخود، تا ارزش انسان را بر اساس مدرک تحصیلی سنجیدن تا..... بعد اگر جواب داده شود که این چیزها غلط است و من هم قبول ندارم می توان اضافه کرد که کلاً فرهنگ و اخلاق یک پدیده ثابت و دائمی نیست و همراه با رشد جامعه دچار تغییر و تحول می شود. پس جلوگیری از طرح مسائل تازه، بکر و ناشناخته باعث ایستایی فرهنگ و اخلاق اجتماعی شده آن را از تحول و پیشرفت باز می دارد. با این حساب، طرح مسائل همجنسگرایان در واقع چالشی برای دیدگاه های امروزی جامعه در مورد جنسیت است و باعث اصلاح دیدگاه اجتماعی می گردد.

مطلب " اخلاق چیست، تفاوت اخلاق فرمایشی و اخلاق پویا" در همین جزوه را هم بخوانید.

*** دین و مذهب ما با همجنسگرایی نمی خواند و آن را محکوم کرده است.**

افرادی که چنین بهانه ای را مطرح می کنند دانسته یا نادانسته، قصد دارند غیر مستقیم به تبرئه خود دست بزنند. معنای دیگر چنین اتهامی این است که من کار ندارم، مذهب من، کتاب آسمانی من و خدای من این را گفته. تقصیر از خداست و من مقصر نیستم. می توان پرسید پس خود شما چه نظری دارید. در همه ادوار تاریخ از تمام ادیان آسمانی برداشتها و قرائت های مختلف و حتی متضادی صورت گرفته. چرا شما به آن قرائتی استناد می کنید که با همجنسگرایان مخالف می کند. مهمتر از آن، دین اسلام در ادامه دین یهودیت و مسیحیت آمده و این سه دین ابراهیمی همه همجنسگرایی را رد می کنند و افراد مذهبی متعصب جوامع غربی تا امروز هم این را تکرار می کنند که همجنسگرایی گناه است و مسیحیت یا یهودیت آن را رد کرده. ولی می بینیم که در جوامع مسیحی و در اسرائیل حقوق همجنسگرایان به رسمیت شناخته شده است و نه جامعه آنها بی دین شده و نه آسمانی به زمین آمده. کسانی که مذهب اسلام را برای مخالفت با همجنسگرایی بهانه می کنند عدم شناخت خود از تحول مذهب در طی قرون را نشان می دهند و اسلام را دینی خشک و ایستا تلقی می نمایند در حالی که نگاهی سطحی به مباحثی که همین امروز در بین مسلمانان اصولگرا و مسلمانان روشنفکر جریان دارد خود نشانگر این است که مسلمانان به چالش های امروزی بها می دهند و سعی می کنند جوابی برای آنها بیابند. پذیرش همجنسگرایی در جامعه ایران دیر یا زود دارد اما برو و برگرد ندارد. با این همه پذیرش همجنسگرایان مترادف بی دین شدن همه مردم نبوده و در ایران هم نخواهد بود. مطالب " حلقه گمشده روشنفکران مذهبی" (در همین جزوه) را هم بخوانید.

*** همجنسگرایی یک پدیده غربی است و ما نباید آن را قبول کنیم.**

این دیگر بهانه ای بیش نیست. غرب در طول قرن ها همان برخوردی با همجنسگرایان خود کرد که امروز در کشور ما اتفاق می افتد. سوزانده شدن لژیون ها در تاریخ فرانسه معروف است. تا همین ۳۰ و ۴۰ سال پیش همجنسگرایی در قوانین همه

کشورهای جهان (از جمله در غرب) ممنوع بود و همجنسگرایان را در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها و بیمارستان‌های روانی نگه می‌داشتند. اما از وقتی که علم و تحقیقات به طبیعی بودن همجنسگرایی نظر دادند آن وقت دولت‌های غربی هم نظر خود را عوض کردند و جوامع آنها روز به روز بیشتر به پذیرش این مساله متمایل شدند. اما این بدان معنا نیست که هر فرد غربی به راحتی با همجنسگرایی کنار آمده است. همه اینها نشان می‌دهد که حقوق همجنسگرایان نتیجه مبارزات خود همجنسگرایان بوده که در طول سال‌ها ادامه داشته و حالا دارد به نتیجه می‌رسد. و این به هیچ وجه "غربی" نیست. درست همان طور که دستاوردهای مبارزات زنان یا کارگران آن جوامع که ما امروز برای خودمان می‌خواهیم هم غربی نیستند بلکه قبل از هر چیز انسانی‌اند و به همه انسان‌ها تعلق دارند. از آن گذشته به دور و بر خود نگاه کنید، از شکل لباس پوشیدن گرفته تا ماشین، تا اینترنت تا چراغ خوراکی پزی، تا میز و صندلی آشپزخانه تا... همه و همه از غرب گرفته شده است. چرا؟ به این دلیل ساده که این چیزها درست است که دستاورد اکتشافات غربیان بوده و آنها زودتر از دیگران به این چیزها رسیده‌اند ولی دلیلی نمی‌شود که انسان‌های جوامع دیگر برای بهتر شدن زندگی خود به همان گذشته خود بچسبند و این دستاوردهای تازه علمی که به زندگی انسان‌ها بهبود کیفی می‌بخشد و راحتی می‌آورد، به صرف "غربی" بودن پشت پا بزنند. چرا باید همه اجزاء زندگی غربی را بگیریم اما به مساله جنسی که می‌رسیم یکپاره دامن هوا می‌رود که این غربی است؟ مهمتر از آن خوب است از کسی که به نفعی همجنسگرایی می‌پردازد پرسیده شود که با رد دستاوردهای غربی در مورد جنسیت آیا راه دیگری جزء قبول آنچه که ما فعلاً در مسائل جنسی داریم هم وجود دارد؟ آیا شما از نقش و کارکرد جنسیت در اجتماع ما خرسند هستید؟ آیا فکر نمی‌کنید که احتیاج به بحث و بررسی و زدودن عیب‌های آن احساس می‌شود؟ اگر جواب منفی است باید گفت که دست زدن به هر پدیده‌ای باعث ایستایی و در نتیجه عدم پیشرفت آن می‌شود. تازه اگر مسائل جنسی جا افتاده فعلی عیب و نقصی ندارند نباید از به چالش کشیده شدن واهمه داشت. ولی بد هم نیست به آمار و ارقام خودکشی‌های زنان و دختران، طلاق‌ها و جدایی‌ها، خشونت‌های خانوادگی و... هم نگاهی بیندازید تا آن وقت متوجه شوید که فرهنگ و دیدگاه فعلی حاکم بر این عیب و اشکال است. و نکته دیگر مگر ژاپن، آفریقای جنوبی و حتی چین که همجنسگرایی را آزاد اعلام کرده همه غربی شده‌اند؟ مگر یادتان رفته که همین ده تا ۱۵ سال پیش وقتی پشگامان همجنسگرایان ایرانی در مورد اهمیت آموزش مسائل جنسی در مدارس به دانش‌آموزان پیشنهاد می‌دادند، حرفشان خریداری نداشت اما این مساله امروز هر چند ناقص دارد در کشور ما جا می‌افتد. مگر ما با این کار غربی شده ایم؟ مطلب "حقوق بشر و هنجارهای اجتماعی" (در همین جزوه) را هم بخوانید.

*** اگر همجنسگرایی طبیعی است پس چرا در بین حیوانات دیده نمی‌شود.**

خیلی از حرکات، خصوصیات و رفتار اجتماعی انسان‌ها در بین حیوانات دیده نمی‌شود. آیا این دلیل قانع‌کننده است که چون فلان رفتار در بین حیوانات دیده نمی‌شود پس طبیعی نیست؟ برای نمونه می‌توان گفت که حیوانات مذهب ندارند، از تکنولوژی استفاده نمی‌کنند، یا با رسم و رسوم معاشرتی انسان‌ها، مهمانی رفتن، حریم خصوصی افراد و... هیچ آشنایی ندارند. ولی خوب انسان‌ها با کمک عقل و قوه تشخیص خود در طی اعصار به این چیزها رسیده و بدرستی از همه آنها برای سر و سامان دادن به زندگی خود استفاده می‌کنند. نمونه دیگر این که حیوانات فقط در فصل و زمان خاصی از سال و آنهم برای مدتی محدود به جفت‌گیری می‌پردازند در حالی که انسان‌ها چنین نیستند. اما استناد به این بهانه که همجنسگرایی در بین حیوانات دیده نمی‌شود بیشتر از عدم مطالعه است. هر چند نظر عمومی دانشمندان بر این است که پدیده همجنسگرایی در بین حیوانات چندان گسترده نیست اما بهر حال در بین بعضی از حیوانات دیده می‌شود. شاید بتوان گفت که دلیل نا شناخته بودن همجنسگرایی در میان حیوانات بیشتر از کمبود تحقیقات در این باره است. در مورد همجنسگرایی در بین حیوانات مطلبی جداگانه در همین جزوه به چاپ رسیده است.

*** چون در روابط همجنسگراها تولید مثل صورت نمی‌گیرد پس این رابطه بر خلاف دستور خدا و**

قانون طبیعت است و در نتیجه غیر طبیعی است.

به کسی که چنین بهانه ای را مطرح می کند می توان گفت که اگر روابط جنسی را بخواهیم فقط و صرفاً در تولید مثل خلاصه کنیم، آن وقت هر نوع سکس زن و شوهری که به تولید مثل نینجامد، غیر طبیعی است. یا به محض این که زن و شوهری تصمیم گرفتند که دیگر فرزندی تولید نکنند آن وقت باید از هم جدا شوند چون از این به بعد سکس آنها با هدف لذت صورت می گیرد نه تولید مثل. یا زن و شوهرهایی که یکی از آنها عقیم است فوراً باید از هم طلاق بگیرند. اصلاً لذت و سرخوشی به عنوان بخشی از زندگی انسان همیشه مطرح بوده و هست. از تفریح و پیک نیک رفتن (که در بین حیوانات دیده نمی شود) گرفته تا انجام عمل سکس برای لذت بردن همه بخشی از سلسله رفتارها و هنجارهای گسترده انسانی است که به عنوان معیارهای کیفی زندگی مطرح هستند و در سلامتی روحی و روانی تاثیر بسزایی دارند. از آن گذشته ازدیاد انسان ها بر روی کره زمین تا درجه انفجار رسیده که حتی مذهبیون متعصب هم (که مذهب اشان با استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری موافق نیست) همه در اهمیت فرزند کمتر برای خانواده ها و کنترل جمعیت جهانی هم عقیده اند. اگر این جواب کافی نباشد، باز می توان گفت اصلاً چه کسی گفته که همجنسگرایان نمی توانند تولید مثل کنند؟ در کشورهای غربی همجنسگرایان گی و لژیبن با استفاده از روش های القای "مصنوعی" بچه دار می شوند و این پدیده چندان نادری نیست. اگر در کشور ما هم اجازه چنین کاری به آنها داده شود، همجنسگرایان ایران هم می توانند بچه دار شوند. تازه تعداد بسیار زیادی از همجنسگرایان ایران در نتیجه فشارهای فرهنگ و اجتماعی ازدواج کرده و بچه دار می شوند.

برای افراد مذهبی هم می توان این را گفت که اگر خداوند نیرو و قوه جنسی انسان ها را فقط برای تولید مثل خلق کرده چرا خدای قادر و توانا این قوه جنسی را در همان سال های نوجوانی در انسان زنده می کند و مکانیسمی به وجود نیاورد که این قوه جنسی بلافاصله بعد از ازدواج بروز کند؟ یا چرا خداوند مدت زمان فعالیت نیروی جنسی را همانند زمان جفت گیری حیوانات، محدود به چند سال یا فقط فصلی از سال قرار نداد؟

*** همجنسگرایی یک موضوع انتخابی است و افراد لازم نیستند که این روش زشت را به عنوان شیوه زندگی برای خود انتخاب کنند.**

از کسی که چنین ادعایی می کند می توان درخواست کرد که حداقل برای ثابت کردن ادعای خود، سعی کند که گرایش جنسی خود را برای حداقل یک روز یا یک ساعت یا یک دقیقه عوض کند و بعد صادقانه نتیجه را بگوید که آیا موفق شده یا نه. مسلم است که موفق نخواهد شد. چون گرایش جنسی انتخابی نیست و خود همچون شخصی هم با کمی انصاف می تواند درک کند که در سن معینی در حوالی ده سالگی متوجه شده که به این یا آن جنس گرایش دارد و در واقع خود انتخابی نکرده است.

*** همجنسگراها فقط بدنبال سکس هستند.**

دیگر باید خیلی بی انصاف بود تا بتوان چنین تهمتی را عنوان کرد. کافی است به قدمت تاریخی فاحشه خانه ها توجه شود تا بعد و وسعت سکس برای سکس و لذت را در بین دگرجنسگرایان متوجه شد. به دور و بر خود، در کوچه پس کوچه ها و محلات خاص، پدیده زنان خیابانی و... نگاه کنید یا کافی است به اینترنت سر بزنید تا متوجه شوید که دگرجنسگرایان در سکس جویی نه تنها از همجنسگرایان کم نمی آورند بلکه چندین برابر آنها امکانات و فرصت های خاص برای لذت جویی و کامیابی جنسی خود فراهم کرده اند. پس اتهام فوق هیچ پایه عقلی و منطقی ندارد. از آن گذشته، کسانی که این موضوع را بهانه می کنند آگاهانه یا ناآگاهانه محدودیت دید و نگاه خود نسبت به جنسیت را عیان می کنند و موضوع را فقط در سکس و لذت جسمانی می دانند و بر بخش احساسی، روانی و اهمیت کامیابی انسان در این عرصه چشم می بندند.

*** افراد به این دلیل همجنسگرا می شوند که از نزدیکی با جنس مخالف ترس دارند، آن را تجربه**

نکرده اند که بدانند چقدر لذت بخش است و اگر یکبار تجربه کنند از این انحراف خود دست می کشند.

این هم از آن دست اتهامات و افتراات بی شمار و بی پایه است. درست است که در جوامعی مثل جامعه ما که روابط و معاشرت زنان و مردان با محدودیت مواجه است، این امکان کاملاً وجود دارد که کسانی بخصوص در سنین جوانی به سکس با همجنس رو آورند. ولی اولاً خود حاکمیت و قانون سخت گیر حاکم مسئول این پدیده است. ثانياً این را همجنسگرایی نام نمی نهند چرا که همجنسگرایی تنها صرف یک رابطه جنسی با هم جنس که از فشار هورمون ها ناشی می شود، نیست بلکه همجنسگرایی دال بر تمایل و کشش همه جانبه روحی، جنسی، عاطفی و تمام وجود و هستی انسان به همجنس را شامل می شود. یعنی یک همجنسگرا حتی در صورت فشار و همچنین وجود امکان رابطه و سکس با همجنس، کماکان در درون خود و قلباً به جفت گیری و نزدیکی با همجنسی تمایل دارد و از سکس با غیر همجنس نه از نظر روحی جسمی و عاطفی ارضا نمی شود. دانشمندان علوم جنسی در صد این گونه افراد را بین ۵ تا ۱۰ درصد افراد هر جامعه می دانند.

تازه، موضوع این که سکس با غیر همجنس را تجربه نکرده و نمی دانند که چقدر لذت بخش است و امثال اینها بیشتر تنگ نظری و سطحی نگری افراد را عیان می کند چه لذت یک مساله شخصی است. اگر کسی از سکس با غیر همجنس لذت ببرد دلیل نمی شود که همه باید از این کار لذت ببرند. مثل این که همه باید از قرمه سبزی خوششان بیاید یا همه باید از خوردن ماهی لذت ببرند. اگر متعصبان مخالفان همجنسگرایی صرف تجربه را برای تغییر گرایش جنسی کافی می دانند چرا خود یک بار هم که شده به سکس با همجنس مبادرت نمی کنند؟

*** بعضی از این جوانان دچار آشفتگی هستند و قاطی کرده اند، اعتماد به نفس ندارند و توسط**

دوستان ناباب به انحراف کشیده شده اند. اینها فکر می کنند که همجنسگرا هستند در حالی که نیستند و باید به آنها کمک کنیم تا هدایت شوند.

اولاً همجنسگرایی تنها در بین جوانان نیست که بخواهیم آنها را "منحرف" بدانیم. وانگهی در شرایطی که همجنسگرایی در کشور ما با این همه رنج و عذاب و فشار و حرمان روحی و جنسی و عاطفی همراه است، امکان ندارد که طرف ریسک کرده و گرایش خود را غیر از آنچه هست عنوان کند. کسانی که این گونه بهانه ها را مطرح می کنند در درک و فهم مسائل پیچیده بشری عاجزند و ترجیح می دهند خود را به جواب های ساده و کودکانه متقاعد کنند.

در خاتمه: موارد فوق تنها بخشی از اتهامات و شیوه برخورد بسیاری از افراد جامعه با همجنسگرایی و همجنسگرایان

است. ما سعی کرده ایم کوتاه و خلاصه به آنها جواب دهیم اما هر کسی خود می تواند از زاویه دید و بنا به شناخت خود، پاسخ های بهتر، گسترده تر و عمقی تر بدهد. چرا که مخالفت با همجنسگرایی تنها مختص کشور ما نیست و بدون استثنا در همه کشورها و جوامع به عنوان سند و مدرک بر علیه همجنسگرایان بکار گرفته شده اند و در راه به دست آوردن آزادی آنها سنگ اندازی و مخالفت کرده اند. اما نباید خسته شد، باید این اتهامات را مطرح کرد و به آنها جواب داد نه یک بار که هر چند باری که لازم باشد. از همین رهگذر است که روز به روز بر تعداد افرادی که نظرات و دیدگاههای خود را تعدیل می کنند افزوده می شود و بدین طریق فرهنگ سازی به نتیجه می رسد. پس بر همه همجنسگرایان است که به سهم خود و به هر شیوه ای که امکانش را دارند، در طرح این گونه مسائل بکوشند، چه بخش عظیم مخالفت ها در جامعه ما از عدم شناخت ناشی می شود.

حقوق بشر و هنجارهای اجتماعی

جهانگیر شیرازی

انسان هویتی پیچیده و چند جانبه دارد و این از جمله یکی از اسباب گونه‌گونگی و تفاوت انسان هاست. یکی از حقوق بنیادین انسان‌ها که در قوانین حقوق بشری بدان استناد می‌شود این اصل است که همه انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند و دارای حقوق مساوی اند. پس می‌توان استنتاج کرد که هر انسانی فارغ از زن یا مرد بودن، فارغ از خودی یا دگری بودن با هم برابر و دارای شأن و منزلت انسانی یکسانی هستند.

اما هر کشور و جامعه‌ای بر اساس ارزش‌های فکری- فرهنگی و پیشینه تاریخی- اجتماعی و سیاسی خود از انسان و حقوق و منزلت او برداشت‌ها و شناخت خاص خود را دارد. به همین سبب آنچه که در یک اجتماع به عنوان هنجار و یا خرده هنجار حساب می‌شود ممکن است در جامعه دیگری به عنوان کلان هنجار یا ناهنجار محسوب شود.

اگر گسترش شهرنشینی، راه‌ها، تکنولوژی و کلاً رشد صنعتی را نشانه مدرن بودن جامعه بدانیم، مدرنیته همانا انعکاس و تاثیر این تحولات در ذهنیت اجتماعی و فرهنگ مردم است. با این تعریف سطح رشد صنعتی، فرهنگی و ذهنیت اجتماعی کشور ما نشان از آن دارد که جامعه ما در حال گذار به مدرنیسم و مدرنیته است. هر اجتماعی در مسیر حرکت خود به سمت مدرنیسم خواه ناخواه سیستم سیاسی، ارزشهای فکری- فرهنگی و در نتیجه ذهنیت خود را دچار تحول می‌کند. درست در چنین مسیری است که طرح مباحثی همچون حقوق زن و مرد، رابطه اقلیت و اکثریت، باز تعریف هنجارها، مسائل دگرباشان و کلاً مفاهیم گوناگون حقوق بشری معنا می‌یابند. امتناع از پرداختن به این مباحث هر چند ممکن است تحت لوای حفظ حقوق اکثریت یا دفاع از ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی پذیرفته شده توجیه شود اما پشت زمینه آن همانا تأسی از فرهنگ خودکامگی و بهره‌وری از اعمال زور برای رقم زدن سرنوشت انسان‌ها، مقابله با تجدید فرهنگ و ذهنیت اجتماعی و نتیجتاً تقابل با حرکت جامعه به سمت مدرنیته می‌باشد.

بخشی از هنجارهای جا افتاده و پذیرفته شده جامعه ما نشان بارزی از عدم التزام به آزادی اندیشه و برابری انسان‌ها دارند و از آبخشور فرهنگی زور، تحمیل، خودکامگی و پیش‌داوری تغذیه می‌کنند. رد کردن، سکوت، پنهان‌سازی و نفی دگرباشان- همجنسگرایان یکی از این نمونه‌هاست. پس گرفتاران در چنین چنبره‌ای خواه ناخواه برای گشودن پنجره‌ای رو به فضای آزاد تلاش خواهند کرد تا منزلت انسانی نفی و لگد مال شده خود را باز یابند.

بنام عدالت اجتماعی و برای همواری راه مدرنیته ما به بازتعریف حقوق و منزلت و کرامت انسان، که تاکنون بر اساس هنجارها، سنت‌ها و روابط ماقبل مدرنیته شکل گرفته‌اند، نیاز داریم چرا که از یک طرف تبعیض و بی‌عدالتی روان‌آدمی را می‌آزارد و از طرف دیگر انسان و حقوق او در دوران مدرنیته با انسان ماقبل دوران خود فرق بسیار دارد. بدون اعتراف و به رسمیت شناختن حقوق کامل انسان‌ها دفاع از مدرنیته بی‌معناست.

شکی نیست که بخش عمده‌ای از تلاطمات سیاسی و اجتماعی ما متأثر از تکانه‌های درون بطن جامعه است. توسل به این بهانه که موضوع سکس و گرایش‌های جنسی مختلف، موضوع و مساله امروز مردم ما نیستند در واقع فرار از مسئولیت است. بقول دوستی "امتناع از دانستن عده‌ای، عده‌ای دیگر را از زیستن آزاد محروم می‌کند."

نتایج زیانباری که تا کنون از ناحیه مقاومت در برابر طرح علمی و کارشناسانه مسائل از جمله مساله جنسیت و سکس در جامعه، نصیب کشور ما شده را همگی می‌دانیم، پدیده‌هایی همچون خودفروشی دختران جوان، دختران فراری، مزاحمت‌های خیابانی و متلک‌پرانی، اعتیاد، آمار خودکشی جوانان، گسترش بیماری‌های روانی و کلاً روان‌پریشی‌ای که بر تار و پود جامعه سایه انداخته است، از جمله این آثار مخرب‌اند. به همان نسبت که روزنامه‌ها، کارشناسان و دست‌اندرکاران ما از مسئولیت خود در این باره فرار کنند به همان نسبت هم به روان‌پریشی اجتماعی افزوده می‌شود.

یکی از جنبه های هویت پیچیده انسان، هویت جنسی اوست، اما در جامعه ما فشارهای اجتماعی - فرهنگی و حتی خانوادگی علیه شکل گیری هویت کامل انسان ها اعمال می شود.

البته تاکنون تلاشهایی در این زمینه صورت گرفته اند که باید به فال نیک گرفت از جمله تنی چند از روحانیون در خصوص مساله دوجنسی ها نوشته هایی چاپ کرده اند و بعضی از کارشناسان و پزشکان ما هم به اهمیت طرح کارشناسانه جنسیت اشاراتی داشته اند. اما نیاز و مطالبات موجود در بطن جامعه برای طرح این مساله، بسیار بیشتر از اینهاست.

تا زمانی که فرهنگ ما و هنجارهای ظاهراً مورد قبول اکثریت، هویت جنسی اقلیت دگر باشان از جمله دوجنسی ها و همجنسگرایان را نادیده گرفته و آن را با صفت‌های "بزهکاری" یا "گناه" یا "مایه سرافکندگی" و "شرم" تعریف و از پردازش علمی بدان دوری جوید، ما همچنان با موانع جدی ای بر سر راه خود برای رسیدن به مدرنیته مواجه خواهیم بود. چرا که دگر باشان هم انسانند و منزلت انسانی آنها باید محترم و به رسمیت شناخته شود و این بخشی از حقوق بشر است.

سکوت گذاشتن و نفی دگرباشان، راه بروز دگرگونه بودن و حق حیات دیگری که از مختصات جامعه مدرن است را می بندد. تا زمانی که اجتماع راه دگرگونه بودن را بسته نگه دارد و دگرگونه‌گی را برتابد، دگرباشان درون جامعه محکوم اند و تنها تا زمانی اجازه حضور می یابند که خود را نفی کنند. در چنین فرهنگ و اجتماعی زمینه خدعه، فریب و ریا هموار است. آیا وقت آن نرسیده که راه طرح این مباحث را باز کنیم تا انسان هایی که در شکل گیری هویت دگرباشانه خود دستی و نقشی نداشته اند، از جمله دوجنسی ها و همجنسگرایان، محکوم به سکوت، مخفی کاری و سرکوب بخشی از هویت انسانی خود نباشند تا به جای "بقا" بتوانند در اجتماع براستی زندگی کنند؟

چنین تحولی برای دمکراتیزه کردن جنسیت در جامعه بخصوص از آن رو ضروری است که خارج از خصوصی یا عمومی بودن سکس و جنسیت اما مناسبات حاکم بر مناسبات جنسی ما یک مساله کاملاً اجتماعی است. از آن گذشته در صحبت از آزادی و حقوق فرد و بشر خواه ناخواه به هویت جنسی فرد هم بر می خوریم و سؤال این است که آیا تعصبات و فرهنگ اکثریت حق سرکوب و نادیده گرفتن حقوق اقلیت در عرصه جنسی را دارد؟ اگر موضوع حقوق بشر را تنظیم رابطه اکثریت و اقلیت بدانیم آن وقت جواب سؤال فوق منفی است. دوست داشتنی های انسان اجباری نیست و قبل از آن که انتخابی باشد احساسی است. در جامعه مدنی و مدرن، انسان ها کمتر به تحکم گردن می نهند و بدنبال فضای بیشتری برای زندگی و اعمال تمام کمال هویت انسانی خود هستند و طبیعی است که هر چه کمتر به اجبار، به خصوص در حوزه احساس، موافقت کنند.

قربانی کردن اقلیت دگرباش در محراب هنجارها و باورهای اکثریت، منافی حقوق بشر و الزامات مربوط بدان است و با مصالح جامعه در حال گذار ما بسوی مدرنیته همخوانی ندارد.

هرچند که حاکمیت بنا بر خصیصه فرهنگی خود از هرگونه پرده دری در باره جنسیت و سکس ممناعت می کند، اما آزار دهنده تر از آن سکوت و خودسانسوری روزنامه ها و خبرنگاران فرهنگی جامعه ماست.

پاسخ به پرسش های شما درباره گرایش جنسی و همجنسگرایی

(گرفته شده از Psychology and you انجمن روانشناسان آمریکا)

مترجم: نسیم

گرایش جنسی چیست؟

گرایش جنسی یکی از چهار جزء جنسیت به حساب می آید و با پایداری احساسی، رمانتیکی، کشش جنسی یا جاذبه عاطفی به اشخاصی از جنس (Gender) معینی مشخص می شود. سه جزء دیگر جنسیت عبارتند از نری/مادگی بیولوژیکی، هوت جنسی (احساس روانی زن یا مرد بودن) و نقش جنسی اجتماعی- معاشرتی (بسته به توقعات سنت و نرم فرهنگی از رفتار و کردار زنانه/مردانه).

سه نوع گرایش جنسی به طور عام به رسمیت شناخته شده اند: همجنسگرایی (کشش به جنس موافق)، دگر جنسگرایی (کشش به جنس مخالف)، و دو جنسگرایی (کشش به هر دو جنس مخالف و موافق).
گرایش جنسی از رفتار و عملکرد جنسی متفاوت می باشد؛ چرا که جهت گیری جنسی به احساس، تلقی و برداشت فرد مربوط می شود. اشخاص ممکن است گرایش جنسی خود را در رفتار جنسی خود بروز بدهند یا ندهند.

چه عواملی باعث می شوند که فرد گرایش جنسی معینی داشته باشد؟

این که گرایش جنسی فرد چگونه شکل می گیرد، هنوز بر دانشمندان روشن نشده است. تئوری های متفاوتی منشاء های مختلفی را پیشنهاد می کنند؛ از جمله عامل ژنتیکی یا عامل هورمون های داخلی و همین طور تجربه دوران کودکی. بهرحال، بسیاری از دانشمندان در این مورد توافق دارند که گرایش جنسی در اغلب افراد در سنین اولیه کودکی از طریق تأثیر متقابل و پیچیده عوامل بیولوژیکی، روانی و اجتماعی شکل می گیرد.

آیا جهت گیری جنسی انتخابی است؟

نه، گرایش جنسی در اکثر انسان ها در سنین اولیه بلوغ و بدون هیچ گونه تجربه جنسی قبلی ظاهر می شود. بسیاری از افراد گزارش داده اند که سالیان طولانی برای تغییر جهت گیری جنسی خود از همجنسگرایی به دگرجنسگرایی تلاش کرده اند بدون آن که در این کار خود موفقیتی حاصل کنند. بنا به همین دلیل، روانشناسان بر این باورند که جهت گیری جنسی در اغلب انسان ها یک انتخاب آگاهانه نیست که با اختیار هم بشود آن را عوض کرد.

آیا همجنسگرایی یک بیماری روانی و یا مشکل احساسی-عاطفی است؟

نه. روانشناسان، روانپزشکان و دیگر متخصصان بهداشت روانی بر این امر توافق دارند که همجنسگرایی نه بیماری است، نه اختلال روانی و نه مشکل احساسی-عاطفی است.

بسیاری از تحقيقات بی طرفانه و بی غرضانه در طول ۳۵ سال گذشته به ما نشان می دهند که گرایش جنسی همجنسگرایانه به خودی خود ربطی به مشکل احساسی، عاطفی و یا اجتماعی ندارد. دلیل این که در گذشته همجنسگرایی یک بیماری روانی تلقی می شد، به این علت بود که متخصصان بهداشت روانی و همین طور جامعه، دانش و اطلاعات خود را بر پایه داده ها و اطلاعات کسب شده از زنان و مردان همجنسگرا در دوره معالجه روان درمانی، تنظیم می کردند. زمانی که دانشمندان، میدان تحقیقات و جمع آوری اطلاعات خود را به خارج از محیط های درمانی منتقل و به مطالعه همجنسگرایان درون جامعه پرداختند، متوجه شدند که ایده بیمار روانی بودن همجنسگرایان حقیقت ندارد.

آیا زنان لژیون و مردان همجنسگرا می توانند والدین خوبی باشند؟

بله. مطالعات تطبیقی صورت گرفته از کودکانی که والدین همجنسگرا دارند با کودکانی از خانواده های دگرجنسگرا نشان می دهند که بین رشد طبیعی این کودکان از نظر استعداد، وفق روانی- اجتماعی، محبوبیت در بین دوستان، دوست یابی در جامعه، نقش جنسی در جامعه، هویت جنسی و جهت گیری جنسی هیچ اختلافی با کودکان دیگر ندارند. یکی از برداشتهای مرسوم در باره همجنسگرایی، این برداشت نادرست است که گویا مردان همجنسگرا بیشتر از مردان دگرجنسگرا به اغوای کودکان می پردازند. هیچ گونه شواهد و مدارکی دال بر اثبات این مساله وجود ندارند.

چرا بعضی از زنان لزیبن و مردان گی، گرایش جنسی خود را به دیگران اعلام می کنند؟

به این دلیل که تقسیم این بخش از وجود خودشان با دیگران برای سلامت روانی آنها اهمیت دارد؛ در واقع این امر ثابت شده که پروسه رشد هویت در زنان لزیبن و مردان گی که به آن " آفتابی شدن " (Coming out) گفته می شود، عمیقاً به تطبیق روانی آنها با محیط بستگی دارد.

هر چه هویت مرد و یا زن همجنسگرا مثبت تر باشد، سلامت روانی و اعتماد به نفس او هم بیشتر است.

چرا پروسه آفتابی (علنی) شدن برای بعضی از همجنسگراها سخت است؟

به دلیل برداشتهای و پیش فرض های غلط، پروسه آفتابی شدن و علنی کردن خود می تواند به سد و چالش بسیار بزرگی برای یک همجنسگرا مبدل شود که ممکن است با درد و رنج عاطفی- احساسی همراه باشد. افراد همجنسگرا وقتی متوجه می شوند که به جنس موافق خود گرایش دارند، اغلب خود را " متفاوت " و " تنها " حس می کنند، همچنین آنها ممکن است از رانده شدن از محیط خانواده، دوستان، همکاران و یا مؤسسات مذهبی که به آن وابسته اند، در صورت علنی کردن خود واهمه داشته باشند. علاوه بر آن همجنسگرایان اغلب مورد تبعیض و خشونت واقع می شوند. همین عوامل خشونت و تبعیض مانع رشد همجنسگرایان می شود.

در یک نظر سنجی ملی در سال ۱۹۹۸ پنج درصد مردان همجنسگرا و ده درصد زنان لزیبن گزارش داده اند که در رابطه با گرایش جنسی خود مورد خشونت فیزیکی واقع شده اند. چهل و پنج درصد آنها از یک یا چند نوع تبعیض در خلال سال های زندگی خود گزارش دادند. تحقیقات و نظرسنجی های دیگر، به طور مشابهی از حد بالای تبعیض و خشونت بر علیه همجنسگرایان گزارش داده اند.

چه باید کرد تا به همجنسگراها در غلبه بر پیشداوری ها مساعدت شود؟

افرادی که بیشترین برخورد مثبت با همجنسگرایان را دارند کسانی هستند که یک یا چند نفر همجنسگرا را می شناسند؛ بنا به همین سبب، روانشناسان بر این باورند که برخورد و رفتارهای منفی در رابطه با همجنسگرایان به عنوان یک گروه اجتماعی، قضاوت ها و پیش داوری هایی هستند که فاقد زمینه تجربی و برخورد عملی و نزدیک با همجنسگرایان می باشد. موضوع محافظت در مقابل خشونت و تبعیض هم بسیار مهم می باشد.

بعضی از ایالتها (ی آمریکا- م.) خشونت بر علیه شخص به دلیل جهت گیری جنسی او را در زمره تنفر جنائی (Hate crime) قلمداد می شود و هشت ایالت آمریکا قوانینی بر علیه تبعیض ناشی از گرایش و جهت گیری جنسی، دارند.

آیا درمان و معالجه می تواند گرایش جنسی را عوض کند؟

نه. هرچند که گرایش همجنسگرایانه بیماری و اختلال روانی نیست و هیچ دلیل علمی، تلاش جهت عوض کردن همجنسگرایی به دگرجنسگرایی را توجیه نمی کند، اما بعضی افراد ممکن است در پی تغییر جهت گیری جنسی خود و یا دیگری (برای مثال والدین در پی درمان فرزند خود) باشند. بعضی ها گزارش می دهند که توانسته اند جهت گیری جنسی ارباب رجوع (Client) خود را از همجنسگرایی به دگرجنسگرایی تغییر دهند. دقت کافی در این گزارش ها چند مساله را بر ملا می کند: بسیاری از این ادعاها قبل از آن که از طرف دانشمندان و محققان بهداشت روانی مطرح شده باشند، از سوی یک سری سازمان

ها با ایدئولوژی و دیدگاه معینی نسبت به گرایش جنسی، مطرح شده اند، همچنین خود پروسه درمان و نتایج آنها آن طور که باید و شاید ثبت و ضبط نشده اند و مدت زمان تحت نظر داشتن ارباب رجوع (و پیگیری نتایج درمان - م.) بسیار کوتاه بوده است. در سال ۱۹۹۰ انجمن روانشناسان آمریکا اعلام کرد که مدارک و شواهد علمی نشان نمی دهند که درمان (تغییر جهت گیری جنسی - م.) اثر دارد و تلاش برای درمان می تواند بیشتر مضر باشد تا سودآور. مساله این است که عوض کردن و تغییر (جهت گیری جنسی - م.) عوض کردن عاطفه، احساس رمانتیک جنسی و باز ساخت تلقی فرد از خود و هویت اجتماعی اوست. با این همه در حالی که بعضی از ارائه کنندگان خدمات بهداشت روانی برای تغییر جهت گیری جنسی تلاش می کنند، دیگران اخلاقی بودن این تلاش برای تغییر گرایشی که اختلال نیست و در عین حال برای هویت شخصی بسیار مهم است، را مورد پرسش قرار می دهند. زنان و مردان همجنسگرایی که به معالجه رو می آورند، خواستار تغییر جهت گیری جنسی خود نیستند. همجنسگرایان ممکن است به همان دلائلی که دنبال مشاوره روانی باشند که هر کس دیگری. تازه ممکن است آنها به دنبال کمک روانی برای علنی شدن و یا برخورد با پیشداوری ها، تبعیض و خشونت باشند.

چرا کسب دانش و اطلاعات بهتر در باره همجنسگرایی برای جامعه ضرورت دارد؟

آموزش همگانی در باره جهت گیری جنسی و همجنسگرایی به احتمال زیاد به نفعی پیش فرض های همجنسگراستیزانه می انجامد. اطلاعات صحیح و دقیق در باره همجنسگرایی بخصوص برای جوانانی که با هویت جنسی خود درگیرند، اهمیت دوچندان دارد. ترس و واهمه از این که دسترسی به چنین اطلاعاتی بر جهت گیری جنسی شخص تأثیر خواهد گذاشت، اعتباری ندارد.

پانوشت:

۱. Coming out به معنی بیرون آمدن است و در مورد همجنسگرایان در رابطه با علنی شدن همجنسگرایی آنها به کار می رود. کلمه مناسب فارسی با مفهوم معادل انگلیسی سراغ ندارم و فکر می کنم آفتابی شدن مناسب ترین است.

تنگ نظری بیشتر از این نمی شود

اگر قبول داریم که هر انسانی ممکن است از یک جور غذا یا رنگ یا لباس خوشش بیاید، یک جور ورزش، یا افکار و عقاید سیاسی یا فلسفی را ترجیح می دهد و.... آن وقت پذیرش این امر مسلم که هر انسانی هم ممکن است یک جور ذائقه و سلیقه و گرایش و تمایل جنسی داشته باشد، کار چندان شاق و سختی نخواهد بود. تنگ نظری بیشتر از این نمی شود که تنوع سلیقه در همه عرصه های زندگی انسان را بپذیریم اما وقتی به مسائل جنسی می رسیم بک مرتبه به صورت خشک و جامد و کلیشه ای وار انسان ها را فقط به دو دسته تقسیم کنیم: زن، زنانه رفتار می کند و به جنس مرد گرایش دارد و مرد مردانه رفتار می کند و به جنس زن گرایش دارد. همین و بس! یعنی این پیشداوری غلط که هر انسانی فقط به جنس مخالف خودش کشش و رغبت جنسی دارد و اگر غیر از این باشد غیر اخلاقی است و ممنوع!

دانشمندان و دست اندکاران علوم جنسی ثابت کرده اند (از جمله کینسی) که گرایش جنسی انسان ها (به معنی رغبت و سمت و سوی کشش و تمایل جنسی) انتخابی نیست بلکه فرد در سن معینی این احساس را در درون خود کشف می کند و متوجه می شود که به جنس موافق یا مخالف یا هر دو جنس کشش دارد. اگر خود گرایش جنسی را یک خط مستقیم فرض کنیم، گرایش جنسی انسان ها در طول این خط به این شکل می باشند: یک سر خط گرایش تقریباً کامل به جنس مخالف و سر دیگر خط گرایش تقریباً کامل به جنس موافق. حال اگر از یک سر خط شروع کنیم و به سمت دیگر برویم این گرایش کامل به جنس موافق یا مخالف کم رنگ تر شده و هر چه بیشتر رنگ عوض می کند تا جایی که وقتی به انتهای خط می رسیم به عکس آن چیزی که در ابتدای شروع حرکت داشتیم (گرایش مطلق به جنس مخالف) می رسیم و به گرایش کامل به جنس موافق تبدیل می شود.

زبان ساده تر اینطور می شود: گرایش کامل به جنس مخالف -- گرایش شدید تر به جنس مخالف و خیلی کم به جنس موافق -- گرایش بیشتر به جنس مخالف و کمتر به جنس موافق -- گرایش تقریباً به طور مساوی به هر دو جنس مخالف و موافق -- گرایش بیشتر به جنس موافق و کمتر به جنس مخالف -- گرایش شدیدتر به جنس موافق و خیلی کم به جنس مخالف -- گرایش بیشتر به جنس موافق و کمتر به جنس مخالف -- گرایش کامل به جنس موافق.

بر همین اساس تمایلات و احساسات نرینه و مادینه در همه انسان ها (چه زن و چه مرد) به نسبت های مختلف وجود دارند. اما در جامعه ای مثل جامعه ما که علی رغم درگیری طولانی مدرنیسم و سنت در آن، اما سنت ها هنوز حرف آخر را می زنند، جنسیت انسان ها را فقط سیاه و سفید می بینند. زن باید "زنانه" رفتار کند و به مرد گرایش جنسی داشته باشد و مرد باید "مردانه" رفتار کند و به زن گرایش جنسی داشته باشد. چنین تعریفی از "مرد" و "زن" و "مردانه گی" و "زنانه گی" با واقعیت های درونی زنان و مردان جامعه همخوانی ندارد و مانع شکل گیری شخصیت واقعی انسان ها می شود و به این دلیل هم سنتی، ستمگرانه و دیکتاتور منشانه است. سنت دیکتاتور منشانه دیگر چگونگی بنیان های اجتماعی است از جمله شکل و تعریفی که جامعه از خانواده دارد. یعنی از آنجا که "هر انسانی به جنس مخالف گرایش جنسی دارد" پس زن و مرد باید با هم ازدواج کنند و رسماً "ازدواج" خود را ثبت نمایند.

در نتیجه فرزندی که در نتیجه این "ازدواج رسمی" به دنیا می آید هم قابل قبول و محترم هستند اما اگر دو انسان دیگر بر اساس عشق و علاقه و انتخاب و اختیار خود با هم زندگی مشترکی را اختیار کنند و بچه دار شوند آن وقت نه رابطه آنها "قانونی و اخلاقی" است و نه فرزندان آنها "مشروع" حساب می شوند. تنها قانون هم نیست که به محکومیت این خانواده و زندگی مشترک بنا شده بر اساس خواسته دو فرد می پردازد بلکه بستگان، اطرافیان و جامعه هم چنین کرده، فرزندان آنها را لعن و نفرین می کنند.

سیاه و سفید دیدن گرایش های جنسی انسان ها و ارائه تعریف کلیشه ای و یک جانبه از "خانواده" و "ازدواج" در واقع انعکاسی از مکانیسم سنت ها برای کنترل انسان، محدود کردن آزادی اش و خود بودن او، نگهداری او در چفت و بست های از پیش تعیین شده و مقیدات سنتی می باشد و برای دوران امروز که موضوع آن آزادی، حقوق بشر و احترام به سبک های مختلف زندگی است، نباید جایی داشته باشد و چه خوب که هر کسی در حد خود به چالش سنت های ستمگرانه روی آورد شاید که

دمکراسی، حقوق بشر، احترام به تنوع سبک های زندگی هموار شود و جامعه ما به جایی برسد که به جای سیاه و سفید دیدن گرایش های جنسی و اجازه بروز نرینه گی و مادینه گی در هر شهروندی (به همان نسبتی که دارای این خصوصیات است و با آن احساس راحتی می کند) بینجامد. اینجاست که مفاهیم صلح دوستی و دوری از خشونت که تاکنون به عنوان مظاهر جنبش های زنان و اقلیتهای جنسی معرفی می شده اند در کل جامعه و در همه شهروندان نهادینه می شوند. چرا که بسیاری از مردان دگرجنسگرا را هم از "وظایفی" که ناخواسته جامعه و فرهنگ بر آنها تحمیل کرده رها می کند. به رسمیت شناختن انواع خانواده در کشورهای با ساختار مدرن یک امر جا افتاده است و ما ایرانیان در مسیر حرکت خود برای مدرن کردن کشور و جا انداختن دمکراسی و حقوق بشر خواه نا خواه باید این مساله را هم برای خود حل کنیم. مذهب، فرهنگ و سنت ها باید خود را با حرکت جامعه دمساز کنند و گرنه انسان ها ناچار به عبور از آنها خواهند شد.

همجنسگرایان با رد الگوهای رفتاری و نقش های سنتی اعطا شده و با انتخاب سبک زندگی مورد دلخواه خود باید بر خود ببالند که در این کارزار رهایی واقعی جامعه و انسان های اجتماع از قید و بند سنتهای محدود کننده ونفی آزادی انسان، پیش قدم شده اند. دیگر شهروندان و هموطنانی که در فکر ایران بهتری هستند باید این مهم را در نظر بگیرند و تا آنجا که می توانند به حمایت از خواسته ها و حقوق اجتماعی مدنی همجنسگرایان برخیزند. چرا که مبارزات همجنسگرایان هر چند که به شکل درخواست حقوق اجتماعی تجلی می کند اما اهمیت این درخواست ها فراتر از این است. ما برای احترام به تنوع، برای حقوق بشر، برای ارزشگذاری به انسان آن طور که هست، برای زدودن تحمیلات غیر لازم، برای رهایی جامعه از خشک اندیشی و سنت های دست و پا گیر، برای عیان شدن مادینه گی درون مردان و نرینه گی درون زنان و در یک کلام خود بودن انسان ایرانی تلاش می کنیم.

کنار گذاشتن تنگ نظری در عرصه جنسی و سیاه سفید ندیدن گرایش های جنسی انسان ها دنیایی را به روی فرد می گشاید که فرح بخش است و رها کننده.

حلقه گمشده در مباحث روشنفکران مذهبی مسلمان

روشنفکری دینی یعنی قرائت های همخوان با دور و زمانه و تلاش برای همگام کردن مذهب با پیشرفت های علمی، فرهنگی و اجتماعی جامعه بشری، در طول تاریخ مذاهب و ادیان بخصوص سه دین بزرگ یهودیت، مسیحیت و اسلام وجود داشته است اما روشنفکران دو مذهب مسیحیت و یهودیت زمانی موفق به آشتی مذهب خود با جهان امروزی شدند که از قرائت های بقول معروف اگوستینی از مذهب (که طبق آن مسیحیت به عنوان سقف خرد و عقل بشر تلقی می شود) گذشتند و در مناسبات بین دین و عقل، ارزش بیشتری برای عقل قائل شدند.

همین موضوع در عرفی کردن جوامع مسیحی، رشد دمکراسی و حقوق بشر و پایبندی مسیحیان مذهبی به ارزشهای امروزی تاثیر بسزایی داشت. به همین دلیل هم هست که دمکراسی، حقوق بشر، سکولاریسم و لائسیته جوامع غربی مترادف بی دین شدن مردم آن جوامع نمی باشد.

روشنفکران مسلمان ما (از جمله علی شریعتی) تا این اواخر برداشت هایی مشابه قرائت های اگوستینی از دین اسلام ارائه می کرده اند. یعنی هرچند که معرف برداشتی متفاوت از برداشت روحانیان سنتگرا و پیروان آنها از اسلام بوده و به همین دلیل هم بارها مورد خشم و غضب دستگاه روحانیت واقع شده اند، اما در مساله تقابل عقل و ایمان مذهبی، اصالت را به دین داده اند. ولی در سال های اخیر بخصوص از زمان روی کار آمدن خاتمی در دوره اول ریاست جمهوری اش، ما شاهد ظهور پدیده جدیدی در بین روشنفکران دینی کشور بوده ایم. کسانی مثل سروش، کدیور و بعضی چهره های تئوریسین جبهه دوم خرداد با پیش کشیدن مباحث پلورالیسم دینی-فرهنگی و بدین طریق جدا کردن حوزه ایمان از حوزه عقل و قائل شدن وزن بیشتر برای عقل در مناسبات این دو، قدم های مهمی در عبور از "قرائت های اگوستینی" از اسلام برداشته اند و این را باید به فال نیک گرفت چه شکل گیری دمکراسی، پلورالیسم فرهنگی و اخلاقی و احترام به تفاوت ها بدون همگامی مسلمانان معتقد و "مسجد رو" اگر نه ناممکن حداقل بسیار سخت خواهد بود. اما گسست از قرائت های گذشته و ارائه برداشت های تازه از دین و سازگاری بیشتر اسلام با جهان مدرن که روشنفکران دینی امروز جامعه ما منادی آنند نتوانسته همگام با تحولات ذهنی اجتماعی پیش برود و همچنان در سطح بحث های آکادمیک باقی مانده است. هرچند نمی توان فشارها و تزییقات حکومت و دستگاه روحانیت سنتی بر روشنفکران دینی را نادیده گرفت اما همه مساله این نیست و به نظر می رسد که روشنفکران مذهبی ما یا نمی خواهند و یا از نظر ذهنی (و شناخت) از برداشتن قدم های بعدی وحشت داشته باشند. شاید همین هم باعث شده که آنها در مباحث خود تنها تا سطح پلورالیسم دینی- عقیدتی می رسند ولی پلورالیسم فرهنگی- اخلاقی را به کلی فراموش می کنند. این دوستان نظریه پرداز مذهبی که ظاهراً دغدغه دین دارند و می خواهند آن را با پیشرفت های بشر امروزی هموار کنند بهتر از هر کسی به این مساله واقفند که پروتستانیسم اسلامی نمی تواند در نیمه راه متوقف شود و خواه ناخواه باید همان مسیری را طی کند که پیشتر توسط پروتستانیسم مسیحی طی شده است.

در کشورهای مسیحی (بخصوص در کشورهای غربی مسیحی) روحانیت به دفاع و حمایت از همجنسگرایی موضعگیری می کند، همجنسگرایان مسیحی مذهبی و کلیسا رو در درون تشکیلات کلیساهای خود، تشکلات و گروه های حمایتی خاص خود را دارند و کلیساهای در مساله تصمیم گیریها و اعلام مواضع خود از سازمانهای همجنسگرایان مذهبی به عنوان ارگان های مشورتی استفاده کرده و در تصمیمات خود به نظرات آنها توجه می کنند. از آن گذشته کشیشان همجنسگرا در کلیسا از احترام و امنیت شغلی برخوردارند و.....

روشنفکران مذهبی ما نمی توانند از یک طرف داعی پروتستانیسم اسلامی کنند اما از طرف دیگر چشمان خود را بر واقعیت های زمینی ببندند و هزاران هزار (اگر نه میلیون ها) همجنسگرای مسلمان و مسجد رو از جمله روحانیون همجنسگرا را فراموش کنند. واقعیت این است که همین ها به طور بالقوه بخش عمده ای از بستر اجتماعی، فرهنگی و دینی روشنفکران مذهبی را تشکیل می دهند. سکوت نظریه پردازان پروتستانیسم اسلامی در مورد حقوق فرهنگی، اجتماعی همجنسگرایان بخصوص همجنسخواهان مسلمان همان حلقه گمشده در مباحث روشنفکران مذهبی ماست. لازم نیست الفبای علمی و طبیعی بودن گرایش به همجنس را برای این دوستان توضیح دهیم آنها مسلماً این را می دانند و اگر هم نمی دانند کافی است به سایت

ها و مجلات پزشکی و علمی سر بزنند تا علمی، عقلی و طبیعی بودن همجنسخواهی و دلایل آن را متوجه شوند. اما ظاهراً این دوستان وقتی به مسائل جنسی انسان ها می رسند ترجیح میدهند که یا از مواضع خود عقب نشینی کنند (به برداشت های اگوستینی از مذهب رجعت کنند) و یا مهر سکوت بر لب بزنند. امری که به این سؤال در اذهان بسیاری دامن می زند که پس اخلاق، صداقت و راستگویی (دینی) شما کجاست؟

اگر روشنفکران دینی مخالف انحصارطلبی و قرائت خاص روحانیون و مراجع تقلید سنت گرا از اسلام باشند خود نمی توانند مانع قرائت های دیگری شوند و همجنسگرایان مسلمان حق دارند برای آشتی اسلام و ایمان خویش با گرایش و نیاز جنسی (همجنسگرایانه) خود برداشت ها و قرائت های خاص خود را ارائه دهند. و گرنه ادعای نظریه پردازان مذهبی فاقد ارزش و اصالت خواهد بود. از طرف دیگر اگر کسی با اجبار در حیطة اندیشه مخالف باشد، نمی تواند با اجبار در حوزه جنسی موافقت کند. روشنفکری مذهبی با تبارتر از جبهه سیاسی معروف به دوم خرداد است چه قبل از آن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود و به این دلیل تئورسین های آن نباید و نمی توانند گردش زبان و قلم خود را بنا به مصلحت های سیاسی روز تنظیم کنند. تقسیم مؤمنان و پیروان دین بر اساس تعلقات جنسی شان و انحصار نزدیکی به خدا و بهشت موعود به افراد خاص به خیر و صلاح هیچ دینی نبوده و نیست و اجبار یک همجنسگرای معتقد به خدا و دین به انتخاب بین اعتقادات وجدانی- ایمانی خود و گرایش جنسی- درونی یعنی محکوم کردن او به جهنمی زمینی است در حالی که قرار است خدا و فرشتگان در آن جهان خود قضاوت کنند. ترمیم حیثیت خدشه دار شده مذهب اسلام در افکار ایرانیان و بسیاری از مردم جهان در گرو حل همین تناقضات است و حداقل برای خیر و صلاح دین خود هم که شده، روشنفکران مذهبی ما باید وارد این گونه مباحث شوند.

سخنرانی و تجربه‌های مادر یک همجنسگرا: کاربرد منطق برای مقابله با تعصب

مهین شقاقی

(این سخنرانی در سال ۱۹۹۸ در کنفرانس سالانه "بنیاد پژوهش‌های زنان ایران" در آمریکا ایراد شده است.)

سلام به همه شنوندگان حاضر در این جلسه.

پیش از این که به اصل مطلب بپردازم، وظیفه خود می‌دانم که از سازمان بنیاد پژوهش‌های زنان ایران و همچنین از برگزارکنندگان کنفرانس "زن و مدرنیته" تشکر کنم که به من این فرصت را داده‌اند که مطالبی را که تصور می‌کنم تاکنون در چنین مجامعی مطرح نشده و یا شاید بندرت مطرح شده، در میان بگذارم. هم جهت با هدف‌های بناد پژوهش‌های زنان ایران، من نیز به عنوان یک زن و به عنوان یک مادر، فعالیت‌ها و مسائل مادری ام را که ابعادی اجتماعی و فرهنگی دارند، بیان کنم. به عنوان یک زن در تمام دوران زندگی ام فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی - که در واقع از یکدیگر تفکیک شدنی نیستند - داشته‌ام و تلاش‌م این نیز بوده و هست که نشان بدهم که زن بودن از احساس مسئولیت نسبت به خانواده و جامعه نمی‌کاهد.

از جمله فعالیت‌های سال‌های اخیر من تلاش برای شناخت هر چه بهتر و بیشتر مساله همجنسگرایی بوده است که هنوز بسیاری از ایرانیان از شناخت منطقی و پذیرش آن سرباز زده‌اند و به جای آگاهی دقیق از این مساله به انکار یا طرد آن پرداخته‌اند.

امروز که در حضور شما هستم، خوشحالم از این که با وجود همه مشکلات سر راه در شرایطی زندگی کرده‌ام و می‌کنم که توانسته‌ام با استفاده از امکانات گوناگون علمی و فرهنگی به نتایج سودمندی دست یابم و در واقع همان گونه که از عنوان انگلیسی سخنرانی ام "A Mother's Odessey" (سفر یک مادر)، می‌توان درک کرد، هفت خوان رستمی را پشت سر گذاشته‌ام.

مواجهه و مقابله من با مسائل و مشکلات، بویژه مساله همجنسگرایی پسر، سبب شده‌اند گاه به رو در رویی با سنت‌های اجتماعی که کاربرد مؤثر و مثبتی در پیشرفت انسانی جامعه ندارند، برخیزم. به عنوان یک زن با هویتی مستقل در عرصه زندگی خواسته‌ام عناصر پویای فکری سیاسی را فرا گرفته و به کار ببرم و ناچار نباشم از قوانین و احکام ایستا که کاربردی جز درجا زدن ندارند، اطاعت کنم.

باری، من اگر به بررسی اجمالی مساله همجنسگرایی و نیز مشکلاتی که شخص همجنسگرا و خانواده اش با آن مواجه می‌شوند می‌پردازم، هدفم توجیه، موعظه و یا تبلیغ به نفع همجنسگرایی و یا پذیرش و کنار آمدن آسان با این پدیده نیست بلکه سهیم کردن شما در سفری بسیار دشوار و توان فرسا بر اساس تجربیات خودم می‌باشد. در این سفر می‌خواهم نشان بدهم که چگونه می‌توان بسیاری از این مشکلات را از سر راه برداشت، به این امید که به شناخت و آگاهی کسانی که دردها و مشکلات دیروزین مرا دارند، هر چند اندک یاری کرده باشم و در عین حال به آنان که با پیشداوری و رفتار و گفتار تعصب‌آلود و خردستیز راه را بر آگاهی و معضلات و مسائل انسانی می‌بندند بگویم به رفتار و کردارشان بیشتر بیندیشند و تعمق کنند.

باری صحبت از سفری بود، بیائید آن را با هم مرور کنیم:

بیست سال پیش به همجنسگرا بودن پسر پی بردم. نخستین عکس العمل من انکار این واقعیت بود؛ می‌خواستم به خودم بقبولانم که من اشتباه می‌کنم و ممکن نیست چنین مشکلی در خانواده ما اتفاق بیفتد. مرحله پی از انکار، مرحله سرزنش

کردن و محکوم کردن خودم بود. خودم را سرزنش می کردم که چرا وظیفه مادری ام را به درستی انجام نداده ام که فرزندم اندیشه و رفتاری را پذیرفته است که در خانواده و جامعه گناهی نابخشودنی ست.

مرحله بعد سکوت و پنهانکاری بود. نمی خواستم این مساله در خانواده ام مطرح بشود و بویژه خواهر و برادر او که جوان تر بودند، به این قضیه پی ببرند. هرچه این راز سر به مهرتر می ماند، خطر تحقیر و طرد او از سوی خانواده و جامعه کمتر می شد. وانگهی با برملا شدن این مساله به موقعیت خانوادگی، اجتماعی و شغل پدرش و من نیز لطمه وارد می شد. به دخترم نیز فکر می کردم که اگر این راز آشکار شود، لطمه ای جدی به زندگی آتی و زناشویی او خواهد خورد.

همان طور که اشاره کردم، نخستین مرحله، مرحله انکار بود. بعد سرزنش خودم. سومین مرحله سکوت. چهارمین مرحله وحشت از مطلع شدن اطرافیان و عکس العمل های آنها. پنجمین مرحله، احساس خجالت از دیگران. ششمین مرحله تأسف و اندوه از برآورده نشدن آرزوهایم در مورد فرزندم. مرحله هفتم دلسوزی برای خودم و فرزندم به علت رنجی که از تحقیر شدن و آزارهای دیگران می کشیدیم. مرحله هشتم، مرحله پذیرش این واقعیت بود؛ نه از روی رضایت که از روی ناچاری، و جالب این که پس از آشنایی و همکاری با و همیاری من با سازمان والدین، خانواده و دوستان همجنسگرایان (P.F.L.A.G -- Parents Families and Friends of Lesbian and Gay) و تماس با خانواده هایی که فرزندان همجنسگرا دارند، دریافتم که همگی آنها همچون من این مراحل را پشت سر گذاشته اند. بد نیست بگویم که این سازمان در اغلب شهرهای آمریکا فعال است و به راستی کمک بزرگی به خانواده و خود همجنسگرایان کرده است.

این سازمان در لحظات تاریک زندگی من چراغ هایی را فرا روی من قرار داد که بینم و حس کنم که درد و مشکل من، درد و مشکل بسیاری از انسان هاست. ایکاش چنین امکاناتی بیشتر و گسترده تر می بود. در آن صورت من به تنهایی شاهد خودکشی دو جوان همجنسگرا نمی بودم. دو جوانی که سرشار از شور زندگی بودند، اما فشارهای خانوادگی و اجتماعی، آنها را به سوی خودکشی سوق داد.

سرانجام ۱۵ سال قبل فرزندم تصمیم گرفت نقاب مخفی بودن را از چهره اش بردارد و همجنسگرا بودن خود را علنی کند. با این عمل او، زندگی خودش و من دچار تغییری جدی شد؛ عکس العمل های ناخوشایند و کینه توزانه اطرافیان نخستین واکنش بود. معاشرت ها از طرف بسیاری از دوستان و اقوام به تدریج قطع شد. در جمع ایرانیان مورد اهانت قرار می گرفتم و بارها نیز از طرف ایرانیان تهدید شدیم که اگر شهر مسکونی مان را ترک نکنم خانه ما را آتش خواهند زد؛ همان خانه ای که روزگاری برای تجمع و گردهمایی های فرهنگی و جشن های سنتی از آن استفاده می شد. گرچه پیش از این نیز شاهد آزار همجنسگرایان بودم اما تا به این حد عمق فاجعه و تعصب را درک نکرده بودم. کابوس مشابه لینچ و در آتش سوزاندن و سنگسار بر همه زندگی ام آوار شده بود. به راستی شگفت آور بود و به گمان من یک بعد نگرانی فرهنگی ما. چرا که بسیاری از دوستان و اقوامی که تا پیش از آن با ما مرادۀ نزدیک خانوادگی، فرهنگی و سیاسی داشتند، به مجرد این که متوجه همجنسگرایی پسر من شدن، نه فقط ما را تحقیر و طرد که تهدید نیز کردند و می کنند. به هر گونه، در چنین موقعیتی می بایست تصمیم نهایی برای زندگی ام می گرفتم؛ یا اعلام عدم استقلال در زندگی یعنی جدایی از پسر، اطاعت کورکورانه از افراد متعصبی که هیچ حقی برای تعیین تکلیف برای زندگی دیگران ندارند و می خواهند سلب آزادی از دیگران بکنند، و یا جسارت و ایستادگی برای احقاق حق آزادی خودم و فرزندم که اولین حق هر انسانی است.

در این مرحله سخت همیشه این قسمت از شعر "مرداب" فروغ فرخ زاد، فروغ راهم بود:

گر به مردابی ز جریان ماند آب از سکون خویش نقصان یابد آب

جانش اقلیم تباهی ها شود ژرفنایش گور ماهی ها شود

و سرانجام راه دوم را انتخاب کردم و به گفته رومن رولان "زندگی برای کسی که به حقارت روح تن در نمی دهد یک نبرد دائمی با ناملایمات است!"

آری، راه دوم را انتخاب کردم. اما نه انتخابی صرفاً احساسی و عاطفی، چرا که دیگر به آگاهی و شناخت دقیق تری از همجنسگرایی و همچنین درک تعصبات کور دیگران در باره این پدیده نیز رسیده بودم تعصبات کوری که نه فقط متوجه همجنسگرایان که متوجه زنان جامعه امان هم می شود. به عنوان مثال برای تحقیر همجنسگرایان مرد، رفتار و گفتار آنان را با

رفتار و گفتار زنان مقایسه می کردند و می کنند و به آنها می گفتند و می گویند "اوا خواهر". ملاحظه کنید همین واژه چه حد بار تحقیر برای زنان دارد. وانگهی همجنسگرایی به عنوان یک پدیده زیست شناسی پزشکی، روانی، احساسی و عاطفی و اجتماعی فقط مختص مردان نبوده و نیست.

باری، تلاش من از آن پس این بوده و هست که با احساس مسئولیت و با تمام قدرت و جسارت دست به چالش بیشتری برای آگاه سازی افراد بویژه آنان که دست به آزار همجنسگرایان و خانواده هایشان می زنند، بزنم.

تلاش من این بوده و هست که واقعیت همجنسگرایی را به دیگران بشناسانم و بگویم و بنویسم که یک همجنسگرا کودک آزار نیست، فاقد اخلاق نیست، اسیر شهوت پرستی نیست، تجاوزگر جنسی نیست و عامل اشاعه بیماری های جنسی نیست. به عنوان مدیر بیمارستان و در ارتباط با خدمات بهداشتی و درمانی که در حرفه خود به آن پرداخته ام شاهد آزارهای جنسی و بی مبالاتی های بهداشتی در افراد مختلف بوده ام. من به عنوان مادری که تعصب، ناملایمت های فراوانی به زندگی اش تحمیل کرده است، برای شناخت بهتر و بیشتر پدیده همجنسگرایی و به طور کلی دستیابی به آزادی های فردی و اجتماعی انسان ها، این گونه به پاره ای از مسائل پیرامونم اری گفتم و یا نه:

- دور کردن فرزند و تنها گذاشتن او با مشکلاتش: نه

- صداقت و یکرنگی در خانواده و حمایت از او: آری

- گذشته نگری و تن دادن به رسوم پوسیده و سنن کهنه و جنبه هایی از مذهب که مطابقت با واقعیت های

زندگی امروزی ندارند و سنجش پدیده ها با این معیارها: نه

- آینده نگری و اتکای به اصول دمکراتیک و روشنفکرانه و علمی و مردمی و سنجش پدیده ها با

معیارها: آری

- پیشداوری و محکوم دانستن یک گروه اجتماعی: نه

- تلاش برای شناختن بیشتر گروه و در نظر گرفتن واقعیت زندگی اشان: آری

- تعصب و تبعیض: نه

- آزاد اندیشی و احترام به حقوق فردی، خانوادگی و اجتماعی افراد: آری

- منفی بافی و بد اندیشی و نفرت از دیگران: نه

- درک و شناخت گرایش های انسانی: آری

- زشت انگاری و وقیح پنداری همجنسگرایی: نه

- تلاش برای پاکسازی ذهن از اندیشه های پورنوگرافیک: آری

- مدل قرار دادن همجنس بازی برای توضیح همجنسگرایی: نه

- درک صحیح و شناخت تفاوت بین همجنس بازی و همجنسگرایی: آری

- سکوت و اجتناب از بحث و گفتگو در این باره: نه

- برقراری دیالوگ و بحث و گفتگوی وسیع در این باره و جمع آوری اطلاعات و آموختن بیشتر: آری

- نسبت دادن پرخاشگری ها، آزارها و تجاوزهای جنسی به همجنسگرا: نه

- همکاری و همیاری همه گروه های اجتماعی برای مقابله با ستم جنسی و آزارها و خشونت ها در

این عرصه: آری

- دخالت دولت و مذهب در زندگی خصوصی افراد: نه

- دخالت دولت و مذهب برای جلوگیری از آسیب رسانی و آزارها و خشونت هایی که متعصبین و تبعیض پرستان بر

دیگران تحمیل می کنند و تلاش برای برقراری عدالت اجتماعی: آری

- نسبت دادن بی اخلاقی یا ضد اخلاقی بودن به همجنسگرا: نه

- شناخت دقیق مفهوم اخلاق به عنوان موازینی که مناسبات انسانی و انسان دوستانه جوهره چنین مفهومی ست و این

که اخلاق یعنی پذیرش مسئولیت در قبال انسان های دیگر. تلاش و جستجو برای شناخت بیشتر انسان و مسائلش و در صورت

لزوم بررسی تغییر و تطبیق قوانین با زمان و وضعیت موجود و قبول اشتباه به جای پافشاری و خودرأیی که در آن صورت گناه خواهد بود: آری

و بالاخره این که بپذیریم تنها با درک و پذیرش فرهنگ تحمل و زدایش پیشداوری و بداندیشی می توانیم افق گسترده ای از مهر و دوستی در برابرمان داشته باشیم. و هوشنگ ابتهاج (سایه) چه خوب و دلنشین می سراید:

من به عهدی که بدی مقبول
و توانائی دانائی است
با تو از خوبی می گویم
از تو دانائی می جویم
خوب من! دانائی را بنشان بر تخت
و توانائی را حلقه بگوشش کن
و یا
بنشینیم و بیندیشیم
این همه با هم بیگانه
از همه دوری و بیزاری
به کجا آیا خواهیم رسید آخر
و چه خواهد مد بر سر ما
با این دل های پراکنده؟

بیوگرافی خانم شقاقی: مهین شقاقی در نوجوانی به مطالعه درباره مسائل اجتماعی علاقمند شد. او با مشاهده نابرابریهای اجتماعی در اطراف خود، در سن ۱۴ سالگی اولین وابستگی های خود به سازمانهای سیاسی، که در تضاد با پایگاه خانوادگی او بودند، نشان داد. او به فعالیت های سیاسی در طول دبیرستان و دانشگاه ادامه داد و با پزشک جوانی که همفکر سیاسی او بود ازدواج کرد. پس از واقعه کودتای ۱۳۳۲ مهین به علت بی اعتمادی به روش های سازمان های سیاسی از شرکت و ادامه کار با آنان دست کشید اما با اعتقاد به کاربرد اصول سیاسی که آموخته بود، ارتباط خود را با نهضت های فرهنگی و دفاع از حقوق اجتماعی افراد حفظ کرد.

مهین علاوه بر ایفای نقش والای مادری برای سه فرزند خود، در رشته مامایی، مدیریت بیمارستان و شیمی مواد آرایشی و بهداشتی و تغذیه و پوست شاغل بود.

مهین در سال ۱۹۷۷ به آمریکا رفت و در رشته اغذیه بهداشتی شروع به کار کرد. او در آمریکا با گروه های فعال در نهضت های صلح و احقاق حقوق اقلیت ها آشنا شد و با آنان به همکاری پرداخت. او با سازمانهای ایرانی که در زمینه اشاعه فرهنگ و هنر ایران تلاش دارند، نیز همکاری می کند.

مهین به علت همجنسگرا بودن بزرگترین فرزند خود در این زمینه به مطالعه پرداخت. او با آگاهی یافتن از ظلمی که به این گروه می شود، تصمیم گرفت که در دفاع از این اقلیت تلاش کند. او اکنون با سازمان P.F.L.A.G (سازمان والدین، خانواده و دوستان همجنسگرایان) همکاری دارد. او امیدوار است که بتواند کمک کند تا آگاهی بیشتری برای جلوگیری از همجنسگرا ستیزی به وجود آید.

گرایش جنسی، علل همجنسگرایی، همجنسگرایی در اروپا و جنبش های همجنسگرایان

نیلوفر بیضایی، ۲۴ ژانویه ۲۰۰۶

اشاره: بسیاری از افراد با این ترفند که همجنسگرایی یک پدیده غربی است، عجز خود از پرداخت جدی به این موضوع را عیان می کنند. بخشی از همجنسگرایان نیز برای توجیه گوشه گیری و بی تحرکی خود به این بهانه متوسل می شوند که اکثریت مردم ما مسلمان هستند و اسلام با همجنسگرایی سازگار نیست. در حالی که حقوق و آزادیهای همجنسگرایان به عنوان بخشی از حقوق بشر انکار ناشدنی است و برای دفاع از حقوق انسانی خود، باید حرکت کرد. فرقی نمی کند در لندن و پاریس باشیم یا در پاکستان یا ایران. ما از حقوق بشر صحبت می کنیم که رعایت همه جانبه ی آن حتی در کشورهای دموکراتیک غرب نیز مدیون تلاش آزادیخواهان است. فقط در کشورهای دیکتاتور زده است که به محض این که صحبت از آزادی می شود، کسانی تلاش می کنند تا حد و مرزش را روشن کنند. وگرنه روح آزادیخواه و انسانی که در آزادی زاده و پرورش یافته می داند که به عنوان یک فرد حق حیات دارد و این که هیچ وقت نمی شود همه ی انسان ها را از روی فرامین کتاب آسمانی که برای قرن ها پیش نوشته شده، همچون عروسک های کوکی هدایت و مجازات و مرعوب کرد. حتی در سیاه ترین دوران ها هم روح آزاده انسان سر بر می آورد و بر هر آنچه ناقض حقوق اوست می توفد. باید بتوفد و بگوید و بسازد تا ببالد. نیلوفر بیضایی در مطلب زیر به بسیاری از کج فهمی های رایج جواب می دهد.

گرایش جنسی در انسان ها سه شکل اصلی (به فرعیات مانند آسکسوآلیته و فتیسیسم در اینجا نمی پردازم) بروز می کند. اولی "دگر جنسگرایی" یا Heterosexualität که در مورد کسانی به کار می رود که رابطه ی عشقی و جنسی را تنها با جنس مخالف برقرار می کنند. دگر جنسگرایی را بسیاری همچنان تنها شکل "مجاز" و "طبیعی" رابطه به شمار می آورند، اما در حقیقت این نوع نگاه ریشه در مذاهب دارد که از نظر آنها تنها شکل شرعی رابطه میان زن و مرد رابطه ای است که به تولید فرزند می انجامد. دومی "دو جنسگرایی" یا bisexualität است. دو جنسگرایی یعنی تمایل مضاعف هم به جنس مخالف و هم به همجنس.

زیگموند فروید این نظریه را طرح کرد که همه ی انسان ها دوجنسگرا هستند، یعنی تمایل مضاعف به دو جنس در همه وجود دارد، اما نورم ها و تابوهای اجتماعی باعث شده که اکثر انسان ها تنها بخش مجاز تمایلات جنسی خود یعنی دگرجنسگرایی یا رابطه با جنس مخالف را برگزینند. البته کسانی بعد از فروید این تز را مورد نقد قرار دادند، اما هیچ یک وجود دو بخش زنانه و مردانه در هر انسانی را نفی نکردند. دو جنسگرایی نیز پدیده ای است که در میان حیوانات نیز مشاهده شده است. شکل سوم که در بالا بدان اشاره کردم همجنسگرایی یا Homosexualität است که به معنای تمایل به همجنس است و هم در زنان (Lesbien) و هم در مردان وجود دارد. همجنسگرایی یک واقعیت است و هیچ نقطه ای از جهان وجود ندارد که در آن چنین پدیده ای موجود نباشد. امروزه تمام انسیتوهای معتبر روانکاو بر این نکته توافق دارند که همجنسگرایی، نه بیماری روانی است و نه انحراف جنسی. طبق آمار موجود ۴ درصد از مردان و ۲ درصد از زنان در جهان همجنسگرا هستند. البته با توجه به این که هنوز در بسیاری از نقاط جهان تعداد همجنسگرایانی که به دلیل قوانین ناقض حقوق بشر و یا تعصب شدید فرهنگی و مذهبی علیه همجنسگرایان، این تمایل خود را پنهان می کنند و حتی برای پوشاندن آن به رابطه ی زناشویی با جنس مخالف نیز تن می دهند، بسیار زیاد است، این رقم آماری در مجموع تا ده درصد حدس زده می شود. متأسفانه این پیشداوری که همجنسگرایی، "غلط" یا "غیر طبیعی" یا "انحراف جنسی" است، هنوز در بسیاری وجود دارد. بسیاری مغرضانه یا از سر نا آگاهی همجنسگرایی را با پدوفیلی (Pädophilie) (تمایل جنسی به کودک) یکسان می پندارند، در

حالی که این دو پدیده هیچ ربطی به یکدیگر ندارند. پدوفیلی، که نوع جنایی آن در تجاوز جنسی به کودکان بروز پیدا می کند، یعنی تمایل جنسی یک بزرگسال به کودک که طبق آمار موجود ۷۰ درصد در مورد پسر بچه ها اعمال می شود. از آنجا که رابطه ی جنسی یک بزرگسال با یک کودک یک رابطه نابرابر است، از آنجا که در آن کودک مجبور به تن دادن به رابطه جنسی می شود که در موردش هنوز چیزی نمی داند و اصولاً ارگان های جنسی و بلوغ فکری در او هنوز رشد کافی نیافته است، نوعی اعمال قدرت و خشونت است که از سوی بزرگسال بر کودک تحمیل می شود. پدوفیل هایی که رویای آمیزش جنسی با کودک را متحقق می کنند، با تهدید و خشونت و با ایجاد هراس و وحشت در کودک به او تجاوز می کنند و موجب صدمات روحی می شوند که تمام زندگی و آینده ی کودکان را تحت الشعاع قرار می دهد. پدوفیلی، تجاوز و ایجاد رابطه ی جنسی با کودک به همین دلایل در اکثر نقاط دنیا ممنوع است و مجازات دارد.

همجنسگرایی، بر خلاف پدوفیلی یک رابطه ی دو جانبه است که دو انسان بالغ و بزرگسال با تمایلات مشابه با یکدیگر ایجاد می کنند. همجنسگرایی پدیده ای است که به درازای تاریخ بشریت وجود داشته است. همچنین وجود همجنسگرایی در حیوانات نیز امری اثبات شده است و نشان می دهد که تمایل به همجنس یکی از اشکال طبیعی رابطه ی جنسی بشمار می آید. همان گونه که اکثر انسان ها راست دست هستند، این که اکثر مردم با دست راست می نویسند، دلیل بر نفی این موضوع نمی شود که انسان هایی هم وجود دارند که چپ دست هستند و با دست چپ می نویسند. هر چند که در مکانیسم های جمعی بخصوص در جامعه های توده وار این تمایل به حذف یا سرکوب هر کس که به نورم های اکثریت گرایش یا تعلق ندارد، دیده می شود.

هنوز در کشورهایی مثل ایران، حتی در بین جماعت روشنفکر تعصبات و پیشداوری های شدید نسبت به همجنسگرایی و همجنسگرایان وجود دارد. دین می گوید هر رابطه ی جنسی که به بچه دار شدن منجر نشود، ممنوع است. از این نظر حتی در میان روشنفکران غیر دینی ما نیز بعضاً همین پیشداوری آمرانه و دخالتگر در حریم خصوصی انسان ها دیده می شود. اسلام حتی مردان عذب را سرزنش می کند و تن دادن به رابطه ی زناشویی را برای همگان وظیفه می شمارد. همچنین برای زنان تکلیف می کند که مهمترین وظیفه شان مادر شدن است و بدین ترتیب حق انتخاب بشر را در تعیین نوع زندگی از اساس نفی می کند. دین با عقل در بسیاری از موارد قابل جمع نیست و انسانی که به ابزار خرد مجهز است و بشر دوستی و رنگارنگی فضای زندگی را می پذیرد، انسانی که آزادی را جزو حقوق طبیعی می شمارد و حق انتخاب را یکی از مهمترین اجزای آن، نمی تواند حرف غیر منطقی و بی اساس را (حتی اگر خود خدا آن را گفته باشد!) بپذیرد.

سوال می کنیم که اگر تنها تولید فرزند معیار تعیین رابطه است، پس تکلیف زوج هایی که به دلایل پزشکی بچه دار نمی شوند، چیست. بخصوص زنان اگر نتوانند تولید مثل کنند و نقش مادر را که "مهمترین دلیل وجودی شان" شمرده می شود ایفا کنند، آیا موجوداتی بی ارزش تر از دیگران محسوب می شوند. آیا محکوم به عزلت نشینی هستند؟ آیا می شود از "رحمت الهی" دم زد، اما کمترین نسبتی با پدیده ای بنام "هومانیسم" (بشر دوستی) و احترام به حرمت انسان نداشت؟ دفاع از حقوق همجنسگرایان برای هر انسانی که حقوق انسان ها را حرمت می گذارد و از جزم اندیشی فاصله گرفته است، یک وظیفه است. مسلم است که در جامعه ای مانند ایران با توجه به وجود حکومتی که هر که طبق قوانین اسلامی، مجازات می کند و اصولاً مجازات گر است، صحبت از حقوق همجنسگرایان و مبارزه و روشنگری، همت بسیار می خواهد و کاری است بس دشوار، بخصوص با توجه به این که وضع قوانین نا عادلانه و تقویت دیدگاه سنتی و قانونی شدن نقض حقوق انسان ها توسط انسان های دیگر، کار بسی دشوارتر می نماید.

در کشوری که در سطح جامعه شنیع ترین جوک ها ساخته می شود که محتوای آن "بچه بازی" (چیزی که در غرب مجازات دارد و ترویج آن شرم آور بشمار می آید، چرا که نقض صریح حقوق کودک به شمار می آید) را امری پذیرفته شده می نمایند، اما در مورد همجنسگرایی این همه پیشداوری وجود دارد و بسیاری هنوز از لقب ناپسند و غیر انسانی "کونی" در مورد آن استفاده می کنند، قوانینی وضع شده که نه تنها هرگونه حق دفاع از حرمت انسانی را از همجنسگرایان می گیرد، بلکه حتی آنها را حبس و اعدام می کند. مهم این است که با وجود همه ی اینها همجنسگرایان با وجود این که در چنین جوامعی وجودشان "انحراف" تلقی می شود با آگاهی از مبارزات هم سرنوشتان شان در نقاط دیگر جهان، با رشد آگاهی خودشان، خود را باور کنند و

به درجه ای از اعتماد به نفس برسند که بتوانند بدون هراس از تکفیر وجود خود را به صدای بلند اعلام کنند، تا دیگر نشود نادیده شان گرفت. حقوق خود را طلب کنند تا جایگاه اجتماعی خود را تثبیت کنند. این راهی است که دیگران رفته اند. راه سختی است. اما راهی به جز پا گذاشتن در آن نیست. راه دیگر خودکشی دسته جمعی است که نه تنها گرهی از کار کسی نمی گشاید، بلکه بیشتر نوعی سلب مسئولیت است از ایفای سهم برای ساختن آینده. همجنسگرایان (چه زن و چه مرد) با تشکل و روشنگری و اعاده ی حقوق خود جزء مهمی از جنبش های تقویت کننده ی دمکراسی خواهی در ایران هستند.

علل همجنسگرایی

علل و ریشه های همجنسگرایی نزدیک به یک سده است که مورد بحث است. به طور کلی دو دیدگاه در این مورد وجود دارد:

اولی دیدگاهی است که بر پایه ی نظریه بیولوژیک-پزشکی استوار است و طبق آن تاثیر ژن و یا هورمون به عنوان عوامل تعیین کننده ی گرایش جنسی مورد بررسی قرار می گیرد. دیدگاه دوم به بررسی علمی پیشزمینه های جامعه شناسانه-فرهنگی می پردازد و از طریق بررسی داده های خانوادگی-تربیتی و اجتماعی همجنسگرایی را نتیجه ی "مشکلات تربیتی" (نوعی انحراف) تلقی می کند که می توان آن را "تصحیح" کرد. برخی "عدم حضور پدر" در دوران کودکی یا مواردی مشابه را دلیل همجنسگرا شدن مردان می دانند و یا در مورد زنان "تجربه ی منفی رابطه با جنس مخالف" ... را. این تئوری کلاسیک "پدر غایب" و "مادر بی نهایت دلسوز" ریشه در افکار زیگموند فروید دارد. اگر حق با فروید می بود، می بایست اکثر پسرانی که پدرانشان با آنها فاصله داشته اند و از زندگی آنها غایب بوده اند، همجنسگرا شده باشند. یا در مورد زنان طبق نظریه فروید مبنی بر این که زنان از "حسادت به آلت تناسلی مردانه" رنج می برند و یا زنانی که از نظر او به دلیل این که آرزوی "مرد" شدن دارند، علیه نقش زنانه قیام می کنند، باید همه لزیب شده باشند. اما هر دو تز فروید با واقعیت فاصله دارد.

همچنین بی اساس بودن کلیشه ی "غیر طبیعی" بودن تمایل به همجنس توسط آزمایش های بیولوژیک روی حیوانات روشن شده است. یکی از هزاران نمونه کتاب پتر اوون (Peter Owen) به نام Born Gay است که در آن اسناد مربوط به مشاهده ی همجنسگرایی در نزدیک به ۴۵۰ نوع از حیوانات به چاپ رسیده است.

اما این که دلایل واقعی همجنسگرایی چیست، هنوز یک معما باقی مانده است. گرایشی که این گونه بی پروا بر علیه گسترش ژن عمل می کند، در منطق آن تفکری را که تمام هم و غمش تولید مثل است، می بایست تاکنون ریشه کن شده باشد! اما از نظر بیولوگ ها این مساله ی وراثت و گسترش ژن علیرغم وجود همجنسگرایی، نه تنها مورد تهدید قرار نمی گیرد، بلکه همجنسگرایان می توانند به خواهران و برادران خود در نگهداری کودکان کمک کنند و یا حتی با قبول سرپرستی کودکان بی سرپرست به رشد ژن گروه انسان یاری رسانند. (طبق تجربه ای که در غرب صورت گرفته، زوج های همجنسگرا که سرپرستی کودکان را می پذیرند، اکثرا والدین بسیار دلسوزی هستند).

در عرصه ی بیولوژیک سیمون لوی Simon LeVay (نورویولوگ آمریکایی) در دهه نود مغز ۳۵ مرد را که ۱۹ نفرشان همجنسگرا بودند مورد آزمایش قرار داد و بدین نتیجه رسید که بخش کوچکی در جلوی هیپوتالامس مغز قرار دارد و INAH 3 نام دارد، یک سوم مردان دو جنسگرا و برابر با مقداری است که در مغز زنان وجود دارد. تئوری "مغز زنانه" در همجنسگرایان زاده شد، اما در دوران خود کمتر مورد توجه قرار گرفت تا مدتی پیش که آزمایشی مشابه در ارگون همین نتیجه را نیز در مورد حیوانات اثبات کرد. این تز توسط خانم زیگرید اشمیتز مورد تردید قرار گرفت، چرا که او با توسل به تئوری پلاستیسیته ی مغز اثبات کرد که مغز در طول زندگی ثابت نمی ماند بلکه تغییر می کند. همین نکته این تز را مورد تردید قرار داد که آیا زندگی همجنسگرایانه مغز همجنسگرا را فرم می دهد یا برعکس.

همچنین تره های دیگری نیز وجود دارد، از جمله ژنتیک و اثبات وجود ژن همجنسگرا توسط دین همر (Dean Hamer) در سال ۱۹۹۳. در علم ژنتیک وجود ژنی که همجنسگرایی را می سازد در آزمایش های گوناگون اثبات شده، اما ژنتیک نمی تواند تنها توضیح دهنده ی تمام علت باشد. یک نکته ی دیگر که اثبات شده این است که اکثر مردانی که بشدت و عنادورزانه با

همجنسگرایی مخالفت می ورزند، در مورد تصویر مردان لخت، نسبت به مردانی که تعصب خاصی در این مورد ندارند، بسیار بیشتر تحریک می شوند.

به هر حال همان گونه که اشاره کردم همجنسگرایی نه قابل تغییر است و نه قابل حذف، یک واقعیت است و هم خود همجنسگرایان و هم جامعه می بایست وجود آن را به عنوان یک واقعیت بپذیرند. همچنین درصد بیماری روانی در میان همجنسگرایان به هیچ وجه بیشتر از درصد بیماری روانی در میان دو جنسگرایان نیست، اما در جوامعی که همجنسگرایی پذیرفته نمی شود و مجازات دارد، موقعیت بسیار دشوار زندگی همجنسگرایان و سرکوفت ها و تحقیرهای اجتماعی، به انزوا کشیده شدن، پذیرفته نشدن از سوی نزدیکان و فامیل... عواملی مهمی هستند که باعث ایجاد مشکلات روحی، یاس، خودکشی... در همجنسگرایان می شود.

با تحقیر همجنسگرایان و منسوب کردن آنها به "غیر عادی"، "غلط"... همجنسگرایی از بین نمی رود و "مشکلی" حل نمی شود، هر چند که همجنسگرایی در ذات و طبیعت خود اصلا مشکل نیست. پیشداوری و تعصب و برخورد انسانی از چیزی که مشکل نیست، یک مشکل می سازد.

این ادعا که همجنسگرایی با "فرهنگ" و "سنت" ما همخوانی ندارد، همان قدر ابلهانه است که کسی ادعا کند حقوق بشر برای ما ساخته نشده یا مثلا آزادی برای ما خوب نیست. حقوق بشر و آزادی جزو حقوق طبیعی همه ی انسان ها است و همجنسگرایی مطابق طبیعت برخی از انسان ها در هر جامعه ای. همجنسگرایی نه به قشر و طبقه ی خاصی تعلق دارد و نه به یک گروه اجتماعی محدود می شود. آنچه مسلم است این که اگر فرزند یک روحانی همجنسگرا باشد با مشکلات بسی عظیم تر روبه رو ست تا فرزند والدینی که کمتر تعصب دارند و نگاه بازتری به جهان. کسانی که ناچار به پنهان کردن یا تزیستن همجنسگرایی خود باشند، تا پایان عمر در گردابی از مشکلات روحی و روانی دست و پا خواهند زد، اما آنها که همجنسگرایی خود را بپذیرند و زندگی کنند و برای اعاده ی حقوق پایمال شده ی انسانی خود حرکت کنند، نه تنها در بهبود وضعیت خود، بلکه در پیشرفت فکری و باز شدن فضای تنگ و بسته ی سنت غیر تعقلی نقشی غیر قابل انکار بر عهده خواهند گرفت.

همجنسگرایی در اروپا

کشورهای غربی تا قرن ۱۳ در دوران قرون وسطا که کلیسا و دستگاه دینی با دولت در آمیخته بود، همجنسگرایی به عنوان گناه شمرده می شد، اما نهایت مجازاتی که برای آن در نظر گرفته می شد، وادار کردن متهمین به همجنسگرایی به توبه در کلیسا و یا بیرون راندن مقطعی آنها از شرکت در برخی مراسم مذهبی بود. اما از قرن ۱۳ تا عصر روشنگری همجنسگرایی تحت عنوان "سودومی" (سودومی در معنای لغوی بمعنای آمیزش با حیوانات است، اما در قرون وسطا برای اشکالی از رابطه ی جنسی که به تولید فرزند منتهی نمی شد، نیز به کار می رفت) به عنوان جرم شناخته می شد که مجازات آن سوزاندن همجنسگرایان بود. دوران اصلی تحت تعقیب قرار گرفتن و کشتار همجنسگرایان از قرن ۱۳ تا قرن ۱۶ در شمال ایتالیا و اسپانیا و همچنین در تمام قرن ۱۸ در انگلیس، فرانسه و هلند بود.

با وقوع انقلاب فرانسه و گسترش ایده آلهای آن در اروپا، در بسیاری از کشورها قوانین مجازات مرگ برای همجنسگرایان یا لغو شد و یا به حبس در زندان برای مدت محدود تقلیل یافت. (نمونه زندانی شدن اسکار وایلد نویسنده ی شهیر انگلیسی به دلیل همجنسگرایی و محکومیت به کار سنگین در زندان به مدت دو سال) با این همه محاکمه ی همجنسگرایان و حبس در زندان تا دهه شصت ادامه داشت. همچنین تا دهه ی ۷۰ (۱۹۷۰) همجنسگرایی در لیست بیماری های روانی قرار داشت و بسیاری از همجنسگرایان در تیمارستان ها بستری می شدند. (یکی از نمونه ها بستری کردن ریاضی دان انگلیسی "آلن تیورینگ" در سال ۱۹۵۲ است).

در دوران سلطه ی فاشیسم هیتلری در آلمان، همجنسگرایان همراه یهودیان، کمونیستها و کولیان به اردوگاه های کار اجباری و اتاقهای گاز فرستاده می شدند. نزدیک به ۱۰۰۰۰ همجنسگرا در اردوگاه کار اجباری بودند که فقط ۴۰ درصد آنها زنده ماندند.

با وجود این که در اکثر دموکراسی های پیشرفته در غرب در اثر پیشرفت علوم و گسترش دانش بشری و همچنین رشد جنبش های آزادیخواهانه که جنبش های همجنسگرایان بخش مهمی از آن را تشکیل می داد، قوانین مجازات همجنسگرایان لغو شد و همجنسگرایی از لیست بیماری های روانی و انحرافات جنسی حذف شد. امروزه در کشورهای غربی همجنسگرایان از لحاظ حقوقی برابر شناخته می شوند و زوج های همجنسگرا حق ازدواج و ثبت ازدواج دارند و از کلیه ی مزایای مالیاتی که زوج های دگر جنسگرا دارند، برخوردارند.

با این همه در بسیاری از کشورهای دیگر در مورد همجنسگرایان همچنان مجازات اعدام اعمال می شود و همجنسگرایان تحت تعقیب قرار می گیرند. در جامائیکا، زیمبابوه، نامیبیا، نپال، نیجریه و در اکثر کشورهای اسلامی مجازات همجنسگرایی اعدام است. همچنین در برخی کشورهای اروپای شرقی (کمونیستی سابق) مانند رومانی و آلبانی وضعیت حقوق بشر و بخصوص حقوق همجنسگرایان مغشوش و نگران کننده است. در لهستان و لیتوانی هر گونه تظاهرات برای حقوق همجنسگرایان و لژیون ها ممنوع است و یا با برخوردهای خشونت آمیز که از سوی کلیساها و افراطیون راست و نئونازی ها تحریک می شود، روبه رو می شود. در سازمان ملل، هم واتیکان (که تا به امروز همجنسگرایی را به رسمیت نشناخته و آن را انحراف تلقی می کند) و هم دول اسلامی تلاش می کنند تا جلوی کلیه ی بحثهای مربوط به همجنسگرایی را بگیرند و از وارد شدن به دیالوگ در این زمینه خودداری می کنند.

جنبشهای همجنسگرایان

کارل هاینریش اولریشز (Karl Heinrich Ulrichs) حقوقدان آلمانی جزو اولین کسانی است که برای حقوق همجنسگرایان در اذهان عمومی و در عرصه ی قانونگذاری مبارزه آغاز کرد. وی در سال ۱۸۶۷ میلادی در روز حقوقدانان در حضور ۵۰۰ تن از اعضای جامعه ی حقوقدانان خواست حق ازدواج برای همجنسگرایان را طرح کرد. هرچند که سخنان او با مخالفت های شدید رو به رو شد، اما شاید بتوان سخنرانی او را سرآغاز جنبش همجنسگرایان نامید.

نخستین تشکل همجنسگرایان در آلمان با تشکیل "کمیته ی علمی-انسانگرا" توسط پزشک آلمانی ماگنوس هیرشفلد (Magnus Hirschfeld) در سال ۱۸۹۷ بنیانگذاری شد. این تشکل که نزدیک به ۵۰۰ عضو داشت، بدون این که مشخصا اعلام کند که به جنبش همجنسگرایان تعلق دارد، تلاش کرد تا با ارائه ی دلایل علمی به پاراگراف ۱۷۵ در قانون جزائی آلمان اعتراض کند. پاراگراف ۱۷۵، همجنسگرایی را جرم می شناخت و مجازات زندان از ۵ ماه تا ۶ سال برای آن در نظر می گرفت. از سال ۱۹۱۹ به بعد انجمن های گوناگونی تحت عنوان "انجمن دوستی" و یا "کانون دفاع از حقوق بشر" تشکیل شد. موفق ترین نمونه همین کانون دفاع از حقوق بشر بود که در سال ۱۹۲۴ در جمهوری وایمار بیش از ۱۲۰۰۰ عضو داشت. در پایان جمهوری وایمار تعداد اعضا به ۴۸۰۰۰ نفر رسیده بود. همچنین گروه های دفاع از حقوق همجنسگرایان در سوئیس، اتریش، چکسلواکی، آمریکا، آراژانتین و برزیل در همین دوره تشکیل شدند. این کانون علاوه بر اجرای مراسم فرهنگی و روشنگری، فعالیتهای سیاسی و مطبوعاتی نیز انجام می داد و حمایت از اعضای همجنسگرای خود را جزو مهمترین وظایف خود به شمار می آورد. بعد از به حکومت رسیدن هیتلر در آلمان، این تشکیلات متلاشی شد و مرکز ثقل فعالیت هایش به آمریکا منتقل شد.

در سال ۱۹۵۱ تشکلی بنام Mattachine Society توسط مردان همجنسگرا در آمریکا بوجود آمد و در سال ۱۹۵۵ تشکل Bilitis Daughters of توسط زنان لژیون تشکیل شد. این تشکل ها علاوه بر این که به طور مشخص برای حقوق همجنسگرایان تلاش می کردند، از آنجا که می دانستند حرکت آنها چه در عرصه ی اجتماع و چه در عرصه ی سیاست باید مطرح شود تا به خواسته هایشان توجه شود، حرکتی اجتماعی-سیاسی بودند که بعد تحت فشار دوران مک کارتیسم، بناچار فعالیتهای سیاسی را کنار گذاشت و فقط در حد تشکیل کلپ ها در میان اعضای خود به فعالیت هایش ادامه داد، اما از عرصه ی فعالیت های اجتماعی به کنار گذاشته شد. این وضعیت تا اواسط دهه ی شصت ادامه داشت تا این که در این دوران به عنوان بخشی از جنبشهای اعتراضی زنان، سیاه پوستان و دانشجویان مرحله ی نوینی از فعالیتهای اجتماعی سیاسی خود را از سر گرفت.

در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۶۹ بعد از حمله ی پلیس به یک کافه ی همجنسگرایان، حرکت‌های اعتراضی همجنسگرایان رادیکالیزه شد و به مدت سه روز در مقابل آن کافه به تظاهرات و اعتراض پرداختند. با اوج گیری جنبش چپ تشکلهای جدیدی تحت عنوانهای Gay Liberation Front و Gay Activists Alliance شکل گرفت. در تاریخ ۱ مای ۱۹۷۰ تشکیلاتی تحت عنوان Radical Lesbians با اجرای آکسیون ها اعتراضی و با اعلام حرکتی به نام “لزبینیسم سیاسی”، به طور غیر منتظره ای در کنگره همبستگی زنان حضور پیدا کرد و توجه افکار عمومی را به خود جلب کرد. در همین دوره جنبشهای اعتراضی همجنسگرایان دوباره در اروپا شدت گرفت. برای مثال در آلمان فیلمساز آلمانی بنام Rosa von Praunheim با ساختن فیلمی به نام “همجنسگرا بیمار نیست، بلکه وضعیت جامعه ای که او در آن زندگی می کند بیمار است” که از تلویزیون آلمان پخش شد و در آن از زاویه ی سیاسی اجتماعی به این معضل پرداخته بود و انتقاد شدیدی به دو دوزه بازی دستگاه دولت و ارگانهای مذهبی کرده بود، علیرغم این که با برخوردهای شدید محافظه کاران مسیحی رو به رو شد، از حمایت همجنسگرایان برخوردار شد و جنبش همجنسگرایان را به فعالیت بیشتری در زمینه ی سیاسی و اجتماعی سوق داد.

همجنسگرایان اروپا و آمریکا با تحمل هزینه های سنگینی که از دست دادن شغل گرفته تا انزوای اجتماعی و مقابله دستگاه سیاسی و نهادهای مذهبی، نه تنها توانستند به تغییر قوانین یاری رسانند، بلکه موفق شدند تا برابری حقوقی با دگر جنسگرایان را نیز به دست آورند و در عین حال جایگاه اجتماعی خود را استحکام بخشند. امروز جنبش همجنسگرایان، از وجه سیاسی بودن خود فاصله گرفته، چرا که توانسته حقوق سیاسی خود را به دست آورد. همجنسگرایان هر سال در برلین و هامبورگ و همچنین در کشورهای دیگر با برگزاری Christopher day به خیابان ها می آیند و هر سال حضور خود را که یادآور مبارزات دردناک گذشته است اعلام می کنند و پیروزی شان را جشن می گیرند. در این جشن بسیاری از دگر جنسگرایان نیز شرکت می کنند و حضور چندین میلیونی جوانان همجنسگرا و غیر همجنسگرا در این کارناوال شادی به راستی دیدنی است.

نقش جنسی، رفتار جنسی، گرایش جنسی و هویت جنسی

دوری و گریز (و حتی نفرت) از همجنسگرایی یک موضوع فرهنگی- اجتماعی و تربیتی است و در طی گذشت زمان آن چنان در ضمیر ناخودآگاه جامعه جا می افتد که به بخشی از رفتار و کردار انسان ها مبدل می شود. وجود مؤسسه ها و نهادهای مختلف حمایت از خانواده (دگر جنسگرا)، قوانین دولتی، روزنامه ها و تبلیغات و در کنار آن، صحبت ها در خانواده، جمع دوستان، همکلاسیان، محل کار، در خیابان همه و همه بر درست، عادی و "طبیعی" بودن گرایش به جنس مخالف دلالت دارند. در مقابل اینها، انواع جوک ها، ضرب المثل ها، شوخی ها و متلک ها، فحش و ناسزاها و..... همه و همه در خدمت نفی، انکار و زشت و قبیح دانستن همجنسگرایی قرار می گیرند. در نتیجه به مرور زمان گرایش به جنس مخالف "طبیعی" و گرایش به همجنس "غیر طبیعی" قلمداد می شود. اما مفهوم "طبیعی" نه دال بر همخوانی موضوع با قوانین طبیعت (چرا که حداقل تحقیقی در اینباره در کشور ما صورت نگرفته) بلکه "طبیعی" بیشتر به معنای عام بودن موضوع است، این که همه این طور هستند. اما همه اینها دوگانگی اخلاقی جامعه و قوانین و فرهنگ آن را منعکس می کند. چرا که از یک طرف همجنسگراها را سرکوب و امکان بروز و آشکار سازی به آنها داده نمی شود و از طرف دیگر همه امکانات در تبلیغ و ترویج و اعمال دگرجنسگرایی به خدمت گرفته می شوند.

چنین سرکوبی خواه ناخواه تاثیر خود را بر ذهن و روان خود فرد همجنسگرا هم باقی می گذارد؛ یعنی چون فرد از همان دوران کودکی تا سن بلوغ با انواع تبلیغات گفته شده مبنی بر بد و قبیح بودن همجنسگرایی رشد می کند، وقتی در سن بلوغ و نوجوانی در درون خود حس می کند که گویا با دیگران فرق دارد و به جنس موافق خود گرایش دارد، دچار غم و اندوه می شود، حس می کند که در این احساس خود تنهاست، احساس اش "غیر طبیعی" است (یعنی مثل بقیه نیست) و از این که چنین تمایل و احساسی دارد دچار شرم و سرافکنندگی می شود، از دیگران دوری می جوید، گوشه گیر و خجالتی می شود و در نتیجه به اعتماد به نفس لازم هم دست نمی یابد، در جمع دوستان و اطرافیان خود سعی می کند ادا و اطوار و حرکات آنها را تقلید کند و کلاً رفتاری را اختیار می کند که با طبیعت و احساس درونش همخوانی ندارد و این مانع شکل گیری هویت فردی مستقل او می شود. اما چنین فردی با در پیش گرفتن رفتار و اعمال دوگانه، قبل از هر چیز به خود دروغ می گوید و چون با خود صادق نیست طبیعتاً با دیگران هم نمی تواند صادق باشد.

جنبه دیگر قضیه این است که اگر چنین فردی که اعمال و رفتار دوگانه دارد، با خود و دیگران صادق نیست و اعتماد به نفس پائینی هم دارد و خجالتی هم هست، ادا و اطوار و حرکات و شکل صحبت کردنش هم "زنانه" باشد آن وقت دیگران (با توجه به فرهنگ خشونت و بی احترامی که در جامعه رواج دارد) به خود حق می دهند که او را مسخره و تحقیرش کنند، توی سرش بزنند و در نهایت حتی "انگولکش" هم بکنند. در نتیجه او از خود و دیگران گریزان می شود، احساس عجز و بیچارگی می کند. نمی تواند خود و دیگران را بفهمد، به یأس و ناامیدی و حتی نفرت از خود می رسد و از وجود خود احساس شرم و حیا می کند. تبلیغات اجتماعی در بالا گفته شده هم هست. پس برای گریز و خلاصی از گازانبری که به او فشار خفکان آوری وارد می کند، به ناچار به ستیز با خود رو می آورد، احساس درونی خود را خفه می کند و برای پذیرفته شدن در جمع دوستان و اطرافیان، سعی می کند هر چه بیشتر به رفتار و حرکات "مردانه" دست بزند و حتی جه بسا که غلو هم بکند. پس همجنسگرایان را به مسخره می گیرد، درباره آنها جوک می سازد و... این همان اسلحه ای است که جامعه و ساختار فرهنگی- اجتماعی کشور از همجنسگرایان می طلبد؛ یعنی گی و لزبین ها و کلاً اقلیت های جنسی را به جایی بکشاند که عمیقاً در درون خود باور کنند که احساس اشان غلط است، "غیر طبیعی" است، نفرت آور است و نتیجتاً برای پذیرفته شدن در جامعه، آنها را به نفی خود و در پیش گرفتن رفتار "طبیعی" وادارد. چنین فرد از خود بیگانه شده ای، اما یک چیز را نمی تواند عوض کند و آن فانتزی و احساس جنسی به همجنس خود است که در اندرون اوست و هر از گاهی ممکن است به سطح بیاید. پس اگر فرصتش را پیدا کند با همجنس خود سکس می کند ولی در همان نقش "مردانه" که جامعه به او یاد داده است.

نقش جنسی همان برداشت فرد از خودش به عنوان "زن" یا "مرد" است و تعریفی که از این دو در ذهن دارد که معمولاً همان تعریف کلیشه ای و نادرست جامعه می باشد؛ یعنی "زن" را با دسته ای از حرکات، رفتار، حقوق و اعمالی مشخص و از پیش تعیین شده در خانواده و اجتماع تعریف می کنند. در باره نقش جنسی باید خیلی بیشتر و عمقی تر صحبت شود که به آینده موکول می کنیم اما همین قدر بگوییم که در جامعه و فرهنگ ما در مورد رابطه جنسی زن و مرد این طور جا افتاده که جنسیت زن مستقل نیست یعنی زن به خودی خود و بدون دخالت مرد احساس جنسی ندارد، نمی تواند خود را ارضا کند و تنها با حضور یک مرد است که جنسیت و سکس زن شکل می گیرد آن هم برای ارضای نیاز جنسی مرد. (برداشتی بشدت اشتباه آمیز و غیرعلمی) و از طرف دیگر مرد آن است که در رابطه جنسی "فاعل" است، "عمل" می کند، "فرو" می برد و در نهایت که به اوج لذت و انزال می رسد عمل جنسی تمام شده تلقی می گردد. قبول و باور کردن چنین نقشهای اعطایی از پیش تعیین شده به زن و مرد، محدود کننده است و نافی حقوق زنان و در راه کسب هویت همجنسگرایانه نقش بازدارنده ایفا می کند چرا که هویت همجنسگرایانه با این گونه تعاریف منافات ندارد.

فردی که به رابطه جنسی با همجنس خود مبادرت می ورزد اما هویت همجنسگرایانه را برای خود نمی پذیرد، در واقع صرفاً نقش جنسی و رفتار جنسی خود را بروز می دهد. نقش و رفتار جنسی چنین فردی با هویت ظاهراً دگرجنسگرایانه که مدعی دارا بودنش است مغایرت دارد؛ یعنی بدون آن که همجنسگرایی را به عنوان هویت جنسی خود قبول نماید اما در عمل همجنسگرایانه رفتار می کند. این گونه افراد در رابطه جنسی با همجنس خود قبل از این که به تمایل درونی خود توجه کنند، نقش تعریفی جامعه از "مرد" را ادا کرده و اغلب نقش "فاعل" را بازی می کنند و چون "فاعل" هستند و "فرو" می کنند بر این باورند که "مرد" هستند و همجنسگرا نمی باشند و آن دیگری که "مفعول" واقع شده نقش "زن" را گرفته و بنابراین ارزشش هم کمتر است و "کونی" تعریف می شود. چنین "مردان فاعلی" چه بسا که بعد از عمل دچار خود نفرتی هم بشوند و یا بلافاصله به بدگوئی از همجنسگرایی بپردازند و البته گاهی به اطرافیان خود هم با افتخار تعریف می کنند که فلانی را "کرده اند" تا "هنر مردانگی" خود را به رخ دیگران بکشند. همجنسگرایان واقعی و کلاً انسان های مدرن به مفاهیم "فاعل و مفعول" ارزشی قائل نمی شوند و ترجیح می دهند که در روابط با شریک جنسی خود بر اساس نیاز درون خود رفتار کنند و با هم به توافق می رسند بدون آن که ایفای یک نقش خاص توسط خود یا طرف مقابل را امتیاز یا کسر شأن خود یا دیگری بدانند. بد بودن "مفعول" در فرهنگ ما به نگاه سنتی و عقب مانده از نقش زن و کارکرد جنسی او بر می گردد.

نفرت از همجنسگرایی و همجنسگرایان و در پیش گرفتن برخوردهای منفی دگرجنسگرایان از طرف فردی که طبیعتاً و دروناً همجنسگراست، هنر نیست بلکه دال بر عدم توان و آمادگی او در مواجه شدن با انسان درون خود اوست و از ناآگاهی او به مسائل جنسی و تاثیر پذیری اش از فرهنگ حاکم و تسلیم شدن اش به اخلاق منفی جامعه را منعکس می کند. چنین فردی ممکن است از اعتراف به خود و تسلیم تمایل درونی خود شدن آن چنان ترس و واهمه داشته باشد که به هیچ وجه حاضر نشود با دیگر افراد همجنسگرا رابطه دوستی برقرار کند و حتی ممکن است بر علیه آنها دست به اقداماتی هم بزند مثلاً به نوبه خود تو سرشان بزند و یا مطالبی دال بر "غیر طبیعی" بودن همجنسگرایی منتشر کند.

ناگفته نماند که در کشور ما فاکتور غم انگیز دیگری هم عمل می کند و آن این که به دلیل سیاست غلط جدایی دو جنس، بسیاری از جوانان دختر و پسر راحتتر با همجنس خود رابطه برقرار کرده و برای ارضای نیاز جنسی خود به سکس با همجنس خود رو می آورند بدون آن که واقعاً گرایش یا فانتزی همجنسگرایانه داشته باشند. این گونه افراد که از سر ناچاری و فشار به سکس با همجنس رو می آورند، همجنسگرا محسوب نمی شوند.

در باره گرایش جنسی باید گفت که کسانی هم هستند که گرایش و فانتزی به همجنس دارند اما ممکن است هرگز به احساس و فانتزی همجنسگرایانه خود تن در ندهند و هیچ وقت با همجنس خود تماس جنسی برقرار نکرده و گرایش جنسی خود را در عمل و رفتار آشکار نکنند، و از جمله بر اساس آموزه های جامعه و به دلیل وجود فرهنگ دگرجنسگرایی اجباری، بروند و با یک غیر همجنس پیمان زناشویی ببندند. این نشان می دهد که گرایش جنسی فرد لزوماً همان رفتار و هویت جنسی او نیست.

اما ستم بر همجنسگرایان گسترده تر از اینهاست. هستند کسانی که ممکن است کم و بیش با همجنسگرایی خود کنار آمده باشند و حتی دوست پسر هم برای خود انتخاب کنند و جامعه و فرهنگ عمومی را به خاطر خود محور بینی و عدم درک وسیع از مسائل و پذیرش تنوع سلیقه های مختلف محکوم کنند ولی خود وجود تنوع در جامعه همجنسگرایان را بر نمی تابند و می خواهند که همه گی و لژیون ها مثل خودشان رفتار کنند و کسانی که ادا و اطوار و پوشش و یا سلیقه متفاوتی دارند، را مورد بی احترامی و تحقیر قرار دهند. یعنی به همان درخواست خود از جامعه مبنی بر احترام به تنوع، خود در مورد دیگر همجنسگرایان رعایت نمی کنند. و خود را برتر و بهتر از آنها می دانند. مشکل این افراد عدم آشنایی عمقی با تاریخ جنسیت، تنوعات درون آن و درک محدود از دمکراسی و حقوق بشر است. در نتیجه به دلیل شناخت محدود و بر اساس پیش داوری های خود از ایجاد رابطه و کمک و حمایت از دیگران می پرهیزند، خود را تافته جدا بافته می دانند، از برقراری رابطه و دوستی با دیگر همجنسگرایان دوری می جویند و در جمع خود به جای دفاع از حقوق دیگر همگرایان خود، همصدا با فرهنگ حاکم آنها را محکوم می کنند و رفتار و حرکات و اعمال آنها را مورد تمسخر و شماتت قرار می دهند.

هویت جنسی همجنسگرایانه اما با همه اینها فرق می کند. پذیرش هویت جنسی همانا خودیابی فردی است و معمولاً به رشد درجه تعهد و همبستگی نسبت به جامعه هم گرایان (همجنسگرایان) منجر می شود؛ چرا که پذیرش هویت جنسی همجنسگرایانه یعنی فرد خود را همجنسگرا تعریف می کند، آن را قبول دارد، به عنوان یک روش زندگی می پذیرد و این پذیرش را در درون خود و بیرون (جامعه و در بین اطرافیان) منعکس می کند. برای چنین فردی همجنسگرا بودن نه عیب است و نه زشت، نه تحقیر آمیز و نه غیر اخلاقی.

اما رسیدن به هویت همجنسگرایانه چندان ساده نیست و متخصصان در باره مراحل و ادوار مختلفی که فرد در مسیر پذیرش هویت همجنسگرایانه خود طی می کند مطالب زیادی نوشته اند که در حوصله این مقاله نیست. همین قدر بگوییم که پذیرش هویت همجنسگرایانه معمولاً با عبور و طی شش مرحله متفاوت همراه است. هر فردی ممکن است با توجه به عوامل گوناگونی، یک یا چند مرحله را طی کند و این طور نیست که همه حتماً و خود به خود همه مراحل را پشت سر می گذارند. می توان گفت که امروز در کشور ما تعداد کسانی که به هویت همجنسگرایانه کامل رسیده اند بسیار کم می باشند اما تعداد بسیار زیادی از افراد هر کدام در مراحل مختلفی هستند و موقعیت امروز همجنسگرایان ایران هم انعکاسی از همین وضعیت است.

عبور از این مراحل مختلف به فرد توان درونی و اعتماد به نفس داده و او را آبدیده می کند طوری که قادر می شود در برابر فشار اجتماعی مقاومت کرده، اراده و استعداد آن را می یابد که به همراه دیگر افراد هم هویت خود دست به تشکل و همکاری زده و به صورت دسته جمعی برای تغییر قوانین و اصلاح فرهنگ جامعه و کسب اعتراف نسبت به حقوق خود و هم گرایان خویش مشارکت جوید. حالا دیگر او اعتماد به نفس دارد، می داند که بر حق است، اطلاعات کافی دارد که اشتباه بودن دیگران را ثابت کند، از احساس خود خجل و شرمسار نیست، تجربیات خود را با دیگران قسمت می کند و به دیگر همجنسگرایان در طی مراحل راه یاری می رساند.

نامه انجمن روان پزشکی آمریکا به پارلمان فنلاند

مقدمه: در پی حذف همجنسگرایی از لیست بیماری های روانی در دهه هفتاد میلادی، دولتهای هر چه بیشتری به تعدیل قوانین قضائی خود و انطباق آن با آخرین داده های علمی مبادرت ورزیدند. در ادامه همین مسیر، از اواخر دهه هشتاد میلادی موضوع ازدواج و ثبت رسمی زندگی مشترک جفت های همجنسگرا در دستور کار مجالس و پارلمانهای قانونگذاری کشورهای اسکاندیناوی قرار گرفت و کشور دانمارک برای اولین بار در جهان، ازدواج همجنسگرایان را قانونی اعلام کرد. بعد از آن کشورهای سوئد، نروژ، ایسلند و فنلاند هم قانون ثبت رسمی و قانونی زندگی دو همجنسگرا با هم را به تصویب رساندند.

اما پروسه کار چندان آسان نبود و بحثهای داغی بین موافقان و مخالفان حقوق همجنسگرایان در گرفت. در جریان همین مباحث در کشور فنلاند، نامه زیر از طرف انجمن روان پزشکان آمریکا (به عنوان یک سازمان علمی و معتبر جهانی)، به تک تک اعضا مجلس فنلاند ارسال می شود. و به همراه آن سه سند هم ضمیمه می شود.

برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب، ما فقط بخش اول و سند شماره سه که بیشتر به مساله مورد نظر اشاره دارند را برای خوانندگان به فارسی ترجمه کرده ایم. اما علاقه مندان به مطالعه بیشتر می توانند به منبع ما که بخش انگلیسی سایت فین کوئیر بوده است مراجعه کنند. آدرس:

http://www.finnqueer.net/etusivu.cgi?o=47_2

نامه انجمن روان پزشکی آمریکا (ای پی ای) American Psychology Association - APA به نمایندگان مجلس فنلاند

مترجم: اهورا افشار

دکتر روانکاو آقای جک شردر، مدیر کمیته مربوط به همجنسگرایی و دوجنسگرایی سازمان روانپزشکی آمریکا، در سپتامبر ۲۰۰۱ این نامه را از طریق Finn Queer به تمام اعضا مجلس فنلاند ارسال نمود.

جناب آقای استال استروم (Stal Strom)، من مدیر کمیته مربوط به همجنسگرایی و دوجنسگرایی انجمن روانپزشکی آمریکا هستم. از طریق این نامه می خواهم به دو سؤال شما جواب بدهم. (۱) اطلاعات در باره نظر آی پی ای در باره همجنسگرایی و (۲) نظر آی پی ای در باره تحقیقی که دکتر رابرت اسپیتزر (Robert Spitzer) اخیراً انجام داده و در جلسه ای پی ای ارائه داده است.

الف- موضع انجمن روانپزشکی آمریکا در سال ۱۹۷۳ در مورد همجنسگرایی

در سال ۱۹۷۳ آی پی ای همجنسگرایی را از لیست اختلالات روانی حذف کرد. هر چند که اعتراضات طرفداران حقوق همجنسگرایان انگیزه سنجش مجدد نظر قبلی آی پی ای را فراهم کرده بود، اما تصمیم نهایی بر اساس ملاحظات سیاسی گرفته نشد. این ارزیابی دوباره توسط کمیته علمی آی پی ای با مدیریت دکتر رابرت اسپیتزر انجام گرفت. کمیته مزبور ادعاهای سابق روانکاو مبنی بر بیماری بودن همجنسگرایی (رادو ۱۹۴۰، بایر و همکاران ۱۹۶۲، سوکاردیس ۱۹۶۸) (Rado, 1940, Socardes 1968, Beiber et al 1962) را (مجدداً) مطالعه و آنها را با مطالعاتی که بر بیماری نبودن همجنسگرایی دلالت دارند (کینسی و همکاران ۱۹۴۸ و ۱۹۵۳، فورد و بیچ ۱۹۵۱، هوکر ۱۹۵۷، مرمور ۱۹۶۵) (Kinsey et al 1948, 1953, Ford)

and beach 1951, Hooker 1957, Marmor 1965) سنجید و سبک سنگین کرد. (پس) وزن و اعتبار مدارک علمی بود، و نه فشار سیاسی، که باعث اتخاذ تصمیم توسط ای پی ای مبنی بر حذف همجنسگرایی از لیست بیماری ها گردید. باید در نظر گرفت که (آن دسته از) روانکاوهای آن زمان که با تصمیم ای پی ای مخالفت می کردند، خود به این بحث جنبه سیاسی دادند. مثلاً، بعد از تصمیم گیری کمیته علمی، کسانی که با این نظر مخالف بودند، درخواست رای گیری از اعضاء را مطرح کردند؛ دادخواستی برای تحمیل رفتارندم به ای پی ای - یک رای گیری سیاسی در باره یک موضوع علمی - تهیه و به امضای ۲۰۰ نفر شرکت کننده در یکی از جلسات انجمن روانپزشکی آمریکا رسید. پس از شکست در این همه پرسی، بعضی ها این وقایع را به شکل منحرفی (وارونه) جلوه داده اند. برای نمونه، علاوه بر ادعای مبنی بر کاملاً سیاسی بودن تغییر (موضع ای پی ای در باره همجنسگرایی)، آقای سوکاریدز (Socarides) ای پی ای را به اشتباه در شمارش آرا رفتارندم هم متهم کرد.

ب) نظر اخیر انجمن روانپزشکی آمریکا

از آنجا که ای پی ای دیگر همجنسگرایی را بیماری به شمار نمی آورد، مواضع فعلی آن هم منعکس کننده همین اعتقاد می باشد که همجنسگرایی نوعی طبیعی از تمایلات جنسی انسان است. بر همین اساس، بعد از تصمیم ۱۹۷۳، ای پی ای بیانیه های بسیاری در پشتیبانی از حقوق مدنی همجنسگرایان صادر کرده است. از جدیدترین آنها اعلامیه سال ۱۹۹۸ در باره "درمانهای جبرانی" (Reparative Therapies) (درمان مرمتی / بازسازی / تعمیرگرانه) است.

این بیانیه اعلام می کند که "انجمن روانپزشکی آمریکا با هرگونه درمان روانکاوانه، از جمله "درمان مرمتی" یا "تبدیلی" که بر پایه باورمندی به اختلال روانی همجنسگرایی یا بر پایه این پندار اولیه که بیمار باید گرایش جنسی (همجنسگرایانه) خود را عوض کند، بنا شده اند، مخالف است."^۱

در سال ۲۰۰۰ (میلادی) ای پی ای فراتر از این رفت و روانکاوان کمیسیون روان درمانی (انجمن) بیانیه ای صادر کرد که مورد تصویب کلیه مدیران (بخش های مختلف) ای پی ای قرار گرفت. این بیانیه پیشنهاد کرد که:

۱- ای پی ای نظر سال ۱۹۷۳ (خود) مبنی بر این که پدیده همجنسگرایی به خودی خود اختلال روانی نیست، را (مجدداً) تأیید می کند. اصل راهنمای ادعاهای اخیراً منتشر شده مبنی بر قابل علاج بودن همجنسگرایی، که با هدف (بازگشت به گذشته و مجدداً) بیماری دانستن همجنسگرایی، اخیراً منتشر شده اند؛ نه دقت، جدیت و سختگیری تحقیقات علمی بلکه اغلب نیروهای مذهبی و سیاسی ای هستند که با حقوق مدنی کامل لزبین و گی ها مخالفند. توصیه می شود که ای پی ای به عنوان یک سازمان علمی، سریعاً و به طور شایسته، به ادعای مبنی بر بیماری دانستن همجنسگرایی و (نتیجتاً) قابل درمان بودن آن، که از طرف گروه های سیاسی و یا مذهبی مطرح می شود، واکنش مناسب نشان دهد.

۲- به عنوان یک اصل کلی، یک پزشک نباید هدف درمان را خودش تعیین کند، چه به صورت اجباری و چه از طریق نفوذ غیر مستقیم. چگونگی روان درمانی که بنا را بر تغییر همجنسگرایی می نهند، بر اساس آن دسته از نظریه های تکاملی هستند که اعتبار علمی بودنشان قابل سؤال است. بعلاوه، گزارش ها و استدلال های که از درمان حکایت می کنند در برابر استدلال های مبنی بر جراحات و آسیب های روانی وارده (از ناحیه این گونه درمان ها) خنثی می شوند. در چهار دهه گذشته، هیچ گونه تحقیق علمی جامعی در مورد درمانهای جبرانی صورت نگرفته است که بتواند نظریه های درمانی ایشان را ثابت کند. تا وقتی که چنین درمانی انجام بگیرد، ای پی ای توصیه می کند که پزشکان درستکار از مبادرت به تغییر گرایش جنسی افراد خودداری کنند و در نظر داشته باشند که یکی از اصول پزشکی این است که به کسی صدمه نرسانند.

در مورد خاص وصلت مدنی (Civil Union) در سال ۲۰۰۰ هیأت امتاء ای پی ای رای داد که ای پی ای از به رسمیت شناختن وصلت بین افراد همجنس و تمام حقوق، مزایا و مسئولیتهای قانونی آنها پشتیبانی می کند. (به سند ضمیمه شماره ۳ نگاه کنید.)

چنانچه بتوانم کمک دیگری بکنم، لطفاً از تماس با من مضایقه فرمایید.

ارادتمند: جک درشر (Jack Drescher)

دکتر عضو انجمن روانپزشکی آمریکا و مدیر کمیته مربوط به همجنسگرایی و دوجنسگرایی.

1. American Psychiatric Association Position Statement on Psychiatric treatment and sexual Orientation- December 11, 1998

سند شماره ۳ ضمیمه نامه به مجلس فنلاند

اعلام موضع انجمن روانپزشکی آمریکا در باره وصلت افراد همجنس - صادره توسط هیأت امنای ای پی ای بتاریخ دسامبر ۲۰۰۰

ای پی ای علاقمندی خود را نسبت به بهروزی جفت های دگرجنسگرا در مسائلی همچون سلامت روانی کودکان و دیگر جنبه های زندگی خانوادگی اعلام می دارد. روابط دگرجنسگرایانه از یک چارچوب قانونی ناظر (بر خود) برخوردارند که به عنوان یک عامل ثبات دهنده این روابط عمل می کند.

در ایالات متحده آمریکا، منهای مساله اخیر و استثنائی (ایالت) ورمونت، جفت های همجنس از مزایا و مسئولیت های ازدواج قانونی محرومند. جفت های همجنس بر همین اساس چندین نوع تبعیض دولتی را تجربه می کنند که استحکام روابط آنها را تحت تأثیر قرار می دهد.

کودکان والدین گی و لزبین ها از حمایتی که ازدواج قانونی برای کودکان جفت های دگرجنسگرا تضمین می کند، محرومند. والدین گی و لزبین که کودکی را به فرزندپذیری قبول کرده (و یا از همسر خود جدا شده اند) با موانع دیگری هم مواجه اند؛ در بسیاری از حوزه های قضائی آمریکا، یک فرد لزبین یا گی که کودکی را به فرزندپذیری قبول کرده است به عنوان یک والد (پدر یا مادر) نامناسب معرفی می شود. (یعنی در این ایالت ها دولت می تواند کودک را باز پس بگیرد - مترجم). علاوه بر آن، زمانی که یک جفت، کودکی را به فرزندخواندگی می پذیرد، حقوق قانونی فقط به یکی از والدین اعطا می شود و به دیگری هیچ حقی نمی رسد. این موانع و اشکالات در شرایطی اعمال می شوند که حتی تحقیقات هم دال بر آن دارند که کودکانی که در خانواده همجنسگرایان رشد و تربیت می شوند در تطبیق خود (با محیط) هیچ فرقی با کودکان پرورش یافته در روابط دگرجنسگرایانه ندارند.

انجمن روانپزشکی آمریکا تاریخاً از انصاف، برابری و عدم تبعیض در قوانینی که بر سلامت روانی (شهروندان) مؤثرند، حمایت کرده است. آموزش عمومی درباره روابط لزبین ها و گی ها و حمایت از تلاش های ناظر بر قانونی کردن وصلت همجنسگرایان در چارچوب و مسیر حمایت ای پی ای از اقلیت های محروم است.

انجمن روان پزشکی آمریکا از اعتراف قانونی (ثبت ازدواج) به وصلت زوج های همجنس و حقوق قانونی، مزایا و مسئولیت های مربوط به آن حمایت می کند.

پدیده همجنسگرایی در حیوانات نیز دیده می شود و با قاموس طبیعت همخوانی دارد.

قبل از پرداختن به موضوع اصلی مقاله، نوشتن مقدمه ای برای نشان دادن تناقض کسانی که به ظاهر با استناد به طبیعت به رد همجنسگرایی می پردازند، لازم می آید.

در طبیعت و در بین حیوانات و جانوران چیزی به اسم ناموس و یا حس شرم وجود ندارد و بسیاری از انواع جانوران هستند که با خواهر، برادر و فرزندان خود علناً و در پیش چشمان دیگران به انجام عمل سکس مبادرت می ورزند. در حالی که اگر فردی انسانی چنین کاری انجام دهد اخلاق اجتماعی و قانون عمل او را "حیوانی" تفسیر کرده و محکوم می کنند. به عبارت دیگر اعتقاد بر این است که رفتار و منش و روابط جنسی و اشکال سکس انسان ها نباید مثل حیوانات باشد. حال اگر کسی ادعا کند که چون رفتار حیوانات غریزی است و بر اساس رفتار طبیعی با هم معاشرت یا سکس دارند و بر همین اساس محدودیت های اخلاقی در عرصه سکس در اجتماع انسان ها غیر طبیعی است، گوش شنوایی برای منطبق خود نخواهد یافت هر چند استدلالش قوی باشد. اما مخالفان اقلیتهای جنسی وقتی به موضوع همجنسگرایی می رسند اختلاف انسان و حیوان را بکلی فراموش کرده و "طبیعت گرا" می شوند و استدلال می کنند که چون این پدیده در حیوانات وجود ندارد؟! پس نتیجتاً همجنسگرایی صرفاً یک پدیده در بین انسان های "منحرف از قاموس طبیعت" و در نتیجه غیر طبیعی است!!

این دوگانگی استناد به حیوانات و طبیعت یعنی گاهی اشتیاق به مقایسه انسان و حیوانات و گاهی دوری گزینی از رفتار حیوانی را مخالفان همجنسگرایی چگونه توضیح می دهند؟

یک ساده نگر ممکن است به داشتن عقل و مغز و قدرت تفکر انسان اشاره کند ولی این جواب قانع کننده نیست. مثلاً چرا بعضی از ادیان و فرهنگ ها صرفاً حق چند همسری به مردان را می دهند ولی به زنان نمی دهند؟ در حالی که بعضی از حیوانات که به جفت گیری با تعداد زیادی می پردازند، اصلاً جفت ثابت ندارند و نوع ماده آن حیوان هم از همان حق برخوردار است. مثال دیگر این که طبیعت (یا خداوند) قدرت جنسی حیوانات را فصلی تعیین کرده طوری که در فصل و ماه های خاصی از سال تحریک جنسی می شوند در حالی که در انسان از سن بلوغ تا آخر عمر ادامه دارد و حتی زنی که آبستن هم هست باز شهوت و نیروی جنسی او بیدار می ماند و قادر به انجام عمل سکس است. اینجاست که می بینیم توسل به بهانه غیر طبیعی بودن همجنسگرایی تا چه اندازه بی رنگ است. اما خیال "طبیعت گرایان" راحت باشد؛ همجنسگرایی در بین حیوانات هم دیده می شود.

تا مدت ها، بسیاری از کارکنان در باغ وحش های مختلف بر تظاهر پدیده همجنسگرایی در بین حیوانات باغ وحش خود اعتراف کرده اند اما وقت، هزینه و فرصت هایی که برای تحقیق و مطالعه جدی و عمقی حول پدیده همجنسگرایی در بین حیوانات در طبیعت شده بسیار ناچیز بوده است. و در نتیجه اطلاعات تاکنون به دست آمده هم محدودند، با این همه دانشمندان و زیست شناسانی که به مطالعه حول موضوع جنسیت در طبیعت و در بین حیوانات پرداخته اند، ادعا می کنند که با این پدیده در بیش از ۴۵۰ نوع از حیوانات، جانوران و پرندگان برخورد کرده اند و نتیجه می گیرند که همجنسگرایی یک پدیده صرفاً انسانی نیست بلکه در حیوانات هم هست و بنابراین با قاموس طبیعت همخوانی دارد. از جمله انواع حیواناتی که پدیده همجنسگرایی در آنها مشاهده شده از این قرارند: دلفین، شپانزه، شیر جنگل، گرگ، خوک آبی، آهو، بعضی از مرغان دریایی، گاو میش کوهان دار آمریکایی بنام (Bison)، بز کوهی، بوقلمون، شتر مرغ، باقرقره (Sage grouse)، همین طور نوعی از ماکیان ها معروف به (Cock of the rock).

آقای Bruce Bagemihl که خود یک زیست شناس آمریکایی است، ۹ سال تمام از وقت خود را به مطالعه حول پدیده همجنسگرایی در طبیعت و در بین حیوانات اختصاص داد. او در سال ۱۹۹۹ (شش سال پیش) نتیجه مطالعات خود را در

کتابی بنام *Biological Exuberance, Animal Homosexuality and Natural Diversity*. St. Martin's Press, 2000 منتشر کرد که سر و زیادی به راه انداخت.

او در کتاب خود عنوان می کند که هر گونه رفتار جنسی که در بین انسان ها رایج است، در بین حیوانات نیز دیده می شود. با این تفاوت که چون حیوانات امکان تکلم ندارند و از قدرت اسباب سازی محروم هستند، امکان مطالعه حول فیش های متنوعی که در اشکال و تظاهر جنسی بعضی انسان ها مشاهده می شود، مشکل است (امیدواریم همجنسگرایان هموطن مقیم خارج بتوانند حداقل بخش هایی از این کتاب را به فارسی ترجمه و در دسترس بقیه قرار دهند).

بعضی از زیست شناسان ادعا می کنند که نه تنها همجنسگرایی در بین حیوانات در طبیعت یافت می شود بلکه درجه تظاهر آن بسیار بیشتر از موارد جوامع انسانی است. نکته قابل توجه این که تحقیقات تا کنون صورت گرفته دال بر آن دارند که درصد همجنسگرایی، دوجنسگرایی (بای سکشوالیتی) و دگر جنسگرایی در بین حیوانات مختلف یکی نیست و نسبتاً متفاوت است. برای مثال در بین شتر مرغ ها، همجنسگرایی خیلی بیشتر دیده می شود تا در بین آهوان که دوجنسگرایی در بین آنها شایع تر از همجنسگرایی است. همین طور در جامعه نزدیکتر حیوانات به انسان یعنی شامپانزها، کلاً همجنسگرایی یا دگر جنسگرایی مطلق نادر است و اکثراً عمدتاً دو جنسگرا هستند و با هر دو جنس مخالف و موافق به انجام عمل سکس مبادرت می ورزند. برای اثبات نظر خود، محققان با در نظر گرفتن این که ممکن است عدم دسترسی به جنس مخالف این حیوانات را به سکس با همجنس کشانده، تعدادی از همان نوع حیوان اما با جنس مخالف را در دسترس آنها گذاشته اند. اما این حیوانات همجنسگرا به جنس مخالف اعتنایی نکرده و به جفت گیری با هم جنس خود ادامه داده اند.

نکته جالب تر این که عموماً حیوانات در فصل خاصی از سال به جفت گیری و تولید مثل می پردازند و در بقیه فصول نیروی جنسی آنها به خواب می رود. درست همین حالت فصلی بودن تمایل جنسی در بین حیوانات همجنسگرا هم مشاهده است. در مورد درصد همجنسگرایی، دگرجنسگرایی و دوجنسگرایی در حیوانات آقای Bruce Bagemihl در کتاب خود (صفحه ۳۵)، جدولی ارائه می دهد که قابل تامل است. براساس این جدول نوعی از حیوانات تا صد در صد دو جنسگرا هستند و همجنسگرایی یا دگرجنسگرایی مطلق در آنها اصلاً وجود ندارد یا بسیار نادر است.

نوع حیوان	درصد همجنسگرایی	درصد دوجنسگرایی	درصد دگرجنسگرایی
Silver gulls (Female)	۱۰	۱۱	۷۹
Black headed gulls (both sexes)	۲۲	۱۵	۶۳
Japanese Macaques (Both sexes)	۹	۵۶	۳۵
Bonobo Chimpanzees (Both sexes)	صفر	۱۰۰	صفر
Galahs (Both sexes)	۴۴	۱۱	۴۴

منبع:

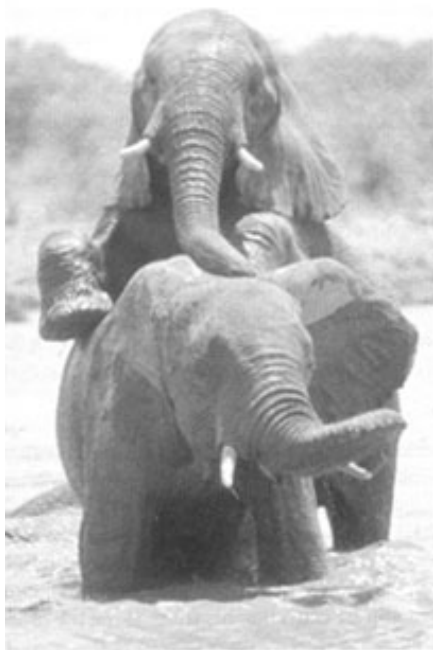
Biological Exuberance, Animal Homosexuality and Natural Diversity
St. Martin's Press, 2000, page 35

مؤخره: قرن ها برای انسان طول کشید تا دانشمندان و محققان به کمک علم توانستند به طبیعی بودن همجنسگرایی پی ببرند. بله با وجود این همه سال و قرن که از تاریخ بشریت می گذرد، تنها کمتر از ۴۰ سال است که بشر به این آگاهی که همجنسگرایی بیماری و انحراف روانی نیست و این که بین ۳,۵ تا ۱۰ درصد افراد هر اجتماعی همجنسگرا هستند، رسیده است. حالا تصورش را بکنید که از ابتدای تاریخ بشر تا ۴۰ سال پیش، چه تعداد همجنسگرایان زن و مردی که به جرم همجنسگرایی به مرگ یا شکنجه و زندان محکوم نشدند، آرزوها و امیال و احساس خود را شناختند، کسی آنها را درک نکرد و صدای فریادهایشان در گلو خفه ماند، چه انسان هایی که از قوه جنسی خود رنج و عذاب ابدی کشیدند و چه انسان هایی که تا آخر عمر نتوانستند راز خود را با کسی در میان نهند. فکرش را بکنید که همین امروز هم علی رغم این که سازمان بهداشت جهانی، سازمان جهانی حقوق بشر، مؤسسه های معتبر علمی و سکسولوگ ها همه بر طبیعی و عادی بودن همجنسگرایی تاکید می کنند و اذعان می کنند که همجنسگرایان در همه جوامع بشری فارغ از رنگ و نژاد و مذهب و ملیت، وجود دارند، در شرایطی که وزارتخانه های بهداشت و درمان و پزشکی کشورهای پیشرفته همجنسگرایی را از لیست بیماری ها و اختلالات روانی حذف کرده اند، در شرایطی که در کشورهای آزاد همجنسگرایان از قرب و منزلت برخوردارند و در پست های مهم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و در همه سطوح قابلیت های خود را نشان داده اند، در شرایطی که بخش بزرگی از مذهب یون و کلیساها در غرب علناً به همجنسگرایی اعتراف کرده، در حالی که حتی دولت مذهبی واتیکان هم به رعایت حقوق همجنسگرایان و تحمل و مدارا با آنان تاکید کرده، باز جوامع و دولت هایی در قرن بیست و یکم پیدا می شوند که به نام مذهب و اخلاق و ملیت و فرهنگ همچنان همجنسگرایان را سرکوب کرده و حقوق آنها را نفی می کنند. بر این اساس در بسیاری از مواقع مخالفت با همجنسگرایی نه از زاویه ناآگاهی بلکه از تعصب و عنادورزی ناشی می شود که به مرحله مخالفت با علم و دانش هم رسیده است.

ادعای نبود همجنسگرایی در بین حیوانات نه ناشی از صحت چنین ادعایی است بلکه ناشی از این است که دانشمندان و محققان به وجود پدیده همجنسگرایی در بین حیوانات آنچنان که باید و شاید نپرداخته اند ولی در همین حد بسیار محدودی که پرداخته اند، به وجود این پدیده در بین حیوانات اعتراف می کنند... بنابر این، دانش امروزی فعلاً در همین حد است اما هیچ معلوم نیست که با گذشت زمان و صرف هزینه و وقت و انجام تحقیقات گسترده در بین حیوانات در سال های دور یا نزدیک، دانش بشری در این زمینه هم به دانش و یافته های جدیدی دست یابد و از بنیاد دچار تحول شود، همان طور که به علم وجود پدیده همجنسگرایی در بین افراد بشر تنها ۴۰ سال پیش دست یافتند.

در خاتمه می توان پرسید که اصلاً گیریم که همجنسگرایی در بین حیوانات مشاهده نشود، مگر انسان خود یک حیوان طبیعی نیست؟ چرا طبیعت (یا خداوند) قادر نباشد که حالات و خصوصیات خاصی در این حیوان (انسان) ایجاد کند؟ مگر عقل و مغز که مختص انسان است و در حیوانات و جانواران مشاهده نمی شود، غیر طبیعی است؟ مگر همه حیوانات پستاندار هستند و یا شیوه زاد و ولد آنها یکی است؟ آیا این دلیلی بر طبیعی نبودن یکی از این دو حالت است؟ مگر مذهب و دین و داشتن مرز های کشوری خاص انسان ها نیست و خیلی چیزهای دیگر. پس وقت آن رسیده که ما ایرانیان هم مثل همه مردم جوامع آزاد به اقلیت های جنسی در کشور خود احترام گذاشته و حقوق آنها را رعایت کنیم.

بنا بر منابع، همه حیواناتی که در عکسهای زیر مشغول انجام عمل سکس هستند، همجنس می باشند.



طبق گفته محققین، سکس گروهی در بین حیوانات هم مشاهده می شود.



چرا من "همجنس باز" نیستم ولی همجنسگرا هستم.

جهانگیر شیرازی

در سایت فرهنگ گفتگو دو بخش اول مطلبی تحت عنوان "بحران جنسی ایرانیان" از د. ساتیر (که خود وبلاگی هم دارد) منتشر شده است.

من به دو دلیل تصمیم به نگارش این نوشته گرفتم؛ یکی این که در بخش اول مطلب، آقای د. ساتیر بدون توضیحی خاص کاربرد اصطلاح "همجنسگرا" را غلط دانسته بود و در بخش دوم نوشته این نظر خود را توضیح داده و ادعا می کند که اصطلاح "همجنس باز" و "همجنس خواه" صحیح و "همجنسگرا" غلط می باشد و دیگر این که طبق خبر نویسنده قرار است بخش سوم مطلب به معضل بحران جنسی ایرانیان مقیم خارج از کشور و تأثیر آن بر روند روشنگری جنسی (ایران) اختصاص داده شود و من فقط میخواهم به این موضوع بپردازم که چرا اصطلاح "همجنس باز" غلط و کلمه "همجنسگرا" صحیح می باشد، هر چند دیگر نکاتی که د. ساتیر در مقاله خود بدان ها اشاره می کند هم گاهی گنگ، کلیشه ای و مهمتر از آن ناقص هستند و نشان می دهد که ایشان علی رغم این که به هسته اصلی مباحث علمی جنسی تا حدودی نزدیک شده و از خیلی ها پیشتر رفته اند اما با این همه موفق به درک و هضم هسته اصلی اندیشه ها نشده اند ولی من برخورد با این موضوعات را به دیگران واگذار می کنم.

تاریخ لغت "همجنسگرا / همجنسگرایی"

کلمه همجنسگرا برای اولین بار (تا آنجا که من از آن اطلاع دارم) در سال ۱۳۶۹ (یا ۱۳۶۷) بر سر زبان ها افتاد. زمانی که برای اولین بار در تاریخ ایران، بعد از ماه ها تلاش، تعدادی همجنسگرای ایرانی پناهنده در سوئد دور هم جمع شده و گروه هومان را تشکیل دادند. در آن نشست بحث هایی درمورد بار منفی اصطلاح "همجنس باز" در اذهان مردم و نارسا بودن آن در انعکاس روابط عشقی - عاطفی و گرایش درونی یک فرد به همجنس خودش صورت می گیرد و در آخر جمع حاضر در آن جلسه (۱۳ مرد و یک زن)، نام "هومان" (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران) را برای خود انتخاب می کنند. بعد از آن فعالان هومان علاوه بر انتشار مجله هومان و گسترش بحث ها در این مورد، به نویسندگان روزنامه ها و مجلات ایرانی که هر از گاهی خبر یا مطلبی مربوط به همجنسگرایی منتشر می کردند و از کلمه "همجنس باز" استفاده می نمودند نامه نوشته و با توضیحاتی کاربرد اصطلاح "همجنسگرا" را پیشنهاد می کردند. این کار تا دو سه سال اول فعالیت هومان همچنان ادامه داشت و به مرور کلمه همجنسگرا بر سر زبان ها افتاد.

گروه هومان همچنین تعداد خیلی محدودی از نسخه های مجله خود را به داخل کشور می فرستاد و به این طریق تعداد اندکی از همجنسگرایان داخل هم با این بحث آشنا شدند. بعدها اینترنت از راه رسید و دسترسی افراد به سایت هومان و سایتهای دیگر همجنسگرایان خارج آسان تر شد. اکنون دیگر کمتر کسی از کلمه "همجنس باز" استفاده می کند و این یکی از خدمات خوب گروه هومان است هر چند که بعدها فعالان این گروه بعد از حدود ۱۵ سال تلاش، پراکنده شدند. من هرچند با استدلالات فعالان سابق گروه هومان موافقم اما قصد تکرار آنها را ندارم و به جنبه های دیگری خواهیم پرداخت.

دلایل د. ساتیر:

ایشان می نویسند: "مهمترین دلیل این اختراع (همجنسگرایی) به قول مخترعان آن این است که همجنس بازی در کنار کلماتی چون قمار بازی، کفتر بازی، دختر بازی و غیره قرار می گیرد و بار منفی دارد. مشکل این است که شما نمی توانید یک کلمه را بدون خویشاوندش در زبان عوض کنید. یعنی اگر پسوند <باز> را می خواهید بردارید، آنگاه باید از همه کلمات مشابه نیز این پسوند را بردارید." (بحران جنسی ایرانیان بخش ۲)

باید گفت که در این گفته یا د. ساتیر سفسطه می بافت یا نا آگاهانه احساس عشقی و عاطفی دو زن / دو مرد به هم را در کنار دختر بازی و کفتر بازی قرار داده و آنها را هم ارزش می داند یا آن قدر پست مدرنیست می شود که من متوجه نمی شوم.

اما گرایش جنسی دو زن یا دو مرد به هم یک نیاز درونی است، عاطفی است و با تو در توی پیچیده انسان سر و کار دارد، درست مانند گرایش جنسی دو غیر همجنس به هم. اگر کسی به همجنس خود گرایش درونی داشته باشد، این احساس و نیاز خود را بشناسد، بپذیرد و به آن عمل کند یعنی هویت جنسی خود را انتخاب کرده است؛ او می خواهد که جامعه احساس و عطف او را به رسمیت بشناسد نه گناهکار و قانون او را به خاطر این احساسات مجرم و خطاکار تعریف نکند؛ او قادر است و دوست دارد که نسبت به شریک زندگی خود متعهد باشد و عمری را در کنار همسر که (که همجنس اوست) به خوشی و خرمی بگذراند. قرار دادن نیازها و درخواستهای چنین شخصی در کنار نیازها و رفتار و حرکات یک دختر باز اشتباه محض است و توهین به شعور او. دختر باز به کسی که فقط دوست دختری به سبک غرب برای خود بگیرد (که هیچ عیب و ایرادی هم ندارد) گفته نمی شود؛ دختر باز به مردی گفته می شود که نه با یک دختر بلکه با دختران متعدد (و اغلب همزمان) روابط عمدتاً یک جانبه برقرار می کند و با تمهیداتی همچون وعده، وعید، اغوا، تطمیع و تهدید آنها را در خمت ارضای نیاز جنسی خود در می آورد. سرنوشت این دختران و آینده آنها هم تنها چیزی است که به مخیله اش راه نمی یابد و در هنگام "آرام گرفتن"، برای ازدواج سراغ یک دختر باکره می گردد. بگذریم که چنین شخصی برای خواهر خود و روابط او چه الم شنگه ای که در نمی آورد. فراموش نکنیم که دون ژوان ها در همه جا هستند؛ یک دختر باز ممکن است مرد متاهلی باشد که بنا به هر عللی از سکس با همسرش راضی نیست، یا هست ولی زیاده خواه باشد یا تنوع طلب و به همین دلیل هم هیچ فرصتی برای رابطه با دختران (یا زنان) را از دست نمی دهد. در دختر بازی رابطه ها پنهانی است، نه صرفاً به دلیل تابوهای اجتماعی، بلکه خود افراد هم خواستار پنهانی بودن آن هستند چرا که ممکن است مثلاً روابط زناشویی طرف را تهدید کند یا تعهداتی به بار آورد که طرف خواستار آنها نیست.

اینجا هدف قضاوت اخلاقی در باره این پدیده نیست بلکه نشان دادن تفاوت ها است و این که چرا کاربرد پسوند «باز» در مورد افراد با کشش و گرایش به همجنس غلط و تنزل دادن محسوب می شود. "دختر بازی" و "کفتر بازی" بیشتر به تفنن و خوشگذرانی می ماند (قضاوت اخلاقی نمی کنم) ولی همجنسگرایی این نیست. شاید به همین دلیل هم بوده که در فرهنگ لغت های جدید به درستی کلمه همجنسگرا به عنوان معادل کلمه انگیزی هموسکسوال به کار برده شده است. از جمله در لغت نامه نصرت الله پورافکاری (فرهنگ جامع روانشناسی - روانپزشکی و زمینه های وابسته - نشر فرهنگ معاصر ۱۳۷۳) یا در لغت نامه داریوش آشوری (لغت نامه انگلیسی - فارسی برای علوم انسانی - نشر مرکز - ۱۳۷۴). یک دختر باز هر چند که ممکن است حتی طرفدار روشنگری جنسی و بالا رفتن ضریب تحمل و کنار آمدن جامعه با روابط جنسی باز باشد اما خواهان تصویب قوانین و به رسمیت شناختن رابطه دختر "باز"ی خود نیست چرا که به همراه قانون مسائلی همچون مالیات، بازنشستگی، حق ارث و..... مطرح می شود در حالی که یک همجنسگرا برای بالا رفتن ضریب تحمل جامعه (هر چند که مثبت است) مبارزه نمی کند بلکه برای حق خود که او را از آن محروم کرده اند تلاش کرده و می خواهد به همان حقوقی در قانون دست یابد که زوجهای دگر جنسگرا. نکته دیگر این که یک همجنسگرا در پی به خدمت گرفتن شریک خود با اغوا، تطمیع، تهدید و امثالهم در جهت منافع و لذت و امیال جنسی یک طرفه خود نیست؛ او رابطه دو طرفه و آگاهانه و بر اساس انتخاب می خواهد.

د. ساتیر ادامه می پرسد: "مگر دختر بازی یا کفتر بازی منفی است؟" (که در ادامه بگویم مگر همجنس بازی منفی است؟). اگر دختر بازی را همانی بدانیم که در بالا تعریف کردم من آن را منفی می دانم. چرا که یک طرفه است، مگر این که ایشان تعریف جدید دیگری از این گونه روابط دارند و در مورد کفتر بازی از آنجا که احساسات و تمایل و خواسته خود کفتران بر ما معلوم نیست، از آن می گذرم. با این همه من با روابطی که بر اساس ارتباط آزادانه، آگاهانه، دوجانبه و با احساس مسئولیت متقابل باشد نه تنها مخالفتی ندارم که حامی آن هم هستم.

اما د. ساتیر باید به این سؤال جواب دهد که چرا ما اصطلاح "پسر باز" یا "مرد باز" با این ذهنیت که طرف عمل کننده مؤنث است، نداریم؟ جواب ساده و آسان همانا استناد به فرهنگ زن ستیز ما و بی حقوقی زنان خواهد بود اما ریشه اصلی آن شکل و تجلی جنسیت زنان است که نسبت به سکس و جنسیت مردان از تنوع طلبی کمتری برخوردار است و بی جهت هم

نیست که روابط همسری زنان لزبین از هر گونه رابطه ای پایدارترند. اما د. ساتیر در ادامه ظاهراً یک بحث پست مدرنیسمی را مطرح می کند و می نویسد:

"برای مقابله با آن اما راه حل نه در کلمه ای مثل همجنسگراست، بلکه ابتدا باید همه این کلمات را زیبا کرد و بار منفی را از دوش آنها برداشت و نیز کلمات مترادف مناسبی پیدا کرد، مانند همجنس خواهی که من آن را در ترجمه آقای آشوری در کتاب لغت ایشان یافتیم."

ای کاش د. ساتیر اطلاع بیشتری در باره لغت نامه آشوری می دادند. همین حالا که من این مطلب را می نویسم چاپ دوم لغت نامه آشوری (فرهنگ علوم انسانی - انگلیسی به فارسی چاپ ۱۳۷۶ چاپ نشر مرکز) را در کنار خود دارم و می بینم که ایشان فقط کلمات بشر هراسی و همجنس باز هراسی را معادل هموفوبیا آورده اند و گرنه کلمه انگلیسی هموسکس را همجنس، همسکس ترجمه کرده و برای کلمه هموسکسوال کلمات همسکس گرا و همجنسگرا آورده و هموسکسوالیتی را به همسکس گرایی و همجنسگرایی ترجمه کرده اند. اما پیشنهاد د. ساتیر مبنی بر این که "ابتدا باید همه این کلمات را زیبا کرد و بار منفی را از دوش آنها برداشت" موضوع امروز ما همجنسگرایان و شرایط و وضعیت فعلی جامعه ما نیست اما من می توانم با ایشان موافق باشم که در آینده دور وقتی روشنگری جنسی به بار نشست شاید جوانان شورش گر و مبارزی در بین همجنسگرایان ایران هم پیدا شوند که همه چیز را به چالش بکشاند (همان کاری که گی های غربی کرده اند) و نه تنها بگویند که همجنس باز هستند بلکه حتی خود را "کونی" هم معرفی کنند اما این کار بیشتر نوعی به میدان کشاندن حریف و مبارزه طلبی است ولی ما فعلاً در آن شرایط نیستیم اما آن شورشگران در آن دوره همان خواهند بود که امروز کوئیرهای حریف طلب غربی. پس از آنجا که ما فعلاً در مرحله پست مدرنیسم نیستیم بهتر است بنا به توصیه خود ساتیر از افراط و تفریط بدور بمانیم و جریان آرام روشنگری جنسی را با توجه به زمان و مکان ادامه دهیم و این را به نسل های آینده واگذار کنیم که خود و احساسات و عواطف خود را با هر مفاهیمی که خواستند تعریف کنند و به روش مناسب خود تعصبات و پیشداوری های اجتماعی را به چالش بکشند.

د. ساتیر می نویسد: "کسی به خواست خود همجنس باز یا دگر جنس باز نمی شود. برای مثال همجنس خواهی هم دارای بار احساسی قوی تری است و هم اشتباه دیگر همجنس گرایی را دارا نیست. همجنس بازی یا خواهی یک گرایش نیست که آنرا همجنسگرایی ترجمه کنیم." بله، همجنس بازی و همجنس خواهی درونی و باطنی نیست و از ضمیر پیچیده انسان نشأت نمی گیرد به همین دلیل یک <بازی> است ولی همجنسگرایی درونی، باطنی، روانی، عاطفی و عمقی است و به همین دلیل هم <گرایش> است. البته من با کاربرد کلمه ظاهر روشنفکر پسند اما ناقص و پاسیو همجنسخواهی مشکلی ندارم و خود همجنسگرایان هم هر از گاهی آن را به کار می گیرند ولی از آنجا که اصطلاح <همجنس خواهی> ذات جنسی درون انسان را تداعی نمی کند شخصاً از کاربرد آن امتناع می ورزم چرا که <خواهی> از خواستن است و فرد می تواند خواسته خود را عوض کند در حالی که گرایش جنسی را هر چند بتوان مهار و یا سرکوب نمود ولی نمی توان آن را تغییر داد. با این همه همجنسخواهی و همجنسگرایی با "همجنس بازی" فرق دارند و بر خلاف نظر ساتیر از آنجا که "همجنس بازی" دال بر رفتار و عمل دارد نه میل باطن بنا بر این انتخابی است و طرف بخواست خود <باز> یگر می شود مثلاً فردی ممکن است چون به جنس مخالف دسترسی ندارد یا برای کنجکاوی هم که شده با جنس موافق خود دست به عمل جنسی بزند بدون آن که واقعاً و دروناً چنین میل و گرایشی داشته باشد یا فردی که دروناً به همجنس خود تمایل و گرایش دارد بر اثر فشار اجتماعی، حکومتی، خانوادگی و... علی رغم جهت گیری جنسی و میل درون خود ضمن تسلیم شدن به فشارها، با توسل به دروغ و ظاهر سازی و برای خلاصی از تنگناها، جامعه و فرهنگ آن را هم به بازی بگیرد و با فردی از جنس مخالف ازدواج کند. بر اساس گفته های فوق <بازی> یک رفتار انتخابی و در عین حال غیر جدی و تفرنی است که زمانی ممکن است تمام شود. همچون فوتبال بازی، کفتر بازی، زن بازی، ورق بازی و... و با <گرایی> که دال بر غیر انتخابی بودن و درونی، روانی، عاطفی و احساسی بودن است فرق دارد.

از طرف دیگر معلوم نیست د. ساتیر بر چه اساسی همجنسگرایی را یک گرایش نمی داند؟ همجنسگرایی همان سکسوال اورینتیشن (یعنی گرایش جنسی) هست و خود آقای آشوری هم اورینتیشن را معادل جهت یابی و جهت گیری ترجمه

کرده اند. از آن گذشته گرایش جنسی به این معنی است که فرد در درون خود این احساسات را دارد و سمت و سوی کشش و میل جنسی او رو به جنس موافق است و این با هویت جنسی (که ممکن است دروغین باشد) یا عملکرد و رفتار جنسی (که گاهی ممکن است بازی باشد) متفاوت است چه همان طور که گفته شد ممکن است کسی گرایش جنسی درونی به همجنس خود داشته باشد ولی بنا به هر عللی از عملی کردن آن و یا اعتراف به میل خود بپرهیزد و با انتخاب شریک جنسی از جنس مخالف هویت و رفتاری مغایر با گرایش درونی خود انتخاب کند. و این فرق بین گرایش جنسی (که انتخابی نیست) با رفتار و هویت جنسی (که انتخابی است و فرهنگ و شرایط اجتماعی در آن مؤثرند) را نشان می دهد. دگر جنسگرایی اجباری که در بسیاری جوامع از جمله در کشور ما اعمال می شود و در نتیجه فشارهای اجتماعی، حکومتی و خانوادگی همجنسگرایان را مجبور به ازدواج با جنس مخالف می کند نمونه بارزی از این گفته فوق است. پس نتیجه می گیریم که همجنسگرایی دقیقاً یک گرایش است حال چه طرف بخواهد و یا نخواهد چون ممکن است آن را در درون خود سرکوب کند اما همان طور که گفته شد توان تغییر آن را ندارد. پس لغت <بازی> بیشتر براننده کسانی است که رفتار و هویت جنسی ای مغایر با میل و گرایش درون خود انتخاب می کنند تا همجنسگرایانی که گرایش خود را شناخته، قبول کرده، آن را به عنوان هویت جنسی خود پذیرفته و برای به دست آوردن حقوق خویش مبارزه می کنند. بی جهت هم نیست که بسیاری از همجنسگرایان به کسانی که بدون شناخت گرایش درونی خویش و پذیرش آن، صرفاً به سکس با همجنس مبادرت می ورزند را همجنس باز می خوانند.

البته خود د. ساتیر هم ظاهراً این را به شکل دیگری قبول دارد چه می نویسد: ".... همینگونه نیز در باره همجنس خواهان صدق می کند، که گاه ابتدا حتی مدتهای زیادی روابط جنسی با یک جنس مخالف دارند و آنگاه در یک نبرد درونی سرانجام به خواست واقعی خویش تن می دهند." همین گفته خود اعتراف به این امر است که آن میل و کشش و گرایش درونی که با هزار توی آدمی سرو کار دارد و "از فاکتورهای بیولوژیک، اجتماعی، تربیتی، فرهنگی، روانی و فردی و در یک تأثیر متقابل کمپلکس (پیچیده) و ناخودآگاه" شکل می گیرد و آدمی را دارای این یا آن گرایش می کند، خارج از قدرت انتخاب فرد است؛ پس طبق تعریف خود ایشان هم گرایش جنسی انتخابی نیست و دقیقاً به همین دلیل هم هست که کلمه همجنسگرایی مناسب ترین کلمه است و با به کار بردن این کلمه فرد می گوید که من این گرایش و جهت گیری جنسی را دارم نه این که آن را انتخاب کرده ام بلکه من این هستم. مبارزه همجنسگرایان برای حقوق اجتماعی خود هم به این معناست که مدل کهنه و تصورات عمومی مبنی بر یک گونه بودن گرایش ها غلط است و جامعه باید شناخت و اطلاعات خود را در مورد مسائل درونی انسان ها گسترش دهد. بر همین اساس مبارزات همجنسگرایان از یک بار قوی فرهنگ سازی و آگاه گری عمومی برخوردار است.

این استدلال د. ساتیر که چون نمی توان "عشق بازی" را "عشق گرایی" خواند پس باید نتیجه گرفت که اصطلاح همجنسگرایی هم غلط است در واقع چیزی بیش از یک خلط مبحث نیست؛ عشق بازی تعریف و بیان رفتار و عمل فرد است نه گرایش درونی او. فردی می تواند با جنس مخالف یا جنس موافق خود عشق بازی کند، چه عشق بازی انعکاسی است از گرایش و میل درونی او نه خود گرایش باطنی، فردی ممکن است در همه گاه و تمام عمل های جنسی خود عشق بازی نکند و مثلاً بنا به خستگی یا.... فقط به سکس ساده (برای ارضای گرایش درون) مبادرت ورزد بدون آن که رفتار خاصی مانند عشق بازی یا معاشقه قبل یا بعد از عمل (که خود نوعی علم و یاد گیری است) را انجام دهد.

از این که بگذریم اگر پیشنهاد "همجنس بازی" درست است معلوم نیست چرا د. ساتیر پیشنهاد نمی کند که از این به بعد باید زنی که به جنس مخالف گرایش دارد زن دگر جنس باز نامید و مردان دگر جنسگرا را زن باز.

د. ساتیر در جایی از دومین قسمت مطلب خود از همجنسگرایان ایران می خواهد که "به اشتباه خود (استفاده از کلمه همجنسگرا) پایان دهند و زمینه ساز اصلاح (!!!) یا سرکوب خوش در آینده نباشند..... زیرا جامعه آنگاه از شما راحت تر می تواند بطلبد، "حال که گرایش است، چرا به گرایش عمومی تن نمی دهی و دگر جنسخواه نمی شوی؟" در بالا توضیح دادم که از آنجا که این گرایش (و کلاً گرایش جنسی انسان ها) درونی است، انتخابی نیست و در نتیجه کنش و واکنش های پیچیده و به قول

ساتیر کمپلکس، شکل می گیرد پس نمی توان آن را عوض کرد اما <بازی> یک عمل است و انتخابی است و می توان آن را کنار نهاد. اگر فرد کفتر بازی، دختر بازی، فوتبال بازی، ورق بازی و... را کنار نهد دچار مشکلات روانی نمی شود، افسرده نمی گردد و این کناره گیری حداقل به آن درجه که سرکوب گرایش درونی باعث لطمات روحی و روانی می شود منتهی نمی گردد. پیشنهاد د. ساتیر به همجنسگرایان ایرانی هر چند که پیشنهادی دوستانه و بار حمایتی دارد اما صحیح نیست و امیدوارم روشنگران جنسی به این مهم توجه کنند و ناخواسته بار همجنسگرایان را سنگین تر نکنند.

کاربرد کلمات همجنسگرا و همجنسگرایی یک بار و مفهوم دیگری هم دارد و آن این که حاملان این گونه گرایش های جنسی که در نتیجه اینترنت و دسترسی به اطلاعات، دیگر نمی خواهند به سرنوشتی که جامعه و مذهب در طی قرون برای شان رقم زده تن در دهند و میخواهند زندگی و سرنوشت خود را آگاهانه و امروزی همچون همتایان خود در جوامع آزاد و دمکرات رقم زنند. از آنجا که تلاش ها و مبارزات همجنسگرایان کشور از خصلت آگاهگرانه و روشنگری برخوردار است، در خدمت گسست جامعه از سنت های کهنه و حرکت آن به سمت مدرن شدن می باشد و بر همین اساس باید از طرف همه کسانی که در فکر فردای بهتری برای ایران هستند جدی گرفته شده و مورد حمایت قرار گیرند و کمترین و اولین قدم، ارائه تعریف درست همراه با اصطلاحات صحیح از گرایش های جنسی همجنسگرایان و توضیح آن برای جامعه است.

فاکت های علمی در رد بچه بازبودن همجنسگرایان

اقلیت ها از هر نوعی که باشند در اکثر جوامع با بدبینی به آنها نگاه می شود. گاهی یک مورد خطا از یک نفر را به کل آن جامعه اقلیت نسبت می دهند و یا یک شایعه را در قالب سند جا می اندازند، هزار و یک شایعه در موردشان نقل قول می کنند که متأسفانه به مرور زمان به ذهنیت بسیاری از مردم تبدیل می شوند. وضعیت افغان ها در ایران و برخورد زشت بسیاری از مردم ناآگاه با آنها، پیشداوری قدیمی در مورد سیاهپوستان در آمریکا که همه مردان سیاهپوست به زنان سفید پوست تجاوز می کنند، در اروپا پناهندگان بخصوص آنهایی که از خاورمیانه هستند همه تروریست و یا انگل اقتصاد آنها معرفی می شوند، پیشداوری در باره یهودیان و... همه از این نمونه ها هستند. پیشداوری در باره اقلیتها چه جنسی و چه قومی. پیشداوری، تعصبات و دادن صفت های زشت به همجنسگرایان و وارد کردن اتهامات به آنها در جامعه امروز ما را باید در همین چارچوب تهمت های بی روا و ناشی از عدم شناخت و بر اساس تعصب تعریف کرد. اتفاقاً باید گفت که یکی از سخت ترین و در عین حال مهمترین بخش مبارزه همجنسگرایان نه تنها در ایران بلکه در کل جهان همین امر روشنگری و افشا کردن پیشداوری ها و برداشت های غلط در باره همجنسگرایان است. به همین دلیل همه ما باید این موضوع را جدی بگیریم و تا آنجا که می توانیم در زدودن کج فهمی ها و اصلاح برداشت های غلط بکوشیم آن وقت خواهیم دید که بسیاری از مردم مشکلی در حمایت از همجنسگرایان و حقوق شان نخواهند داشت.

یکی از اتهاماتی که دیگران به همجنسگرایان وارد می کنند (با هدف نفی حقوق آنها) این است که همجنسگرایان کودک آزاری می کنند و به بچه ها تجاوز می نمایند و در نتیجه تهدیدی جدی بر علیه سلامت و امنیت کودکان به حساب می آیند. جالب این که در زمان های دور وقتی بحث حقوق همجنسگرایان در آمریکا مطرح شد، تعدادی از مخالفان متعصب گروهی تشکیل داده و آن را گروه "محافظت از کودکان" نام نهادند. همین امروز هم گروههای متعصب مذهبی مسیحی در غرب صدها سایت در باره کودک آزاری همجنسگرایان اداره می کنند تا آگاهانه با ادامه شایعات به برانگیختن افکار عمومی بر ضد همجنسگرایان دست یابند. بد نیست بدانید که نیروهای مذهبی متعصب که با ظاهر حفظ اخلاق جامعه با همجنسگرایان و حقوق آنها مخالفت می کنند خود با بی اخلاق ترین روش ها، داده های علمی را نادیده گرفته و همچنان شایعه سازی می کنند و برای تضییق حقوق همجنسگرایان زور می زنند.

اما فاکت های مبتنی بر تحقیقات علمی و بی طرفانه همه دال بر آن دارند که هیچ سند و مدرکی دال بر این که همجنسگرایان در درصد بیشتری از دگرجنسگرایان کودک آزاری می کنند یا به بچه بازی رو می آورند وجود ندارد. در سال ۱۹۷۸ روانشناسی بنام نیکولاس گروث (Nicholas Groth) در مورد ۱۷۵ مرد متهم به تجاوز به کودکان که پرونده آنها جهت دریافت نظر کارشناسانه روانشناسی، به او رجوع داده شده بودند، دست به تحقیق زد. در این تحقیقات مشخص شد که حتی یک نفر همجنسگرا در بین این ۱۷۵ نفر وجود ندارد. همه این افراد یا دگر جنسگرا بودند و یا پدوفیل هایی که هیچ علاقه ای به رابطه جنسی با بزرگ سالان ندارند.^۱

این دکتر محقق نتیجه گیری می کند که مردان دگرجنسگرا تهدید جدی تری بر علیه کودکان خرد سال هستند تا مردان همجنسگرا. او همچنین به همراه یکی از همکاران خود، در تحقیقاتی نشان دادند که رابطه ای بین کودک آزاری و ستم و تجاوز جنسی به کودکان با موضوع همجنسگرایی وجود ندارد. از آن مهمتر هیچ مدرکی در مورد تجاوز لژیون ها به دختر بچه گان در دست نیست و علاوه بر آن، اکثر مطلق مردانی که به پسر و دختر بچه گان تجاوز می کنند دگرجنسگرا هستند.^۲

در همان سال ۱۹۷۸ محقق دیگری بنام دیوید نیوتن (David Newton) در پی جستجوهای خود در ادبیات علمی نتیجه گیری کرد که هیچ دلیل و مدرکی دال بر رابطه بین همجنسگرایی و سکس با کودکان وجود ندارد و اگر فردی با گرایش همجنسگرایی به کودکان دست درازی کند، عمل او را باید نوعی رفتار پیشامدی تلقی کرد.^۳

در سال ۱۹۸۸ یک محقق کانادایی بنام کورت فروند (Kurt Freund) در مؤسسه The Clarke Institute of Psychiatry in Toronto دو گروه از مردان دواطلب را مورد مطالعه قرار داد و بعداً نتیجه گیری کرد که واکنش مردان

همجنسگرا در برابر انگیزش جنسی از سوی پسر بچه گان بیشتر از انگیزش مردان دگرجنسگرا در برابر انگیزش جنسی دختر بچه گان نیست^۴. او بعدها نوشت که کودک آزاری و تجاوز همجنسگرایان به کودکان افسانه ای بیش نیست^۵.

در سال ۱۹۹۲ دو پزشک آمریکایی در ایالت کلرادو که از ادعاها و سندهای ارائه شده توسط مذهب‌یون متعصب مبنی بر دست درازی همجنسگرایان به بچه ها و کودکان خردسال در آن ایالت شوکه شده بودند، تمام آن اسناد و مدارک ارائه شده به اداره پلیس و بیمارستان کودکان را یک به یک مورد بررسی دقیق قرار دادند. مطالعات آن دو یک سال طول کشید و از ۲۶۹ پرونده ارائه شده تنها به دو مورد برخوردند که خلافکاران ممکن است همجنسگرا باشند. و در عوض ۲۶۷ مورد خلاف کاران همه مردان دگرجنسگرا بودند. این دو پزشک بعداً نتیجه گیری تحقیقات خود را این طور اعلام کردند که خطر کودک آزاری جنسی توسط یک گی یا لژیین بین صفر و ۳٫۱ دهم است و خطر کودک آزاری جنسی توسط یک غیر همجنسگرای پدر یا قوم و خویش نزدیک ۱۰۰ برابر بیشتر است^۶.

هفت سال پیش در تحقیقاتی مشابه (در سال ۱۹۹۸) دکتر ناتانیال مک کوناگی (Dr. Nathaniel Mc Conaghy) به این نتیجه رسید که همجنسگرایی را نباید با پدوفیلی (بچه بازی) قاطی کرد. او در صفحه ۲۵۹ کتاب خود نوشت "مردی که به عمل جنسی با کودکان زیر سن بلوغ و یا تازه به بلوغ رسیده دست میزند، در واقع هیچ علاقه و تمایلی به سکس با مردان یا زنان بالغ ندارند."

تحقیقات علمی همچنین به هیچ سند و مدرکی دال بر این که همجنسگرایان نسبت به دگرجنسگرایان، از قدرت تعقل، قضاوت و رفتار مناسب در محل کار و یا با زیر دستان خود برخوردار نیستند، دست نیافته اند. مثلاً هیچ سند و مدرکی وجود ندارد که مردان همجنسگرا در ادارات از قدرت و موقعیت خود سوء استفاده کرده و برای کامجویی جنسی به افراد زیر دست خود فشار می آورند. این در حالی است که تعداد مدیران دگرجنسگرا که به زنان و دختران زیر دست خود در محل کار برای برقراری رابطه جنسی فشار می آورند، بسیار زیاد است.

روانشناسانی که به موضوع نیاز جنسی انسان ها پرداخته اند اعتراف می کنند که هیچ فاکتور روانی خاصی در همجنسگرایان وجود ندارد که بر اساس آن بخواهیم ادعا کنیم که همجنسگرایان از قدرت کمتری برای کنترل نیاز جنسی خود برخوردارند. از آن گذشته گرایش جنسی همجنسگرایانه نه بیماری و اختلال روانی است و نه به موضوع توانایی روانی فرد ربط دارد. همجنسگرایان در زندگی روزانه خود؛ در خیابان، محل کار، درس و در همه جا هستند و اختلاف کارکردی و رفتاری در این جاهای عمومی در بین انسان ها ربطی به همجنسگرا یا غیر همجنسگرا بودن افراد ندارد.

واقعیت این است که درصد مردان غیر همجنسگرا که به زنان و دختران تجاوز می کنند و همین طور مردان غیر همجنسگرا که به تجاوز جنسی کودکان و خرد سالان دست می زنند خیلی بیشتر از درصد افراد تجاوز کار در بین همجنسگرایان است اما آیا وجود دگرجنسگرایان تجاوز کار دلیلی بر بد بودن دگرجنسگرایی است؟ آیا از تجاوز یک دگر جنسگرا به کودکی می توان نتیجه گرفت که همه دگرجنسگرایان به کودکان تجاوز می کنند؟ مسلماً نه. آیا اسناد و مدارک وسیعی که نشان دهنده تجاوز پدران دگر جنسگرا به دختران خردسال خود مبنای غیر قانونی کردن دگر جنسگرایی قرار می گیرد؟ نه. به همین شکل هم چنانچه همجنسگرایی دست به تجاوز به خردسالان بزند نباید عمل خطای او را به حساب همه همجنسگرایان گذاشت و نتیجه گرفت که همه همجنسگرایان این گونه هستند. کسانی که چنین نتیجه گیری هایی می کنند اگر ناآگاه نباشند تنها یک هدف را دنبال می نمایند و آن پنهان گیری برای ادامه ستم به همجنسگرایان و نادیده گرفتن حقوق آنهاست.

تجاوز و ستم به کودکان عملی زشت و غیر اخلاقی است ولی متأسفانه هر روز تعدادی از کودکان نه تنها در کشور ما بلکه در همه کشورها مورد تجاوز و تعدی واقع می شوند. و باید فرد مرتکب چنین عملی طبق قانون محاکمه شود. تحقیقات صورت گرفته در آمریکا نشان می دهند که دختر کودکان ۸۰ درصد کودکان مورد تجاوز قرار گرفته را تشکیل می دهند که خطا کاران همه دگرجنسگرا هستند. از ۲۰ درصد باقی مانده بخش بزرگی از متجاوزان را افراد پدوفیل تشکیل می دهند که ربطی به همجنسگرایان ندارد. با این همه متعصبان این همه اسناد را نادیده گرفته و اتهامات بی پایه مبنی بر بچه بازی همجنسگرایان را همچنان تکرار می کنند. نمونه بارز این افراد فرد روانشناسی بنام پؤل کامرون (Paul Cameron) که مطالب زیادی در باب دست درازی همجنسگرایان به کودکان خردسال منتشر کرد و نهایتاً به دلیل پخش شایعات نادرست و عدم پایبندی به اخلاق

پزشکی، در سال ۱۹۸۳ از انجمن روانشناسان آمریکا اخراج گردید. او همچنین از شهادت در دادگاه فدرال آمریکا ممنوع شده و چهار سایت عمده حرفه ای روانشناسان از چاپ مطالب او خودداری می کنند. با این همه مسیحیان دست راستی متعصب نوشته ای او را در سطح وسیعی پخش می کنند (باز هم ما همجنسگرایان را بی اخلاق می دانند).

پانوشته ها:

1. Groth & Gary, 1982, p. 147
2. A. Nicholas Groth and H. Jean Birnbaum, "Adult Sexual Orientation and Attraction to Underage Persons," *Archives of Sexual Behavior*, 7(3), 1978, pp. 175-181.
3. David E. Newton, "Homosexual Behavior and Child Molestation: A Review of the Evidence," *Adolescence*, vol. 13, no. 49, Spring 1978, pp. 29-43.
4. Kurt Freund, Robin Watson, and Douglas Rienzo, "Heterosexuality, Homosexuality, and Erotic Age Preference," *The Journal of Sex Research*, 26(1), Feb. 1989, pp. 107-117.
5. Kurt Freund and Robin Watson, "The Proportion of Heterosexual and Homosexual Pedophiles Among Sex Offenders Against Children: An Exploratory Study," *Journal of Sex & Marital Therapy*, 18(1), Spring, 1992, pp. 34-43, at p. 41.
6. Carole Jenny, Tom Roesler, and Kimberly Poyer, "Are Children at Risk for Sexual Abuse by Homosexuals?," *Pediatrics*, 94(1), July 1994, pp. 41-44.

اخلاق چیست و تفاوت اخلاق فرمایشی با اخلاق پویا کدام است

ساویز شفائی

اخلاق زمانی سازنده است که آگاهانه و متکی بر اطلاعات درست و دقیق و در ارتباط با زمان و مکان و موضوع داوری باشد. اخلاق زمانی ارزشمند است که در ترفیع و تأکید ارزشهای انسانی به کار رود. اخلاق زمانی پویا و ماندگار است که کاربرد آن در درازمدت به بهسازی و بهزیستی بیانجامد.

اخلاق پویا در خدمت محافظت گروهی ویژه و یا برای لطمه زدن و یا نادیده گرفتن حق و آزادی دیگر گروه‌ها به کار نمی‌رود. اخلاق اگر که بر پایه فرضیات، کلی بافی، اغراق و افراط‌های ذهنی است به کج فکری می‌انجامد. اخلاق فرمایشی اگر در دفاع از دیدگاه محدود گروهی غالب و یا فرصت طلب باشد دیگر اخلاق نیست بلکه بهانه‌ای برای انحصاری کردن دستور العمل‌هایی است که بی‌عدالتی را می‌گستراند.

دستورهای سنتی و مذهبی که دلالت و قضاوت خود را بر پایه حدیث و روایات و شواهدی از زمان و مکانی بی‌ارتباط به واقعیات امروز قرار دهند، کاربردی برای زمان حاضر ندارند. در شناخت و بررسی همجنسگرایی به جای به کارگیری بهانه و توجیحات پوسیده و جمع بندی‌های کور کورانه و اطاعت از باورهای کهنه (که به ریا اخلاق خطاب می‌شوند) نیاز به اخلاقی پویا، کنجکاوی و پژوهش و عدالت و صداقت است.

شاید در تکرار متداول‌ها و در درج‌زدن در رایج و معمول و سنتی سهولتی باشد. شاید در همصدایی با عوام و عام پسندانه امنیتی باشد، اما رشد اجتماعی و سیاسی نیازمند چالش و ارزیابی نظام‌های کهنه است. در مسئولانه برخورد کردن و رفتار نمودن نیاز به شهامت سیاسی و جسارت اخلاقی است. برای منطقی و عادل بودن لازم است که پیش‌داوری‌ها و باورهای کهنه را مرور کرد و اگر کاربرد و معنی ندارند به کنارشان گذارد.

لازمه خوش‌اندیشی و عدالت، مقابله با جهل و کج فکری و تعصب هاست. موانع مذهبی و اخلاقی شناخت ارتباط‌های عاطفی و جنسی را مشکل می‌کند و آنها را در محدوده خصوصی، و شرم‌آورها و ناگفتنی‌ها جای می‌دهد. خشونت بر علیه همجنسگران باعث می‌شود که حضور و آشکاری اجتماعی آنان محدود مانده و جر نمونه‌های افراطی و اغراق شده مدل‌های محسوس برای قضاوت کمیاب باشد. باورهایی که بر اساس کم‌دانستن، فرار از دانستن و یا زشت‌انگاشتن و وقیح‌پنداشتن است افراد را به تعصب و ناآگاهی سوق می‌دهد. آنگاه که تنها خشونت‌های جنسی به شماره می‌آید و ارتباط و گرایش و تمایل و همبستگی‌های عاطفی و دلبستگی‌ها نادیده می‌ماند. قضاوت بر ملاک اطلاعات محدود و گمراه‌کننده است و دلالت و رفتار نشانه انحراف فکری. از اساسی‌ترین اصول برای درک همجنسگرایی، متمایز دانستن و متفاوت شناختن آن از "همجنس‌بازی" است. پسوند "بازی" دال بر همبازی بودن نیست بلکه نشانه از بازی بزرگ غالب با بازیچه مغلوب را دارد. همجنس‌بازی در گروه بهره‌کشی جنسی است. "همجنس‌بازی" با پدیده "بچه‌بازی" (بهتر بگوییم کودک‌آزاری) متعلق به فرهنگ تجاوز، اغوا، وسوسه و بهره‌کشی جنسی است. در عمل جنسی از انتخاب و اختیار دوجانبه نشانه‌ای نیست و قربانی "بازیچه" قرار گرفته و حق و احترام و منزلتی ندارد.

"همجنس‌بازی" چون دیگر خشونت‌های جنسی گاه با اجبار، ناچاری، تسلیم به خواسته غالب و سر فرود آوردن در مقابل تجاوزگر و حتی با حضور رفتارهای خشونت‌آمیز است. شناخت و مقابله با خشونت، آزار، آسیب، تجاوز و بهره‌کشی‌های جنسی لازم است. این شناخت شاید کمک کند که ما آنرا با "گرایش" یکسان نشماریم.

همجنسگرایی متکی بر گرایش و ارتباطی سالم، و با تأکید بر تصمیم و انتخاب آزاد و دوجانبه است. همجنسگرایی رابطه ایست که عادلانه، آگاهانه، آزادانه و مشتاقانه است. دو فرد با آگاهی از گرایش خود با قبول مسئولیت در مقابل یکدیگر، و با شور و شوق رابطه برقرار می‌کنند. لذت، لذتی متقابل است و نه بهره‌کشی لذت‌ستان از لذت‌دهنده. گرایش زمانی سالم است که به آزار و آسیب روانی، جسمانی، احساسی، بیولوژیکی و یا بهداشتی (اشاعه آگاهانه بیماری مقاربتی) منجر نمی‌شود. گرایش زمانی در سلامت می‌ماند که به بازی قدرت و کنترل و غلبه و مالکیت قدرتمند بر مغلوب منجر نمی‌شود. گرایش زمانی سالم است که

در محدوده سنتی اجبارها و نقش های تکلیف شده جنسی (غالب و مغلوب، فاعل و مفعول) نمی ماند. گذایش زمانی قابل دفاع است که شوق آفرین و ارتقاء دهنده است. تن فروشی به دلیل نیاز مالی و بهره کشی جنسی به بهانه تفنن و تجربه در این معادله نمی گنجد. اگر ارتباط و رفتار جنسی منجر به خودآزاری و یا دیگر آزاری شود باید آن را آسیب و آزار خواند. در آن صورت، رفتار جنسی وسیله انجام آزار بوده پس رفتار خشونت و آزار است نه لذت جنسی. من و دیگر همجنسگرایانی که به آگاهی و مسئولیت اجتماعی معتقدیم، آماده مقابله با پرخاشگری های جنسی و آسیب هایی چون کودک آزاری، تجاوز، اشاعه بیماری های جنسی به علت بی مبالاتی هستیم. متأسفانه همجنسگرا ستیزان و متعصبان بیزار از همجنسگرایی، عاجز از درک تفاوت گرایش و آزارهای جنسی بوده و با زشت انگاری های خود هر ارتباطی را در محدوده تجاوز محک زده و نفی می کنند.

عامل دیگری که به همجنسگرا ستیزی کمک می کند، وجود تعاریف سنتی از جنسیت و نقش های متحجر جنسی برای مرد و زن می باشد. اگر دستورالعمل های سنت و مذهب مرد را مالک هویت جنسی زن، رئیس خانواده، فاعلی توانمند در وسوسه و اغوا به شمار آورد و زن را در نقش یک مطیع مرد و موظف و مسئول ارضای نیازهای مرد، و محتاج به او تعریف کند، اگر ارتباط های جنسی در محور بهره کشی مرد و تمکین زن تعریف شود، جایی برای برابری، انتخاب و گرایش باقی نمی ماند. در فرهنگی با نقش های تعیین شده برای زن و مرد در رفتار جنسی، همجنسگرایان ناقض این نقش ها دیده شده و در نظام جنسی ان پذیرفته نمی شوند. مرد همجنسگرایی که نتواند در درازمدت، همراه دگرجنسگرایان به بهره کشی و بازی های جنسی با مفعول زن ادامه دهد تا مردی خود را ثابت کند، و زن همجنسگرایی که تاب نیاورد که گرایش جنسی خود را در قالب ارضای مرد محدود کند، در انحراف از رفتارهای چنین نظامی شناخته خواهند شد.

قسمتی از فراگیری نقش جنسی برای یک مرد نوجوان، متلک گفتن به دختر، دختر بازی، کلفت بازی، جنده بازی و خانم بازی و بالاخره فارغ التحصیل شدن در نقش "مرد خانه" است. همجنس گرایی که خود را در مقام یک تجاوزگر تثبیت نکرده و وظیفه "خطیر" خود را در فرهنگ مردسالار بازی نمی کند خود مواجه با تنبیه و طرد شده و در مقام تحقیر "زن باره" خوانده شده و به او عنوان "اوا خواهر"، بچه خوشگل، و یا مزلف داده می شود. مردی که در مردسالاری به مرتبه جنسی لذت ستان و تجاوزگر نرسد در نزول در این نظام مضحکه و طرد شده و تجاوز به او مجاز می شود. انگشت رساندن، لب گرفتن، دست انداختن و آزار نوجوانی که شکل و شمایل و یا رفتاری "مردانه" ندارد، متأسفانه در دبستان و دبیرستان و کوچه و بازار ناپیدا نبوده و مثال فراوان دارد.

در فرهنگ مردسالار توان و خواهش جنسی زن زمانی ارزش و اعتبار دارد که در خدمت ارضای مرد است. زن آزاده و یا همجنسگرایی که هویت جنسی خود را مایملک مرد و نقش جنسی خود را تمکین و ارضای مرد به شمار نیاورد، در نظام مردسالار، ناقض وظیفه "زنانگی" لقب گرفته، هویت و تمایل جنسی او بی معنا و بی ارزش خوانده شده و طرد می شود. زنی که "مردخواه" نباشد در دنیای مردسالارانه زنی کامل نیست و گرایش او جز شوخی بی اهمیتی به شمار نمی آید. همجنسگرا ستیزی در خدمت مرد سالاری و ستم جنسی به کار می آید. همجنسگرا ستیزی تثبیت کننده قوانین و محظوراتی است که ایفای نقش های جنسی را ضرورت می بخشد و با تأکید و بقای وظایف جنسی تعیین شده کمک می کند. خوار شمردن و آزار همجنسگرایان هشدار است تا زن و مرد در قالب نقش های تکلیف شده خود باقی بمانند و به بازی غالب و مغلوب، فاعل و مفعول، و زن و مرد ادامه دهند و کنترل، غلبه و برتری مرد را حفظ نمایند.

همجنسگرا ستیزی-گریزی، مجموعه سفسطه ها و تحریف و تعبیرهای متعصبانه است. نادیده انگاشتن عواطف گرایش ها و همبستگی ها و تأکید بر تجاوزها و خشونت و نابرابری هاست. همجنسگرا ستیزی-گریزی، فریبکاری و تقلب در شمارش اعداد و آمار است. به بازی اعداد و تفسیر مروارنه و ارائه آن در ذهن همجنسگرا ستیزان نگاهی بیندازیم:

در برابر هزاران میخانه، محل ملاقات، فیلم و ویدئو و کتاب و مجله سکسی، فحشای خانگی و خیابانی که برای دگرجنسگرایان موجود است، همجنسگرایان نیز در تعدادی محدود مشتری بازار جنسی هستند. اما فریبکاران اخلاقی اعداد را معکوس جلوه داده و همجنسگرایان را تنها مصرف کنندگان این بازار معرفی می کنند. در مقابل ده ها کودک آزاری و تجاوز میان دگر جنسگرایان، یکی دو مورد مشابه بین دو همجنس وجود دارد. چرا فریبکاران مبلغ همجنسگرا ستیزی از درک آمار و

ارقام طفره رفته و تأکید دارند که کودک آزاری و همجنسگرایی یکی است؟ چرا به به جای جلوگیری از بیماری ایدز به حمله و محکوم شمردن همجنسگرایان می پردازند و چرا مدعیان اخلاق از یک سوی مخالف وصلت و زندگی پایدار همجنسگرایان هستند و از سوی دیگر آنان را محکوم به ارتباط های ناپایدار می کنند؟ چرا با وجود بالا بودن نرخ طلاق، خیانت و روابط بی فرجام میان دگرجنسگرایان، تنها رابطه همجنسگرایان مورد حمله قرار می گیرد و بی ارزش قلمداد می شود؟ چرا زمانی که دو همجنسگرا با تلاش و تصمیم و برنامه ریزی و مقابله با سیستم قضایی می توانند به خواسته خود برای فرزند داشتن برسند، تصمیم آنان بی ارزش شناخته می شود ولی هزاران بارداری ناخواسته و اتفاقی میان دگرجنسگرایانی که نه قصد و نه توان نگهداری از فرزند را ندارند، طبیعی به شمار می آید؟ چرا منطق و آمار و واقعیت در چشم همجنسگراگرایان نادیده می ماند و ذهن آنان تنها از شعارهای دروغین، خشم و کینه های بی اساس، وحشت های واهی و حدس و فرض و گمان نادرست، اشباع است؟

ایرانیانی که مدعی نوآوری و تازه خواهی هستند، و جز با کامپیوتر بالای ۳۰۰ مگاهرتز و حداکثر شتاب حاضر به کار نیستند و ماشین تحریر را قدیمی و کهنه می دانند، هنوز شعار سنت گرایی و کهنه پرستی می دهند و شناخت و درک همجنسگرایی را تازه و زود وی دانند. چرا مزوران همجنسگرا ستیر، به بهانه "اولویت نداشتن" موضوع همجنسگرایی، مروج تنبلی فکری و اجتماعی و فرهنگی می شوند و دسیسه سکوت را تشویق می کنند؟ چرا مدعیان روشنفکری و آزادی خواهی و حقوق انسانی، از مسئولیت خود طفره رفته و عوام و مذهبیون را مقصر می شمارند؟ خود را خوش فکر می خوانند و متجدد می دانند اما نصیحت می کنند که "ایرانیان" و "مسلمانان" سنت گرا هستند و ظرفیت و شعور درک این پدیده را ندارند. خود را مدافع حقوق همگان خطاب کرده و همجنسگرا را از "همگان" حذف می کنند. خود را حامی آزادی شمرده و خدای را مدافع تعصب و نفرت خطاب کرده و کهنه خواهی را نیاز سیاسی می دانند.

در ایرانی بودن یا غیر ایرانی بودن، مسلمان و یا بی دین بودن، زن و یا مرد بودن نه افتخاری است و نه ننگی. رفتار ما و آنچه که ما به علت و یا به نام هویت اکتسابی و یا انتخابی خود می کنیم می تواند باعث غرور و یا شرم شود.

همجنسگرا بودن و یا دگرجنسگرا بودن و یا هویت قومی، مذهبی و ملی نه دلیل شرم است و نه بهانه افتخار. اما اگر غیر ایرانی به تبعیض بر علیه ایرانی برخیزد، اگر سپید پوست به تحقیر انسانی با پوست تیره بپردازد، اگر مرد زن را ذلیل و ضعیفه بداند، اگر مسلمان خود را برتر و بهایی و یهودی و بی دین را کهنتر و کافر خطاب کند و اگر دگرجنسگرا هویت خود را طبیعی و همجنسگرا را منحرف بشناسد، هویت جنسی، مذهبی، ملی و نژدی سبب خودپرستی و بهانه تحقیر دیگران شده و باعث شرم و ننگ است. در "دگرازاری" نه افتخاری است و نه غروری. نفی دیگران و برتر شمردن خود، شرم آفرین است. انحصاری کردن امتیازات برای گروهی ویژه و دریغ آن از بقیه اقلیت ها، رفتاری ضد اجتماعی، ضد اخلاقی است که باید با آن مقابله کرد. غرور همجنسگرایان، نه غرور به هویت جنسی است بلکه افتخار به بقاء آوردن، سالم ماندن و مسئولانه رفتار کردن در فرهنگی است که اطلاعات دریغ شده، حقوق پامال گردیده و ستیز و آزار و بیزاری در انواع تحقیرها، تبعیض ها و آسیب ها رایج است. غرور همجنسگرایی زمانی معنی دارد که همجنسگرا نه به "هویت جنسی" خود بلکه به رشد، پایداری، سلامت اخلاقی، صداقت و مسئولانه رفتار کردن خود افتخار کند. دگرجنسگرا زمانی می تواند از هویت جنسی خود خرسند باشد که آن را بهانه ای برای آزار و خوار شمردن دیگران نکرده باشد.

همجنسگرایان محتاج دلسوزی، تحمل و یا قبول مشروط نیستند. "دلسوزی" بر حال مفلوک، "تحمل" آن کس که کم ارزش به حساب آمده و "قبول مشروط" به نام مرحمتی و لطفی در حق آنان که در قبولشان تردید است، نشانه های دیگر عدم برابری بوده و بر اساس خود برتر شماری غالب و تحقیر ضمنی اقلیت است. آنچه همجنسگرایان می خواهند، عدالت در قضاوت، مسئولیت در رفتار و سلامت پندار و اندیشه در میان دگرجنسگرایان است. آنچه همجنسگرایان می خواهند خاتمه دادن به وقیح پنداری و زشت انگاری هاست. آنچه همجنسگرایان می خواهند سلامت سازی ذهن های آلوده از حدس و گمان و فرض های

مضر و غلط است. آنچه ما می خواهیم پاک سازی مذهب و سنت از خشونت و کینه است. همجنسگرایان در مقابل رفتار سالم و به دور از خشونت های جنسی خود، امیدوارند که دگرجنس گایان نیز با انتخابی آگاهانه و مسئولانه به گسترش آگاهی و مقابله با تعصب ها بپردازند.

به قول خانم اعظم طالقانی "جنسیت در ایران معنای خوبی ندارد". حق با ایشان است. تا زمانی که جنسیت در محدوده مالکیت و تجاوز و وسوسه و اغوا تعریف می شود، نمی تواند معنای خوبی داشته باشد. تا زمانی که بینش از همجنسگرایی در جوک و متلک و فحش و شوخی خلاصه شود، ما در آلودگی های ذهنی در باره جنسیت و همجنسگرایی درجا خواهیم زد. نواندیشی و دگراندیشی قسمتی از رشد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می باشد. تا زمانی که آسیب های زن ستیزی، ستم جنسی، و همجنسگراستیزی، گریزی، آزاری و بیزاری، نشناخته و نگفته باقی بماند، نمی توان ضرری را که از آن حاصل می شود مهار کرد. بیابید تبعیض و تعصب ها را بهتر بشناسیم. محیط فرهنگی، اجتماعی و خانوادگی خود را التیام بخشیم، گونه گونی انتخاب های افراد و تنوع در هویت ها را احترام بگذاریم. همجنسگرایان قسمتی از اقوام و آشنایان و دوستان و همکاران ما هستند، آسیب به آنان، آسیب به بافت اجتماعی است که دربرگیرنده جنس و رنگ و نژاد و گرایش های متفاوت است.

به امید سالم زیستن.

رد پای همجنسگرایی در تاریخ ایران

عده ای از افراد با خلوص و صداقت اما همراه با محدود بینی و عدم عمقی اندیشی ادعا می کنند که در دوران گذشته تاریخ ایران از جمله در تاریخ باستان همجنسگرایی وجود نداشته و همجنسگرایی در نتیجه معاشرت و نزدیکی تمدن ایران با تمدن های دیگر از جمله تمدن یونانی به ایران راه یافته است. مدعیان چنین نظری به این اکتفا نکرده و از این "تئوری" خود این نتیجه را می گیرند که چون پدیده همجنسگرایی "ایرانی الاصل" نیست پس فرهنگ ایران نمی تواند با همجنسگرایی آشتی کند و آن را بپذیرد.

اما افراد مدعی چنین نظری چندین موضوع عمده را به عمد یا غیر عمد فراموش می کنند. یکی این که همجنسگرایی مسری نیست که در نتیجه معاشرت و نزدیکی اقوام و تمدن ها و افراد از یکی به دیگری منتقل شود. گرایش جنسی انسان ذاتی است که در نتیجه عوامل متعدد و پیچیده شکل می گیرد و در مطالب مختلف همین جزوه بارها با استدلال به این مساله پرداخته ایم. انسان ممکن است در نتیجه محدود بودن اطلاعات و دانش خود، شناختی از گرایش خود نداشته باشد یا در نتیجه نرم های اجتماعی آن را سرکوب کند و هویت جنسی مقبول عامه را برای خود برگزیند اما امکان عوض کردن گرایش درونی خود را ندارد. این گفته را ما از سر خود نمی گوئیم. علم سکسولوژی این را می گوید. تاریخ شناسان و محققانی که در باره تاریخ همجنسگرایی در جوامع قدیمی و در باره قدمت تاریخی وجود این پدیده دست به تحقیقات وسیع زده اند (متاسفانه این گونه کتاب ها نه به فارسی ترجمه شده اند و نه امکان چاپ دارند) بر این باورند که همجنسگرایی و گرایش جنسی و عاطفی به همجنس در همه جوامع انسانی و در طول تاریخ بشر وجود داشته است گیریم که جوامع انسانی با وجود این پدیده در ادوار مختلف و بنا بر فرهنگ و شرایط زیستی خود برخوردهای متفاوتی داشته اند.

موضوع دیگری که مدعیان نبود همجنسگرایی در تاریخ باستان فراموش می کنند این است که گفته های خود را مستند بیان نمی کنند. به بیان دیگر اصلاً کدام تاریخ شناس و جامعه شناس ایرانی بوده که با حوصله به ورق زدن تاریخ در جهت کشف رد پای همجنسگرایی در تاریخ قدیم ایران دست زده است و بعداً به این نتیجه رسیده که همجنسگرایی اصلاً در تاریخ باستان ما وجود نداشته است؟ فراموش نکنیم که همین یک دهه پیش بود که عده ای می گفتند در ایران اصلاً همجنسگرایی وجود ندارد و همین حالا هم هستند کسانی که همجنسگرایی را یک پدیده غربی می دانند بدون آن که تاریخ مبارزات همجنسگرایان غربی و شکل گیری فرهنگ همجنسگرایی و مسیری که جوامع غربی در آشنایی با این پدیده و پذیرش همجنسگرایی طی کرده اند را به درستی خوانده باشند.

سومین مساله این است که گیریم همجنسگرایی در نتیجه روابط و داد و ستد فرهنگی تمدن ایران با تمدن های دیگر وارد کشور ما شده است اما آیا این دلیل قانع کننده ای است که بتوان با استناد به آن به نفی حقوق همجنسگرایان امروز ایران دست زد؟ ما در تاریخ خود روی تخت خوابیدن، روی میز غذا خوردن، کت و شلوار پوشیدن، حقوق زنان، دمکراسی و خیلی چیزهای دیگر نداشته ایم. امروز بخشی از اینها وارد زندگی ما شده اند و برای به دست آوردن بخشی دیگر چه جانفشانی ها که نمی شود. یادمان نرود که متعصبان، جاهلان و دیکتاتورها هم با استناد به این که دمکراسی، آزادی زنان و حقوق بشر غربی است، به تخطئه مبارزات و تلاشهای آزادیخواهان می پردازند.

موضوع دیگری که شاید بد نباشد به آن اشاره کنیم این است که بعضی ها معتقدند که همجنسگرایی کلاً در فرهنگ های غنی که به سطح بالایی از تکامل خود رسیده اند، رشد می کند و در فرهنگ های جوان که قصد گسترش به مناطق دیگر را دارند کمتر امکان رشد می یابد. البته در مورد صحت چنین ادعایی شک و تردیدهایی فراوانی وجود دارد. این را فقط جهت اطلاع خوانندگان آوردیم.

با استناد به تحقیقات محققین خارجی همجنسگرایان و همجنسگرایی در همه ادوار تاریخ و در همه جوامع بوده است و ایران نمی تواند از این قاعده کلی مستثنی باشد. اما با توجه به فرهنگ و شکل زندگی پیشینیان صد البته همجنسگرایی هیچ وقت جدی گرفته نشده و در نتیجه پرداختن به آن در نوشته ها و لوح های تاریخی تقدم نداشته است. با این همه وجود تعداد زیادی اصطلاحات از جمله بغا، حیز یا (هیز)، کنده، کنگ، مآبون، مواجر، شاهد باز، نوخط، جمال پرست، امرد باز، نظر باز،

لوطی، مخنث و... در متون قدیمی ایرانی همه دال بر این دارند که به هر حال چنین روابطی در بین ایرانیان وجود داشته و با توجه به شکل زندگی آن دوران، سطح اطلاعات و دانش و ابزار زندگی و غیره در گذشته های دور نباید توقع داشت که اصطلاحات و واژه های معمول و مرسوم امروزی را به کار برده باشند. همچنین با توجه به سطح رشد جوامع قدیمی نمی توان توقع داشت که روابط دو همجنس و شکل بروز آن و مسائل حقوقی که امروزه برای این گونه روابط مطرح شوند، در ادوار دور هم بایستی چنین بوده باشد. منظور ما این است که بگوییم چنین کششی بوده. نقش مذاهب ایرانی و بعدها ورود اسلام و ضدیت همه اینها با همجنسگرایی را هم نباید از نظر بدور داشت.

روبرت سوریو (Robert Surieu) کتابی دارد بنام "سرو ناز- نوشته ای عشقی در باره تم های اروتیکی در ایران قدیم" Sarve Naz: an essay on love and the representation of erotic themes in ancient iran که در آن می گوید همجنسگرایی نزد ایرانیان همچون یونانیان، امری غیر عادی و ناخوشایند به شمار نمی آمد.

در پهلوی یک اصطلاح کلی برای "انحراف جنسی" وجود دارد: Abaron marzishnih به معنی مرزیدن وارونه و غیر معمول. مرزیدن از اصل اوستایی Maraz می باشد و در اوستا معنی مالیدن می دهد. در بند ۱۲ از یسنا ۵۱ زرتشت آمده: "در سرمای سخت زمستان زرتشت سوار بر ارابه ای به خانه یکی از حکمای محلی می رود اما حاکم از دادن سرپناه به زرتشت سرباز می زند و زرتشت او را دشنام داده و Vaepyo (به معنای غلام باره) خطاب می کند. گفته می شود که این قدیمی ترین اشاره به همجنسگرایی در تاریخ ایران است. اما قدر مسلم این که زرتشت این اصطلاح زبانی را همان لحظه کشف نمی کند بلکه مردم آن روزگار و چه بسا نسل های قبل از آنها پدیده "غلام باره گی" را می شناخته اند که اصطلاحی هم برای آن ساخته اند و خود حاکمی که زرتشت او را با این کلمه دشنام می دهد، معنی آن را می دانسته است.

در بند ۱۱ از فردگرد یک آمده که "مردگایی" را اهریمن برای مقابله با اورمزد پدید آورد. در بند ۳۲ از فردگرد هشت، کننده ی کار دیوپرست و دیو خوانده می شود. طبق بندهای ۲۶ و ۲۷ فردگرد ۳۲ مجازات "فاعل" و "مفعول" که بر خلاف میل خود عمل کرده اند تازیانه خوردن تعیین می شود.

در متون پهلوی بیشتر از اوستا به همجنسگرایی اشاره می شود؛ در "ارداویراز نامه" آمده که در دوزخ ماری به نشیمن گاه مردی وارد و از دهانش خارج می شد و دلیلش را این آورده اند که: "کون مرز کرد و مرد بر خویشتن هشت". البته محققان با توجه به نوشته های بعدی در همین رابطه که در باره همین شخص آمده (وارونه زن کسان را گاد و با چرب زبانی خویش زنان کسان را فریفت و از شوی جدا کرد....) نتیجه می گیرند که منظور این قسمت مرد همجنسگرا نیست بلکه مردی است که از عقب با زنان عمل سکس انجام می داده است.

در "روایات داراب هرمزدار" در مورد اهریمن و سکس با همجنس نیز روایاتی آمده است. طبق "روایت امید اشوهیشتان" یکی از سؤالات پرسیده شده از "امید اشوهیشتان" موبد بزرگ قرن چهارم هجری این است: "کسی که خیتودث (ازدواج با محارم) کند و سپس کون مرز کند، داوری عمل وی چگونه بود؟" و موبد جواب می دهد: "هر که کون مرز کند مرگ ارزان است اما گر درمانده زاری و توبه کند آنگاه عفو می شود."

در ادبیات پهلوی در باره همجنسگرایی صحبت به میان آمده، بخصوص در "دادستان دینی" که شامل ۹۲ پرسشی است که از "جوان جم" موبد قرن سوم هجری می شود.

در دین زرتشت با همجنسگرایی مخالفت شده و برای همجنسگرایان مجازات سنگینی از جمله اعدام در نظر گرفته شده است اما این طور به نظر می رسد که موبدان و پیروان زرتشت نه بر اعدام این جهانی بلکه بر عقوبتی که خداوند در آن جهان برایشان در نظر گرفته تاکید بیشتر کرده اند.

بعد از این تاریخ دیگر اشاره به همجنسگرایی در کتاب ها و ادبیات ایران بوفور دیده می شود از جمله در "سلوک الملوک"، "مروج الذهب"، "تاریخ الوزرا"، "صاح الفرس"، "دیوان سنائی"، "تاریخ بیهقی"، "رساله دلگشا"، "کیمیای سعادت"، "مثنوی"، "گلستان" و.... که از آن می گذریم.

در بررسی تاریخی همجنس خواهی یک موضوع بغایت مهمی را نباید فراموش کرد و آن این که در ادبیات و تاریخ نه تنها ایران بلکه ملل دیگر نیز همین طور، بیشتر روابط جنسی یک مرد بالغ با یک نوجوان بدون ریش و سبیل و به عبارتی بچه

بازی (پدوفیلی) نقش و نگار شده و این ربطی به موضوع همجنسگرایی و خواسته های همجنسگرایان که تنها در این دهه های اخیر مطرح شده اند، اشتباه گرفته نشود. همجنسگرایان با بچه بازی و پدوفیلی کاملاً مخالفند و هر گونه سوء استفاده جنسی (و غیر جنسی) از کودکان و افراد نابالغ را مردود می دانند. منظور ما از آوردن مثال های تاریخی این بوده که نشان دهیم گرایش به همجنس وجود داشته است. همجنسگرایی بمعنای عشق و علاقه و احساس و گرایش دو انسان عاقل و بالغی است که بنا به نیاز و بر اساس اختیار طرفین به هماغوشی برقراری رابطه با هم رو می آورند. و در صد سال گذشته است که همجنسگرایان توانسته اند با مبارزات و روشنگری خود ثابت کنند که احساس و عشق آنها با بچه بازی و کودک آزاری متفاوت است و خواستار به رسمیت شناختن حقوق خود شده اند. پس صحبت ما از روابط جنسی دو همجنس در تاریخ به معنای تأیید بچه بازی و اشعار و نمادهای مختلف بیانگر آن در ادبیات و تاریخ گذشته نیست. صحبت این است که در آن زمان ها آن سطح از آگاهی و دانش وجود نداشته که بشریت امروز به آن رسیده. مساله این است که چنین احساسی وجود داشته گیریم به غلط مورد استفاده قرار گرفته یا فقط بخش غلط و نادرست آن برای ما باقی مانده.

بله، همجنسگرایی و همجنسگرایان هیچ وقت به شکل مدرن امروزی که چندین دهه است در جوامع غربی جا افتاده، در جامعه ما مورد قبول و جا افتاده نبوده است ولی ریشه آن را باید در همان جایی جستجو کرد که چرا با این همه تاریخ هزاران ساله، هنوز ایران یک کشور جهان سومی است، چرا در حالی که ایران هرگز به معنای کامل کلمه مستعمره نبوده اما حتی به اندازه کشورهای تا همین اواخر مستعمره آفریقایی هم دمکراسی ندارد، چرا با صد سال مبارزه مشروطه خواهی هنوز سانسور و زندانیان سیاسی و ایرانی تبعیدی داریم، چرا با این همه پول نفت این همه گرسنه در کشور داریم، چرا با این همه سطح بالای سواد در بین ایرانیان اما تعداد کسانی که وارد مبارزه برای آزادی و دمکراسی می شوند همیشه به آن اندازه نبوده که کفه ترازو را به نفع ازادیخواهان سرزیر کند؟ و... پس دلیل نبود گفتمان مربوط به همجنسگرایی نه عدم وجود همجنسگرایان بلکه به ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی رشد نایافته جامعه ما مربوط می شود و در حرکت برای ساختن یک ایران مدرن طبعاً گفتمان های تازه باید امکان مطرح شدن را بیابند تا بتوانند به مصاف سنت ها و نابرابری های موجود بروند.

در پایان ذکر یک مساله مهم را لازم می دانیم. بعضی از دوستان معتقدند که ما هنوز نتوانسته ایم مسائل و مشکلات ساده تر زندگی از جمله برابری زنان، حق تشکیل سندیکا برای کارگران، آزادی اقلیتهای مذهبی و قومی و... را حل کنیم پس بهتر است که ابتدا به این چیزها برسیم و بعداً همجنسگرایان حقوق خود را مطالبه کنند. چنین رهیافتی به مساله نقض غرض است. چرا که همه این خواسته ها و همین طور خواسته حقوق و آزادی همجنسگرایان همه در چارچوب آزادی، دمکراسی و حقوق بشر می گنجند و حرکت برای آنها یعنی حرکت و تلاش برای ساختن یک جامعه و کشور مدرن با ساختارها و فرهنگ انسانی و امروزی. نمی توان خواسته های حقوق بشری را درجه بندی کرد و یکی را بر دیگری اولویت داد. اگر قرار است زنی آزادی و برابری حقوق داشته باشد، یا کارگری حق تشکیل اتحادیه یا یک کرد حق سخن گفتن و تحصیل به زبان مادری خود را بیابد، همین زن یا کارگر یا کرد نیاز جنسی هم دارد که باز بخشی از حقوق بشر او محسوب می شود. و چه بسا همین زن یا کارگر یا کرد همجنسگرا هم باشد. از آن گذشته سرکوب جنسی تأثیرات خیلی مخرب تری بر روح و روان انسان دارد تا محروم بودن از داشتن سندیکا یا صحبت بزبان مادری. همجنسگرایان قشر و گروه و تافته جدا بافته ای از اقشار مختلف نیستند؛ به هر حال آنها در بین مردم، بخشی از همین مردم و در همه جا هستند. بعضی از همجنسگرایان کارگرند، زنان خانه دارند، پزشک اند، دانشجو اند، اقلیت قومی، مذهبی اند، سربازند، مغازه دارند، کارمندند، رفتگر خیابان اند، سهامدارند و....

دفاع از مطالبه حقوق همجنسگرایان جزئی از مطالبات اقشار مختلف این ملت است که عقب افتاده اند و در طرح مطالبات باید از حضور همه اقشار و خواسته ها دفاع شود تا نیروی تحول خواهی بسط و گسترش یافته، قوام یابد و طرحی نو دراندازد.

روابط بین جفت های همجنسگرا الگویی برای زوج های دگر جنسگرا

تا کنون تصور عمومی بر این بوده که روابط همجنسگرایان همه موقتی، کوتاه مدت و خالی از بار و ارزش معنوی است. اما باورمندان به چنین گفته هایی از پرداختن به علل و ریشه های موقتی و کم دوام بودن روابط جفتهای همجنسگرا طفره می رفتند.

هر چه شرایط زندگی همجنسگرایان مساعد تر باشد، هر چه حقوق آنها در قوانین، محل کار، تحصیل، محلات سکونی و... بیشتر محترم شمرده شود به همان اندازه هم روابط جفت های همجنسگرا از بار مسئولیت و تعهد برخوردار می شود و تجارب و الگوهای بسیار مثبتی هم برای یادگیری جفت های دگر جنسگرا بیار می آورند.

جان گوتمن (Jon Gottman) پروفیسور روانشناسی بازنشسته دانشگاه واشنگتن و روبرت لونسون (Robert Levenson) پروفیسور روانشناسی دانشگاه برکلی کالیفرنیا با هم به تحقیقی در باره روابط بین جفت های همجنسگرا دست زده اند که تمام برداشت ها و ادعاهای کلیشه ای در باره روابط بین همجنسگرایان را به چالش می کشد. نتیجه این تحقیقات اخیراً در مجله "ژورنال همجنسگرایی" (Journal of Homosexuality) منتشر شده است. آدرس وب سایت:

<http://www.haworthpressinc.com/web/JH>

برای انجام این تحقیقات ۸۰ جفت (۴۰ زوج دگر جنسگرا و ۴۰ جفت همجنسگرا) از زاویه های مختلف از جمله درجه خشنودی از رابطه خود، سطح درآمد و تحصیل با هم مقایسه شده اند. چهل جفت همجنسگرا شامل اینها می شده: ۱۲ جفت گی که از روابط خود راضی هستند، ۱۰ جفت گی ناراضی از روابط خود، ۱۰ جفت لزبین راضی و خشنود از رابطه خود و ۸ جفت لزبین ناخشنود از رابطه خود.

و در مورد چهل جفت دگر جنسگرا، ۲۰ جفت راضی و خشنود از رابطه خود و ۲۰ جفت ناخشنود از رابطه خود برای شرکت در تحقیقات انتخاب شده بودند. آنچه که این تحقیق را با اعتبارتر می کند این است که در انجام این تحقیقات تنها به جواب هایی که شرکت کنندگان به سئوالات داده اند اکتفا نشده بلکه به صورت ویدیوئی هم از همه جفت های شرکت کننده، فیلم برداری شده و در حین بحث و مشاجره هر جفت، ضربان قلب، حالت فیزیکی مثل چشم ها، انقباض ماهیچه ها و شکل نشستن و حرکات آنها هم فیلمبرداری شده و بعداً برای خودشان هم نمایش داده شده اند.

این محققان برای اعتبار بیشتر نتایج تحقیقات خود، همچنین به مدت ۱۲ سال، به جمع آوری اطلاعات و داده ها و اتفاقات در روابط جفت های همجنسگرا دست زده اند که در این مدت ۱۲ ساله، از مجموع ۴۰ جفت همجنسگرا، هفت جفت لزبین و یک جفت گی از هم جدا شده اند. (یعنی حدود ۲۰ درصد)

آقای گوتمن می گوید: "اگر ما این مدت ۱۲ ساله را به چهل سال تعمیم دهیم می شود ۶۴ درصد و به نرخ جدایی و طلاق در بین غیر همجنسگراها که ۶۹ درصد است، نمی رسد."

توجه به ضربان قلب افراد همجنسگرایان و غیرهمجنسگرایان جالب است. جفت های همجنسگرا که با هم اختلاف داشته و از رابطه خود خشنود نبوده اند، ضربان قلب آنها پائین بوده است در حالی که ضربان قلب پائین در بین جفت های غیر همجنسگرا که از رابطه خود راضی و خشنودند، دیده می شده است.

مورد قابل توجه دیگر که در این تحقیقات به دست آمده نیز جالب است. گوتمن می گوید: "جفت های همجنسگرا صادق تر از جفت های غیر همجنسگرا هستند. آنها واضح و علنی از سکس و اهمیت اعتماد به هم و خیانت نکردن حرف می زدند. در حالی که در طول ۳۱ سال مطالعه روابط زوج های غیر همجنسگرا چنین چیزی دیده نشده است. زوج ها و جفت های غیر همجنسگرا به طور واضح و علنی از سکس حرف نمی زنند. در مطالعه فیلم های گرفته شده در این تحقیقات از زوج ها، فهم این که غیر همجنسگراها از چه چیزی حرف می زنند مشکل است، آدم واقعاً نمی فهمد که اینها چی دارند به هم می گویند. در حالی که جفت های همجنس در صحبت های خود بلوغ بیشتری نشان می دهند و بدون واهمه به شکلی عادی با هم از سکی صحبت می کنند."

جان گوتمن می افزاید: "درجه بلوغ فکری در جفت های همجنسگرا بسیار بالاتر از درجه بلوغ در جفت های دگرجنسگرا می باشد. جفت های همجنسگر برای اصلاح و بهبود روابط خود تلاش بیشتری می کنند و در مقایسه با جفت های دگر جنسگرا، جفت های همجنسگرا از آگاهی و دانش بیشتری در باره برابری و عدالت برخوردارند و آن را در روابط بین خود نیز رعایت می کنند."

جان گوتمن که این روزها ریاست "انستیتوی تحقیقاتی روابط" (Relationship Research Institute) در شهر سیاتل آمریکا را به عهده دارد اضافه می کند: "من فکر می کنم که در ۲۰۰ سال آینده روابط هتروسکشوال ها (دگر جنسگرایان) به نقطه ای خواهد رسید که امروز در روابط بین همجنسگرایان حاکم است."

این دو محقق در تحقیقات و بررسی های اولیه خود در مورد چگونگی حل اختلافات فی مابین در روابط یک جفت همجنس با هم و دو غیر همجنس با هم، از روش ها و مدل های علم ریاضیات استفاده کرده و در نوبت بعدی فاکت ها و عواملی که به رضایت و خشنودی و یا عدم رضایت و جدایی یک جفت منجر می شود، را مورد مطالعه و بررسی قرار داده اند.

اقای گوتمن می گوید: "ما به شیوه های برخورد هر دو گروه دقت کردیم و متوجه شدیم که شیوه برخورد جفت های هر دو گروه بسیار از همدیگر متفاوتند... جفت های هتروسکشوال نقطه شروع بحث و جدل با همدیگر را در یک حال و هوای منفی شروع می کنند در حالی که جفت های همجنسگرا بحث و اختلاف خود را با مزاح و شیوه های مهربانانه آغاز می کنند. جفت های همجنسگرا در بحث و جدل های خود کمتر حالت تحکم و تسلط خود به دیگری را به کار می گیرند و در عوض مقدار زیادی احساس مثبت توجه به طرف دیگر را چاشنی بگو مگوهای خود می سازند."

"شکل و شیوه ای که یک اختلاف نظر و دعوا در بین یک جفت شروع می شود، مهم است. در روابط هتروسکشوالها، بگو مگوها و دعوها همیشه از یک نقطه منفی شروع می شود و در تحقیقات ما ثابت شده که اگر دعوا از یک نقطه منفی شروع شود، در ۹۶ درصد موارد، بعداً برخوردها تندتر و باز هم منفی تر ادامه می یابند. در حالی که گی و لزیب ها گرمتر و دوستانه تر و کمتر کج خلقی می کنند. می توان این موارد را بارها و بارها در روابط آنها شاهد بود و در نتیجه طرف مقابل، یعنی فرد دوم رابطه منظور و پیام اصلی طرف خود را بهتر درک می کند و مستعد شنیدن حرف های طرف خود می شود. در عوض در بین زوج های غیر همجنسگرا، بحث و مشاجرات و دعوا بیشتر سر قدرت است و در دعوها اکثراً طوری با هم رفتار می کنند که یکی آن دیگری را خرد و مچاله کند و بر حریف تسلط یابد."

از خلال گفته های گوتمن چنین استنباط می شود که در روابط جفت های همجنسگرا "احساس مثبت بر احساس منفی"، غلبه دارد.

"احساسات منفی عامل عمده تری در روابط غیر همجنسگرایان است در حالی که احساسات مثبت در روابط همجنسگرایان قوی تر است."

گفته می شود که شیوه حل اختلاف در روابط زوج های همجنسگرا همانا چسب و سریشمی است که این روابط را پایدار نگه می دارد. گوتمن می گوید: "جفت های همجنسگرا گفتگو در باره یک موضوع مورد اختلاف بین خود را با شیوه و روش مثبتی شروع کرده و در خلال گفتگو هم همان روحیه را ادامه می دهند در نتیجه امکان رسیدن به توافق و حل اختلاف هم راحتتر می شود."

او ادامه می دهد: "نتیجه کلی که از این تحقیقات عاید ما شده این که همه ما باید آن تصویر غالب و عمومی منفی در مورد روابط بین جفت های همجنسگرا را به کنار نهیم و به روابط آنها به عنوان جفت هایی که اهمیت و ارزش زیادی به کانون جفتی خود می دهند، نگاه کنیم. گی و لزیب ها از توان بیشتری برای تشکیل یک رابطه بالغ مساوات طلبانه برخوردارند. داده های به دست آمده همین طور دال بر این دارند که جامعه ما باید نگاه خود را عوض کند و به عشق ارزش و احترام بیشتری قائل شود فارغ از این که این عشق و عاطفه در کجا و بین چه کسانی و با کدام گرایش جنسی متجلی شود."

نفع عمومی ایجاب می کند که دگرجنسگرایان

به آگاهی رسانی در باره همجنسگرایی بپردازند.

فارغ از وضعیت سیاسی حاکم، همه شواهد حاکی از آن است که جامعه و مردم نسبت به موضوعات جنسی کنجکاو بوده و آمادگی برای یادگیری در باره مسائل جنسی، از جمله پدیده همجنسگرایی را دارا هستند. همچنین از برکت اینترنت و روشنگری خود همجنسگرایان، طیف وسیعی از روشنفکران، فعالان سیاسی و گروه های مختلف اجتماعی، دید منفی یک دهه پیش در باره همجنسگرایی و همجنسگرایان را کنار نهاده و در صحبت های خصوصی و در لفافه به حقوق مدنی اجتماعی همجنسگرایان اعتراف می کنند.

هرچند که این دو فاکتور، یعنی آمادگی جامعه و تحول ذهنی روشنفکران، خود قدمی به جلو است ولی کافی نیست چرا که بسیاری از روشنگران اجتماعی، جهت دهندگان افکار عمومی و فعالان عرصه های مختلف حقوقی، در عین اعتراف ضمنی به حقوق همجنسگرایان، اما طرح و مطالبه علنی حقوق همجنسگرایان در شرایط امروز را زودرس می دانند و یا ادعا می کنند که ابتدا باید نظامی دموکراتیک در کشور ایجاد شود و بعد بحث حقوق همجنسگرایان را مطرح کرد. این گونه استدلالات ضعیف، بی پایه و سطحی اند.

سکوت روشنفکران و آگاهگران اجتماعی در باره ظلم و بی حقوقی ای که بر همجنسگرایان روا می شود، با این بهانه که حالا وقت این حرفها نیست، در واقع ماست مالی کردن موضوع با هدف شانه خالی کردن از مسئولیت فردی - اجتماعی خود است تا آسوده سر بر بالین نهند و ضعف استدلالی آن چنان عیان است که کمتر کسی خریدار آن می باشد. واقعیت این است که سکوت روشنفکران و نیروهای فعال اجتماعی تا حدودی از کم دانشی آنها از مساله همجنسگرایی ناشی می شود که خود نشان از آن دارد که روشنفکران و فعالان فرهنگی - اجتماعی ما از حس جوینده گی و پرسشگری کافی برخوردار نبوده و نیستند و نتیجتاً بدنبال کسب دانش و آگاهی از موضوع همجنسگرایی نبوده اند.

علت دیگر بی اعتنایی فعالان فرهنگی اجتماعی ما نسبت به همجنسگرایی و همجنسگرایان، روحیه و منش هموفوبیایی (آگاهانه یا ناآگاهانه) درون آنهاست؛ به این معنی که کلاً روشنفکران و دیگر افراد پر مدعای جامعه ما کلاً همجنسگرایی و گرایش به همجنس را دارای بار ارزشی و اعتباری کمتری نسبت به دگرجنس خواهی می دانند و در نتیجه "به زحمتش هم نمی ارزند" که به کسب اطلاعات در باره آن پرداخته شود. این "کمترارزشی" دانستن همجنسگرایی و گریز و کناره گیری از همجنسگرایان، قبل از هر چیز به ضرر رشد خود فرد و جامعه تمام می شود؛ به شکلی که همجنسگرایان را از علنی کردن خود باز می دارد و برداشت و باور غلط عمومی که گویا همه انسان ها دگرجنسگرا هستند، تعدیل نمی شود و دگرجنسگرایی اجباری هر چه بیشتر ریشه می دواند. سکوت و کتمان درباره همجنسگرایی در بسیاری از مواقع باعث درد و رنج شدید، کدورت ها و جدایی در خانواده ها می شود از جمله هنگامی که فردی در خانواده همجنسگرا باشد و دیگر اعضا خانواده به دلیل ناآشنایی و ناآگاهی از موضوع از توان درک و فهم مساله عاجز مانده و در نتیجه خشم و کینه، قهر و جدایی و نفی و سرکوب هویت جای مهر و دوستی و محبت و دیگر علائق خانوادگی می گیرد.

از طرف دیگر احساس بی مسئولیتی و بی توجهی به رنج و دردی که همین امروز از ناحیه ناآگاهی عمومی متوجه اقلیت ده درصدی همجنسگرایان کشور می شود را روشنگران ما و مدافعان حقوق بشر چگونه توضیح می دهند و به چه دلیل از مسئولیت روشنگری و آگاهی رسانی خود شانه خالی می کنند؟

این همجنسگرا گریزی تبلور همان چیزی است که هموفوبیا (ترس، وحشت، گریز و سکوت در باره همجنسگرایی و بی رغبتی به کسب آگاهی در باره آن) نام دارد. امروزه در غرب اطلاق هموفوب بودن (به معنای ترس و گریز و کینه از همجنسگرایی و همجنسگرایان و مخالفت با آنها) به یک نفر نوعی فحش سیاسی فرهنگی تلقی می شود اما روشنفکر سیاسی / اجتماعی - فرهنگی کشور ما هنوز به آن درجه از "چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار" نرسیده و همچنان

"پوست کلفت" باقی مانده، پس از "مزین شدن" به صفت هموفوب هم باکی ندارد و این جایگاه روشنفکران و روشنگران امروز جامعه ما را می‌رساند که برآستی دردناک است. روشنفکر غربی بر این ادعاست که نسبت به درد و رنج انسان‌ها حساس است و در برابر آن سکوت نمی‌کند، پس اطلاق کلمه هموفوب به خودش را بر نمی‌تابد و به دفاع علنی از حقوق همجنسگرایان می‌پردازد فارغ از این که صاحبان قدرت خوششان بیاید یا نه.

سکوت و کتمان سازی در باره همجنسگرایی با ادعای حقوق انسانی - اجتماعی و شهروندی برابر برای همه انسان‌ها منافات دارد. ادعای حقوق برابر برای همه شهروندان زمانی معنا می‌یابد که از حقوق و مسائل و خواسته‌های همه شهروندان (و گروه‌های اجتماعی) سخن گفته شود.

اگر با دقت به جوامع و کشورهای مختلف جهان نگاه کنیم متوجه می‌شویم هر جامعه‌ای که در باره همجنسگرایی سکوت کرده و همجنسگرایان را به حاشیه رانده، دیگر گروه‌ها و اقشار اجتماعی آن جامعه هم (به دلائلی از جمله مذهب، خواستگاه اجتماعی، زبان، جنسیت و ...) از حقوق خود محروم مانده‌اند. پس تنها راه عدالت اجتماعی و شهروندی طرح مسائل همه شهروندان و گروه‌ها و مقابله با تبعیض بر هر اساسی است.

سکوت و پنهان کاری در باره همجنسگرایی در خدمت ادامه سکسیم، مردسالاری و هتروسکسیسم است چرا که استانداردها و نرم‌های فعلی جامعه تنها به یک نوع گرایش جنسی اعتراف می‌کند و آن را اخلاقی و درست می‌داند. همین نرم و استاندارد فرهنگی حاکم استقلال جنسیت زن را نفی و زنان را شهروند درجه دوم محسوب می‌کند. بر همین اساس با طرح مسائل همجنسگرایان (از جمله زنان لژیون) و استقلال جنسیت زنان حداقل می‌توان اعتبار چنین فرهنگی را زیر سؤال برد و بدین طریق در رابطه با عدالت فرهنگی - جنسی - اجتماعی و شهروندی به مسئولیت دگرجنسگرایانه - فرهنگی - شهروندی - روشنفکری و اجتماعی خود عمل کرد.

هر چند این ادعا که همجنسگرایان خود باید ابتدا پیشقدم شوند و مسائل خود را مطرح کنند، خالی از اعتبار نیست اما کل حقیقت نمی‌باشد. سال‌هاست که همجنسگرایان کشور، در نهایت محدودیت‌های اجتماعی، خانوادگی و حکومتی، اما شجاعانه به انواع و اقسام روش‌ها مسائل خود را مطرح کرده‌اند ولی جامعه (دگرجنسگرایان) همچنان به مسائل آنها بی‌توجهی کرده و می‌کند، وسائل ارتباط جمعی "روزه همجنسگرایی" گرفته‌اند و به هیچ وجه حاضر به نوشتن در باره این مساله نیستند و روشنفکران و سیاسیون و فعالان دیگر گروه‌های اجتماعی همچنان خود را به کوچه علی‌چپ می‌زنند. با حکم اعدام همجنسگرایان در قوانین کشور، و نا‌آگاهی اکثر مردم، نمی‌توان از همجنسگرایان توقع داشت که به خیابان آمده و در باره مسائل خود اعلامیه و روزنامه پخش کنند. قبل از هر چیز این کار روشنگران و جهت‌دهندگان افکار عمومی است که حداقل تا حدودی به تعدیل جو و ایجاد شرایط مساعد برای علنی شدن همجنسگرایان یاری رسانند.

درخواست از همجنسگرایان برای پیشقدم شدن داستان پونتوس پیلاتوس حاکم رومی را به یاد آدمی می‌اندازد که وقتی عیسی مسیح را به دشمنان مسیح تحویل داد، دستانش را شست و گفت من کاره‌ای نیستم. حالا هم جامعه دگرجنسگرا اقلیت‌های جنسی کشور را نفی کرده و به حاشیه رانده، در فرهنگ خود آنها را بیمار و روانی تعریف می‌کند، از شناخت آنها طفره می‌رود، قانون اعدام‌شان را تحمل می‌کند و خلاصه درد و رنج این هموطنان همه از طرف بخش دگرجنسگرای جامعه است اما روشنفکران و آگاهان و متفکران همین جامعه دگرجنسگرا از خود سلب مسئولیت می‌کنند و می‌گویند که خود همجنسگرایان باید بار و مسئولیت کسب حقوق خود را به تنهایی به دوش بکشند.

زمان زیادی از آن روزها که نیروهای اجتماعی و فرهنگی سیاسی کشور به سازمانیابی اقشار و گروه‌های مختلف بی‌توجه بوده و همه هم و غم خود را متوجه تحول در قدرت سیاسی کرده و هرگونه تغییر و تحول مثبت در موقعیت جنبش‌ها از جمله جنبش زنان را به بعد از تحول در قدرت سیاسی موکول می‌نمودند، گذشته است، این تجربه و گفتمان سال‌هاست که در عمل شکست خورده و ظاهراً به کنار نهاده شده است. بی‌جهت نیست که امروز اهمیت فرهنگ سازی، ایجاد سازمانهای مدنی و

نقشی که جنبش‌های اجتماعی در پایه گذاری جامعه مدنی ایفا می کنند و لزوم به میدان آمدن و شرکت وسیع نیروهای اجتماعی در حرکت به سوی دموکراسی و اهمیت طرح گفت‌وگوهای وسیع، از همه طرف بگوش می رسد، ولی در صحبت از حقوق همجنسگرایان بعضی ها دوباره به نسخه های قدیمی و شکست خورده (واگذاری هر گونه تحول به بعد از تغییر قدرت سیاسی) متوسل می شوند. اما چنین رویکردی به موضوع حقوق همجنسگرایان قبل از این که اعتقادی باشد بیشتر گریز، ترس و طفره رفتن از برخورد با تابوها را منعکس می کند.

همه ما از جامعه و فرهنگی می آئیم که نا آشنایی با همجنسگرایی از صفت های بارز آن است. بنابراین اعتراف به این که همه ما کم و بیش چنین خصوصیتی داریم قدم اول در مسیر حل مشکل است.

پنهان سازی و کتمان کردن یکی از مختصات جوامع استبداد زده است بنابراین کسانی که برای یک جامعه باز و مدنی مبارزه می کنند نباید با مختصات و قواعد جامعه بسته حرکت کنند؛ پس باید کتمان سازی و سکوت را کنار نهاده و به طرح گفت‌وگوهای جدید از جمله همجنسگرایی روی آورد. صفت دیگر کتمان و سکوت این است که به ریاکاری و تزویر در جامعه کمک می کند. پس جهت دهندگان به افکار عمومی و ارباب جراید و فعالان اجتماعی نباید با سکوت خود، به گسترش تزویر و ریا، یاری رسانند. موضوع دیگر این که برای هدایت جامعه از روحیه سنتی و عقب مانده باید روشنگری کرد و گرنه جامعه بخودی خود هیچ وقت به "آمادگی" لازم برای شنیدن چنین مسائلی دست نخواهد یافت. علاوه بر آن، سکوت در باره مسائل یک اقلیت اجتماعی، به ادامه ناآگاهی عمومی در اینباره منجر می شود و دیوار تابوها هر چه ضخیم تر و در نتیجه صحبت از موضوع هم روز بروز سخت تر می گردد.

ایران و چین و حقوق همجنسگرایان دو کشور

مسئولان قانون گذاری ما از موضع پیشداوری ها و تعصبات مذهبی خود همجنسگرایان را به تا حد ممکن به حاشیه رانده و برای تضمین سرکوب، عشق انسانی آنها را با اعدام پاسخ می دهند، روشنفکران، مخالفان سیاسی و همچنین فعالان گروه های مختلف اجتماعی و حقوق بشری از طرح مصائب و فشارهای وارده بر اقلیت های جنسی با این بهانه واهی طفره می روند که مردم ما آمادگی این گونه مسائل را ندارند و عنوان می کنند که فعلاً وقت این حرفها نیست و مردم این چیزها برایشان زود است و... اما نباید تسلیم این گونه ترندها شد و باید به اشکال مختلف سعی شود تا این گونه استدلال های خالی از پشتوانه منطق را از اعتبار بیفتند تا افراد هر چه بیشتری را به سمت حمایت از حقوق بخشی از شهروندان کشیده شوند.

کشور چین علیرغم پیشرفت های اقتصادی خود اما همچنان کشوری با قوانین غیر دمکراتیک و جامعه ای سنتی است. حزب ایدئولوژیک حاکم در چین (حزب کمونیست) دهه های متوالی به طور سیستماتیک به سرکوب همجنسگرایان مبادرت کرد و همجنسگرایی را زاده فرهنگ منحط سرمایه داری غرب و نتیجه زوال ارزش های انسانی در آن جوامع می دانست اما واقعیت ها سر سخت تر از آن بودند و دولت چین علیرغم همه بگیر و ببندها و بستن سایت های همجنسگرایان، در نهایت به حقوق همجنسگرایان چینی اعتراف کرد و چهار سال پیش در سال ۲۰۰۱ میلادی همجنسگرایی را از لیست "اختلالات روانی" حذف نمود. هر چند دولت چین کماکان به همجنسگرایان روی خوش نشان نمی دهد و حتی بعضی از سایت های آنها را سانسور می کند اما با این همه چندی پیش تحت فشارهای فزاینده همجنسگرایان آن کشور و همچنین گروه های حقوق بشری بین المللی مجبور شد عمده ترین و وسیع ترین سایت همجنسگرایان آن کشور www.gaychinese.com را از زیر سانسور خارج کند و به آن اجازه فعالیت دهد.

هرچند فرهنگ و جامعه چینی برای پذیرش همجنسگرایان خود راه درازی در پیش دارد اما اقدام دولت آن کشور نشان از عقلانی تر شدن راه و روش سیاستمداران آنجا را دارد، چرا که نمی توان علم و داده های علمی را به دلیل حاکمیت سنت های کهنه نفی کرد، چه پیشرفت و ترقی یک کشور باید در همه زمینه ها تضمین شود و گرنه پیشرفت اقتصادی چین از اعتبار و احترام معنوی افکار عمومی جهان محروم خواهد بود و این در دراز مدت به ضرر آن کشور تمام می شود. کشور کوچک سریلانکا نمونه دیگری است که همجنسگرایان آن کشور در راه کسب حقوق خود پیشرفتهای قابل توجهی برداشته اند و چند ماه پیش برای اولین بار در تاریخ، توانستند گوی پراید (کارناوال) خود را در قالب یک مراسم جشنی در پایتخت اجرا کنند. کشورهای لبنان، ترکیه و اندونزی هم نمونه های دیگری هستند که تا حدود زیادی از نظر ساخت اجتماعی و مذهبی به ایران شبیه اند با این همه در این کشورها در راه آشتی و پذیرش حقوق همجنسگرایان قدم های بسیار مثبتی برداشته شده است. کشورهند پروسه قانونی کردن همجنسگرایان را طی می کند و مسئولان حکومتی مصر نیز اخیراً رفتارهای بهتری در این رابطه در پیش گرفته اند. همه اینها نشان می دهند که ممکن است با کمک تعصب و پیش داوری و در پناه سنت و فرهنگ جامعه برای مدت ها حقوق همجنسگرایان را نفی کرد اما هر وقت عقل، منطق، دانش و معنویت اخلاقی حاکم شود آن وقت قانونی کردن همجنسگرایی کار مشکلی نخواهد بود.

کشور ما یکی از کشورهای مهم منطقه است، از نظر صنعتی، اقتصادی، فرهنگی و مطالبات حقوق بشری از خیلی از کشورهای گفته شده در موقعیت مناسبتری است با این همه همجنسگرایان ایران از نظر حقوقی در زمره بدترینها در جهان هستند. بر مسئولان و دیگر نیروهای اجتماعی است که برای این تناقض راه حلی بیابند و بزرگترین اقلین جنسی کشور یعنی همجنسگرایان را بیش از این از حقوق اجتماعی / مدنی اشان محروم نکنند.

مسئله قانونی بودن ترانس سکشوال ها در کشور ما نمونه جالبی است؛ ترانس سکشوال ها به همان نسبت همجنسگرایان با پیشداوری و نفی فرهنگی مواجه هستند اما قانونی بودن ترانس سکشوال ها در کشور و داشتن حق تغییر جنسیت این را ثابت می کند که می توان قانوناً حقوق اقلیت های جنسی را تضمین کرد هر چند که اذهان عمومی آمادگی آن را ندارد، چه تضمین حقوق یک قشر اجتماعی باعث می شود که افراد آن گروه در پناه قانون بتوانند امر روشنگری اجتماعی را بدون

ترس از دستگیری و زندان، پیش برده و به آگاهی جامعه کمک کنند و از طرف دیگر وسایل ارتباط جمعی بدون ترس و واهمه از سانسور به اطلاع رسانی عمومی اقدام نمایند.

بعضی ها استدلال می کنند که قانونی شدن همجنسگرایی به شیوع هر چه بیشتر این پدیده کمک می کند در حالی که این ادعا صحت ندارد. قانونی شدن همجنسگرایی به علنی شدن افرادی کمک می کند که فعلاً در پستوها زندگی را می گذرانند اما به بیشتر شدن تعداد افراد همجنسگرا نمی انجامد همان طور که قانونی کردن ترانس ها به بیشتر شدن تعداد این افراد نینجامیده است.

عده ای می گویند که قانونی شدن همجنسگرایی تهدیدی بر علیه ارزشهای فرهنگی / مذهبی کشور است و بنیان خانواده را تهدید می کند. اما مگر کدام کشور در جهان وجود دارد که مذهب ندارد یا خانواده را ارج نمی گذارد؟ جالب این که همین استدلال سال های سال توسط جوامعی که امروزه همجنسگرایی در آنها قانونی است هم تکرار می شده و قانونی بودن همجنسگرایان در آنها در طی این همه سال نشان می دهد که این استدلال واقعی نیست چه نه تنها فرهنگ آنها منحط نشده و بنیان خانواده در آنها متزلزل نگردیده بلکه مهمتر از آن اعتبار و احترام معنوی جهانی را هم برایشان به ارمغان آورده است.

عده ای استدلال می کنند که همجنسگرایی انتخابی است و افراد لازم نیستند انتخاب کنند که همجنسگرا شوند. این استدلال چیزی نیست جزء نادانی و پناه گرفتن در پناه آن، در مطالب مختلف همین جزوه با دلیل و منطق نشان داده ایم که گرایش جنسی یک امر انتخابی نیست و هیچ فردی نمی تواند تصمیم بگیرد که به این یا آن جنس تمایل داشته یا نداشته باشد. گرایش جنسی با انتخاب هویت جنسی فرق دارد. اما حتی اگر منطق (بی منطق) انتخابی بودن همجنسگرایی را قبول کنیم آیا انسان ها نباید حق انتخاب راه و روش زندگی خود را داشته باشند؟ آیا دیگران نباید به حق انتخاب افراد احترام بگذارند؟

اعمال فشار و سرکوب همجنسگرایان در کشور ما، اما، حاکی از تمامیت خواهی دینی (یا شبه دینی) مسئولان کشور است و با شفافیت سازی و اعمال اراده فردی در زندگی خصوصی افراد منافات دارد. عقل سلیم حکم می کند که آزادی اساسی ترین حقوق هر انسانی است، و برابری شهروندان در برخورداری از حق و عدالت در برابر قانون و همچنین در اعمال اراده برای ساماندهی به زندگی فردی و اجتماعی را باید حکومتگران برای افراد جامعه تضمین کنند. دوره و عهد رعیت انسان و پیروی بی چون و چرای او از کاهنات و آیه های آسمانی سپری شده، همچنین دوره تسلط "پیروان حق" بر "پیروان باطل" هم با اعمال زور و سرکوب سپری گردیده چرا که چنین دیدی، تنها آرامش را در چیره شدن بر دیگران تعریف می کند و این با صلح و آشتی و برابری حقوقی انسان ها و نگاه به جهان پیرامون از زاویه علمی منافات دارد و از طرف دیگر "پیروان حق" در یک جامعه ممکن است در جامعه و کشوری دیگر "پیروان باطل" قلمداد شوند. پس بر متولیان دین است که چهره ای انسانی و غیر خشن از دین خود معرفی کنند، به اراده و اختیار انسان ها احترام بگذارند و انسان ها را به دوست و دشمن و خودی و غیر خودی تقسیم نکنند. آن وقت است که رابطه با خداوند رابطه ای قلبی و صادقانه خواهد بود و نه از روی اجبار و فشار و برای حفظ ظاهر و زهد فروشی که عاقبت به ریاکاری می انجامد چرا که گسترش و تشدید قدرت حاکمان به گسترش اخلاقی نمی انجامد. اعمال سیاست به معنای کیفر دهی انسان ها نیست بلکه به معنای حق گذاری است.

نتیجه آن که، همجنسگرایان نه تهدیدی بر علیه خانواده هستند و نه علیه فرهنگ و مذهب. آزادی و شکوفایی انسانی افراد در خدمت شکوفایی تمام ارزشهای امروزی و انسانی است. وقت آن رسیده که تک تک ما ایرانیان در هر جا و مقام و سطح و قشر اجتماعی که هستیم در روشن کردن افکار عمومی در باره همجنسگرایان کشور به عنوان بخشی از شهروندان و هموطنان خود کمک کنیم و یادمان نرود که هر کسی ممکن است همجنسگرا باشد از جمله ممکن است دوست، همکار، همکلاسی یا یکی از اعضا خانواده ما همجنسگرا باشد. وظیفه هر فرد مسئول و آگاهی است که با صحبت علنی از همجنسگرایی، آگاهی رسانی در باره این پدیده و حمایت از حقوق انسانی همجنسگرایان به اصلاح فرهنگی جامعه خود کمک کند.

امیدواریم با چاپ این جزوه توانسته باشیم خود قدمی در این راه برداریم. از شما خواننده عزیز هم تقاضا داریم و خواهش می کنیم که با پخش و انتشار هر چه وسیع تر این جزوه، به سهم خود در این نیت خیر شریک شوی.

علاقه مندان به دریافت اطلاعات بیشتر در باره همجنسگرایی و همجنسگرایان، می توانند به آدرس سه نشریه ای که توسط همجنسگرایان کشور منتشر می شود مراجعه کنند:

مجله ماها:

Majaleh_maha@yahoo.com

مجله دلکده:

delkadeh@gmail.com

مجله چراغ:

editor@pglo.org